



یاقوت ماہنامه  
از  
استاد  
میرزا  
اسد  
الله  
خان  
نیرستان  
www.tabarestan.info

پروفسور والتر هینتس  
ترجمہ دکتر پرویز رجبی

# یافته‌های تازه از ایران باستان

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

این کتاب را به دوستان و همکاران خوبم  
دکتر روزبه زرین کوب و مهدی نوری که پیگیرانه  
خواستار ترجمه آن شده بودند تقدیم می‌کنم.

تبرستان  
www.tabarestan.info

هینتس، والتر، ۱۹۰۶ - م  
یافته‌های تازه از ایران باستان / والتر هینتس؛ ترجمه پرویز رجبی. - تهران:  
قفنوس، ۱۳۸۵.  
ISBN 978-964-311-638-5  
۳۵۹ ص. مصور، نقشه، نمونه.  
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
عنوان اصلی: *Altiranische Funde und Forschungen, 1969.*  
واژه‌نامه.  
کتابنامه: ص ۳۴۷ - ۳۴۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
نمایه.  
۱. کتیبه‌های فارسی باستان. ۲. ایران - آثار تاریخی. الف. رجبی، پرویز،  
۱۳۱۸ - م، مترجم. ب. عنوان.  
۴۲۵/۰۲۵ PIR ۱۶۵۷  
۴۲۵/۰۲۵

۸۵۰۲ - ۸۵ م

کتابخانه ملی ایران

# یافته‌های تازه از ایران باستان

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

پروفسور والتر هینتس

ترجمه دکتر پرویز رجبی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

**Altiranische Funde und Forschungen**

*Walther Hinz*

Walter de Gruyter & Co.

تبرستان  
www.tabarestan.info



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\*\*\*

والتر هینتز

یافته‌های تازه از ایران باستان

ترجمه دکتر پرویز رجبی

چاپ چهارم

۷۷۰ نسخه

۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۵ - ۶۳۸ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 638 - 5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۹۰۰۰ تومان

|                                                   |     |
|---------------------------------------------------|-----|
| یادداشت مترجم .....                               | ۷   |
| پیشگفتار مؤلف .....                               | ۹   |
| ۱. جام سیمین نویافته از دوره ایلام کهن .....      | ۱۳  |
| ۲. سنگ نبشته نویافته خشیارشا از تخت جمشید .....   | ۵۹  |
| ۳. سنگ نبشته سه‌زبانۀ آرامگاه داریوش .....        | ۷۳  |
| ۴. عناصر مادی و ایلامی در دربار هخامنشی .....     | ۹۳  |
| ۵. هیئت‌های نمایندگی در نگاره‌های تخت جمشید ..... | ۱۳۳ |
| ۶. نگاره‌های اردشیر اول ساسانی .....              | ۱۶۱ |
| ۷. نگارۀ صخره‌ای ساسانی در داراب .....            | ۱۹۷ |
| ۸. قیصرهای رومی در نگاره‌های شاپور اول .....      | ۲۳۱ |
| ۹. کردیر در نگاره‌های صخره‌ای .....               | ۲۵۱ |
| ۱۰. نبشته‌های تازه‌یافته از روزگار ساسانیان ..... | ۲۹۹ |
| کتابنامه .....                                    | ۳۴۹ |
| نمایه .....                                       | ۳۵۳ |

## فهرست اختصارات

|         |                                                                              |
|---------|------------------------------------------------------------------------------|
| AfO     | = <i>Archiv für Orientforschung</i>                                          |
| Air.Wb. | = CHRISTIAN BARTHOLOMAE, <i>Altiranisches Wörterbuch</i><br>[Straßburg 1904] |
| AJSL    | = <i>The American Journal of Semitic Languages and Literatures</i>           |
| AMI NF  | = <i>Archäologische Mitteilungen aus Iran</i> , Neue Folge [Berlin ab 1968]  |
| ArOr    | = <i>Archiv Orientalni</i>                                                   |
| BiOr    | = <i>Bibliotheca Orientalis</i>                                              |
| BSOS    | = <i>Bulletin of the School of Oriental Studies</i>                          |
| BSOAS   | = <i>Bulletin of the School of Oriental and African Studies</i>              |
| CAD     | = <i>Chicago Assyrian Dictionary</i>                                         |
| DB      | = Darius, Behistān                                                           |
| DN      | = Darius, Naqš-e Rostam                                                      |
| DS      | = Darius, Susa                                                               |
| IrAnt   | = <i>Iranica Antiqua</i>                                                     |
| JA      | = <i>Journal Asiatique</i>                                                   |
| JCS     | = <i>Journal of Cuneiform Studies</i>                                        |
| JNES    | = <i>Journal of Near Eastern Studies</i>                                     |
| JRAS    | = <i>Journal of the Royal Asiatic Society</i>                                |
| Mém.    | = <i>Memoires de la Délégation en Perse</i>                                  |
| OLZ     | = <i>Orientalistische Literatur-Zeitung</i>                                  |
| OrNS    | = <i>Orientalia, Nova-Series</i>                                             |
| OrS     | = <i>Orientalia Suecana</i>                                                  |
| RA      | = <i>Revue d'Assyriologie</i>                                                |
| WZKM    | = <i>Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes</i>                   |
| ZA      | = <i>Zeitschrift für Assyriologie</i>                                        |
| ZDMG    | = <i>Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft</i>             |

## یادداشت مترجم

در سال‌های دهه شصت میلادی که زانو به زانو در محضر استاد پروفیسور والتر هیتس به گمان خودم کسب فیض می‌کردم، هرگز فکر نمی‌کردم تازه پس از گذشت حدود چهل سال به ترجمه یکی از کارهای ارجمند استادم دست خواهم زد.

انگیزه این کوتاهی برای خودم روشن است: من با کتاب‌های استادم بزرگ شده بودم و آن‌ها با حلول در من، به بخشی از وجودم تبدیل شده بودند و من به دشواری می‌توانستم بپذیرم که پیش از پرداختن به کارهای ضروری دیگر، به کتاب‌هایی بپردازم که برایم حی و حاضر هستند! اما دوست دانشمندم دکتر روزبه زرین‌کوب، بی‌خبر از درون من، حدود ده سال از هیچ فرصتی برای انگیزتنم به ترجمه کتاب‌های هیتس به ویژه کتاب حاضر صرف‌نظر نکرد. تا این‌که از سال پیش مدعی دیگری برای انگیزتن من به ترجمه این کتاب پیدا شد. پژوهشگر جوان تاریخ مهدی نوری، با روزی یک بار تذکر آزاردهنده!

استادم پروفیسور والتر هیتس نامدارتر از آن است که من در این جا به معرفی او بپردازم. تنها این‌که او در سال ۱۹۰۶ در اشتوتگارت چشم به جهان گشود و پس از تحصیل در دانشگاه‌های اشتوتگارت، لایپزیک، مونیخ و پاریس، در سال ۱۹۳۷ به مقام پروفیسوری در تاریخ، به ویژه تاریخ ایران رسید و تا آخرین روزهای زندگی پربارش لحظه‌ای از گشودن رازی از تاریخ ایران دست نکشید. در کنار تألیف ده‌ها کتاب و مقاله دوران‌ساز، بازخوانی خط مخطط ایلامی، تجدیدنظر در نویش و خوانش واژه‌های فارسی باستان و بازخوانی بخش بزرگی از خط سینایی از مهم‌ترین کارهای استاد است.

کتاب حاضر که از نزدیک شاهد تألیف آن بوده‌ام، با این‌که حجم زیادی ندارد، یکی از شاهکارهای اوست. در این کتاب بسیاری از معضلات نگاره‌های دوره باستان ایران، به ویژه دوره ساسانی، از میان برداشته شده‌اند. در حقیقت با این کتاب نگاره‌های دوره ساسانی

هویتی نو می‌یابند و به نکته‌های پوشیده بسیاری دست می‌یابیم که تا زمان تألیف کتاب از چگونگی آن‌ها بی‌خبر بودیم.

مهدی نوری، دوست و پژوهشگر جوان، با ویراستاری بسیار دقیق و بی‌دریغش مرا مدیون خود کرد. آگاهم که بدون یاری‌ها و پیگیری‌های او، این کتاب هم‌اکنون در دست خواننده نمی‌بود. همچنین از پسر مام که متن آلمانی را با ترجمه من مقایسه کرد و با وسواس ویژه خود از لغزش‌هایم کاست سپاسگزارم. از علی دهباشی که با صمیمیتی بسیار هوای این کتاب را داشت و نیز از همکاری امیر حسین‌زادگان مدیر شایسته انتشارات ققنوس قدردانی می‌کنم.

تهران، زمستان ۱۳۸۴

پرویز رجبی

## پیشگفتار مؤلف

این کتاب گزارش سفری پژوهشی است که من با هزینه انجمن تحقیقات آلمان، از فوریه تا ماه مه ۱۹۶۷، به ایران داشتم، که حاصل سفر سه هفته‌ای من به ایران در آوریل ۱۹۶۸ آن را تکمیل می‌کند.

همکار گوتینگنی<sup>۱</sup> آشورشناسم ریکله برگر<sup>۲</sup> ترجمه متن بابلی سنگ‌نبشته داریوش (DNb) را با صمیمیت بر عهده گرفته است. ما هر دو از اجازه‌ای که داشته‌ایم تا این متن سه‌زبانه را بر اساس عکس‌های متعلق به انستیتوی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو منتشر کنیم، از رُبرت ادمز<sup>۳</sup> ریاست این انستیتو از صمیم قلب تشکر می‌کنیم. از گِرد گروپ<sup>۴</sup>، عضو انستیتوی باستان‌شناسی آلمان در تهران سپاسگزارم که بر روی سنگ‌نبشته‌های ساسانی تازه‌یافته، که در فصل ده آمده‌اند، کار کرده است.

به پیر آمیه<sup>۵</sup> عضو مسئول موزه لوور، که یک گل‌نبشته ناشناخته ایلامی کهن از شوش را در اختیارم گذاشت و من آن را بر پایه بازنگاری و عکسی که او تهیه کرده است به نام نبشته<sup>۱</sup> در فصل اول منتشر می‌کنم، همچنین برای تهیه عکس نارونده<sup>۶</sup> از جام سیمین (لوح ۳) و نبشته‌های ایلامی کهن مخطط A تا I خیلی مدیونم و برای اجازه چاپ این عکس‌ها، که امکان بازخوانی به مراتب بهتری را فراهم می‌آورند از مدیریت موزه لوور صمیمانه تشکر می‌کنم.

همچنین در این جا دارد از موزه ایران باستان که به طور خستگی‌ناپذیری از هر نظر به من یاری رساند، به ویژه از عبدالعلی پورمند رئیس سازمان حفاظت آثار باستانی، پروفیسور دکتر عزت‌الله نگهبان، سیف‌الله کامبخش فرد رئیس خزانه موزه، که عکس‌های گل‌نبشته

1. Göttinger

2. Rykle Borger

3. Robert McC. Adams

4. Gerd Gropp

5. Pierre Amiet

6. Narunde

موزه ایران باستان را در اختیارم گذاشت، و در تخت جمشید از ج. رعنایی و علاءالدین اثنی عشری، از صمیم قلب سپاسگزاری کنم. از گوتفرد هرمان،<sup>۱</sup> همکارم در گوتینگن، که تهیهٔ اعلام این کتاب را بر عهده گرفت صمیمانه تشکر می‌کنم.

در مورد عکس‌هایی که برای این کتاب از جاهایی دیگر در اختیارم قرار گرفتند، همواره نام تهیه‌کنندگان در کنار عکس آمده است. بقیهٔ عکس‌ها از خودم هستند. من از دوربین لایکا ویزوفلیکس، اغلب با لنز Telyt 400 mm استفاده می‌کنم.

گوتینگن، والتیر هینتس<sup>۲</sup>

تبرستان  
www.tabarestan.info

1. Gottfried Herrmann

2. Göttingen, Walther Hinz



لوچ ۱

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## جام سیمین نویافته از دوره ایلام کهن

در مارس ۱۹۶۶ چند مقنی در حال کندن فناتی در دشت تخت جمشید به کوزه‌ای سفالی برخوردند. من در نهم آوریل ۱۹۶۷ از محل پیدا شدن این کوزه دیدن کردم: این محل تقریباً در یک و نیم کیلومتری شمال غربی صفه تخت جمشید، تقریباً در سیصد متری دست چپ جاده تهران قرار دارد.

از میان پاره‌های این کوزه این چیزها به دست آمدند: سه سنجاق بلند برنز با سرسنجاقی کاملاً مسطح، به بزرگی یک سکه معمولی و هرسه کاملاً پوشیده از زنگاری سبزرنگ؛ سگک برنزی کمربندی، که در وسط به پهنای یک وجب، با کنده کاری نقش نخلک تزیین شده است. همچنین با پوششی از زنگار سبزرنگ؛ بی‌شماری سنگ نیمه‌قیمتی که برای چندین گردن‌آویز کفایت می‌کنند؛ سرانجام، قطعه اصلی، یعنی جام سیمین زنگارپسته، با نگاره‌ای تزیینی و در پیرامون لبه بالا یک خط نبشته به خط ایلامی کهن (لوح‌های ۱، ۲، ۴، ۵ و ۶). این جام با ۶۰۵ گرم وزن، ۱۹/۳ سانتیمتر بلندی دارد و قطر گلوگاه آن ۹ سانتیمتر و قطر کف ۱۰/۵ سانتیمتر است.

کارگران موضوع را به مالک زمین خبر دادند. مالک هم با آن‌ها قرار گذاشت که با گذاشتن دست خود بر روی قرآن، سوگند یاد کنند که درباره این موضوع سکوت کنند و گفت که جام را در شیراز خواهد فروخت و پول به دست آمده را میان همه آن‌ها تقسیم خواهد کرد. اما این نقشه شکست خورد. چون هیچ کاسبی حاضر به خرید آن نشد، تا خلاف قانون اشپای عتیقه رفتار نکرده باشد. کارگران که دیدند چیزی دستشان را نگرفته است، احساس غبن کردند و کم‌کم داستان بر سر زبان‌ها افتاد. سرانجام خبر به علاءالدین اثنی‌عشری معاون مدیریت تخت جمشید رسید. او با جستجوی لاینقطع در میان عتیقه‌فروشان شیراز به دارنده جام دست یافت. سپس به همراه رئیس ژاندارمری محل به سراغ او رفت و توانست

در روز چهارم آوریل ۱۹۶۶ این اثر بزرگ را ضبط کند. یابنده‌ها با دریافت جایزه، که بعداً به خاطر ارزش جام بر میزان آن افزوده شد، تشویق شدند.

محتویات درون کوزه در اختیار موزه ایران باستان در تهران قرار گرفت. جایی که من توانستم در روز ۲۶ مارس ۱۹۶۷ همه یافته‌ها را از نزدیک ببینم. با موافقت جناب پهلبد، وزیر فرهنگ، روز ۲۷ فروردین ۱۳۴۶ (۱۶ آوریل ۱۹۶۷) از عبدالعلی پورمند، رئیس سازمان حفاظت آثار باستانی، اجازه کتبی انتشار جام سیمین را دریافت کردم. روز ۲۳ آوریل ۱۹۶۷ در موزه ایران باستان عکس‌های ۱، ۲، ۴ و ۵ را برداشتم.

من چگونگی کشف جام را با همان تفصیلی که تجات‌دهنده هوشیار و جدی آن، علاءالدین اثنی‌عشری برایم در گفتگوهای مکرری که در تخت جمشید داشتیم، تعریف کرده بود، در این جا آوردم. چون باستان‌شناسان اروپایی بلافاصله پس از اطلاع از وجود این جام، اصالت آن را مورد تردید قرار دادند.

این تردیدها قابل درک هستند. تزئین تصویری این جام بی‌نهایت غیرعادی به نظر می‌آید. مهارت در وفاداری به حقیقت در نگاره برجسته دوزن در بدنه جام غافل‌گیرکننده است. زیرا در مقام مقایسه، دیگر بازمانده‌های هنری ایلام باستان، هرچند ذخیره آثار هنری ایلام باستان ناچیز است، منجمد و بی‌روح به نظر می‌آیند. تا این تاریخ در میان آثار ایلامی به جامی سیمین برنخورده بودیم. ایلام هر از گاهی کاوشگران را غافل‌گیر کرده است. جام سیمین تخت جمشید حلقه دیگری است از زنجیره این غافل‌گیری‌ها. محل پیدایش جام نشان می‌دهد که فارس پیش از آمدن هخامنشیان در ۷۰۰ پیش از میلاد به منطقه، بخشی از ایلام بوده است. پیش‌تر این موضوع را، همان‌گونه که برای نخستین بار ارنست هرتسفلد<sup>۱</sup> پی برد، نگاره‌های ایلامی در نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید نشان داده بودند. اگر دو گروه هم در سال ۱۹۶۷ در همان نزدیکی جام ایلامی لوحی منقوش پیدا کرد که کسی متوجه آن نشده بود.

اعتقاد من به اصالت جام سیمین ناشی از محل پیدایش جام است. اما مهم‌تر از آن نبشته یک سطر پی‌رامون لبه بالای جام است (لوح ۶).

1. Ernst Herzfeld, "Reisebericht", ZDMG 80 [1926] 244; *Mitteilungen der Altorientalischen Gesellschaft* 4 [Leipzig, 1928-29] 84.

۲. همچنین درباره این نگاره ایلامی نگاه کنید:

Ursula Seidl, *Berliner jahrbuch für Vor- und Frühgeschichte* 5 [1965] 185.

او این نگاره را، با افزوده شدن حداقل دو فیگور در دوره ایلام نو، از دوره ایلام میانه می‌داند (نگاه کنید به لوح ۱۱۷).

این نبشته به خط ایلامی کهن مخطط است. با این خط تاکنون به کمک شانزده سند به دست آمده از شوش، بر روی سنگ، لوح گلی و لوح گچی آشنا بودیم، که در موزه لوور نگهداری می شوند و با حروف A تا P مشخص شده اند. بیش تر این سندها مربوط می شوند به دوازدهمین فرمانروای واپسین خاندان آوان. یعنی کوتیک - اینشوشینک.<sup>۱</sup> او روی هم رفته ۳۶ سال از حدود ۲۲۶۰ تا ۲۲۲۵ پیش از میلاد بر ایلام فرمانروایی کرد. نخست به صورت دست نشانده اگدی ها و سپس به صورت فرمانروایی مستقل. از این روی، به احتمال قوی، جام سیمین ما باید از سده ۲۳ پیش از میلاد باشد.

کوشش های نخستین برای بازخوانی خط مخطط ایلامی کهن را مدیون فردیناند بُرک<sup>۲</sup> و کارل فرانک<sup>۳</sup> هستیم. من با پیگیری رد پای این دو موفق شدم در سال ۱۹۶۱ تعدادی از نشان ها را بازخوانی کنم و برای بازخوانی برخی دیگر به گمان های دست یابم. روی هم رفته ۴۴ نشان.<sup>۴</sup> پیرو مریجی (پاویا)<sup>۵</sup> در سال ۱۹۶۶ با این که در تعبیر برخی از نشان ها از من فاصله گرفت و داوری درباره بقیه نشان ها را باز گذاشت، اصل بازخوانی مرا پذیرفت.<sup>۶</sup> تنها فریدریش ویلهلم کونینگ<sup>۷</sup> (وین) در تردید است. او حتی مطمئن نیست که «اصلاً با زبان ایلامی سر و کار داشته باشیم».<sup>۸</sup> در دید من، بر خلاف نظر او، نبشته تازه یافته درستی اصولی راه پیشنهادی مرا ثابت می کند، چون این نبشته - با استفاده از کلید من - دربرگیرنده

1. Kutik-Inshushinak

2. Ferdinand Bork

نخستین گام مهم را فردیناند بُرک با مقاله "Zur protoelamischen Schrift", in *OLZ* Bd. 8, Spalte 323-330 در سال ۱۹۰۵ برداشت. او بخشی از نبشته A را اگدی - ایلامی، یعنی دوزبانه دانست، نام ها را تعیین کرد و تشخیص داد که خط نبشته هنجاری هجایی دارد. اما دیگر نوشته او [Die Strichinschriften von Susa [königsberg i. Pr. 1924]] در مقایسه با مقاله ۱۹۰۵ او هیچ حاصل تعیین کننده ای نداشت. بُرک روی هم سه نشان *ki*, *te* و *u* را به درستی تشخیص داد.

3. Carl Frank

کارل فرانک در رساله *zur Entzifferung der altelamischen Inschriften* (Anhang zu den Abhandlungen der königl. Preuß. Akademie der Wissenschaften vom Jahre 1912 [Berlin, 1912]) به مقاله سال ۱۹۰۵ بُرک نپرداخت، اما نتوانست از این مقاله فراتر رود. با این همه کارل فرانک موفق به بازخوانی درست شش نشان شد. یعنی: *in*, *ki*, *na*, *nap*, *ši*, *šu*.

۴. این دستاورد را در مقاله "Zur Entzifferung der elamischen Strichinschrift", *Iranica* 2 [Leiden, 1962] 1-21 منتشر کردم.

5. Piero Meriggi (Pavia)

6. "L'Elamite" (*Accademia Nazionale dei Lincei*, Anno CCCLXIII - 1966, Quaderno N. 76 [Rom, 1966] 559-567).

7. Friedrich Wilhelm König

۸. نگاه کنید به پیشگفتار کتاب او:

*Die elamischen Königsinschriften* (Beiheft 16 zu *Afo* [Graz, 1965] S. III).

واژه‌های بی‌چون و چرای ایلامی کهن است و علاوه بر این، سرنخی اساسی برای درک واژه‌نگاشته‌های این گونه خط در اختیارمان می‌گذارد.

البته نبشته تازه‌یافته دارای چندین کلمه ناشناخته است. به هر حال از آن جایی که واژگان تاکنون شناخته‌شده ایلامی بسیار ناکامل است، نمی‌توانم ترجمه دقیقی از متن کامل لبه جام را بدهم. اما تا این جا روشن است که: نگاره‌های دو زنی که در این جام دیده می‌شوند، با نبشته جام پیوندی تنگاتنگ دارند و پرده از روی یکدیگر برمی‌دارند. هیچ جاعلی نمی‌توانسته است نبشته‌ای از این دست را به وجود بیاورد. حتی اگر بدل‌ساز یک ایلام‌شناس می‌بود. صرف نظر از این که در زمان بدل‌سازی تعداد ایلام‌شناسان به اندازه انگشتان دو دست نبوده است. همان‌گونه که گفته شد، چون میان نبشته و نگاره‌ها ارتباط انکارناپذیری وجود دارد، گمانی دور از ذهن است که بدل‌ساز می‌توانسته است نبشته‌ای اصل را، که مثلاً در اختیار یک مجموعه دار بوده است، در جامی بدل حک کند.

در هر حال، دست‌اندرکاران باید اصالت این جام را بپذیرند. در این صورت است که نمی‌توان در توان هنری ساخت و پرداخت ایلامیان کهن تردید کرد و به آن ارج ننهاده. پردازندگان به فرهنگ ایلام، که هنوز سرزمین ایلام را به رغم حفاری‌های انجام گرفته بازیافته‌اند، حتماً باز هم با یافته‌هایی مانند جام مورد بحث غافل‌گیر خواهند شد.

\*

پیش از این که به بازخوانی نبشته جام ایلام پردازیم، باید کوشش می‌شد که دو نگاره روی جام، با مطالعه خود نگاره‌ها و به کمک دیگر آثار به دست آمده از فرهنگ ایلام، بازشناسی شوند. گذر از چنین راهی را کتاب استثنایی پیر آمیه به بهترین وجه ممکن آسان کرده است.<sup>۱</sup> نگاره ایستاده دو زن تسلطی آشکار بر ساختار جام دارد. سرپوش این دو زن شباهتی چشمگیر به زنی دارد که در سال ۱۹۰۸ میلادی در شوش پیدا شد (لوح شماره ۱۸۲ در کتاب آمیه) و به فیگور ایستاده زنی در حال نیایش (لوح ۲۲۰ از همان کتاب). به نظر درست آمیه در هر دو مورد با ایزدبانویی با مقامی کوچک‌تر (*déesse mineure*) سرو کار داریم.

1. Pierre Amiet, *Elam* [Auvers-sur-Oise, 1966] (این کتاب ۴۳۵ تصویر دارد).



لوح ۲: جام سیمین ایلام باستان با ایزدبانو نارونده و نبشته‌ای یک سطری به خط ایلامی مخطط.



لوح ۳: تندیس نشسته نارونده ایزدبانوی ایلامی، از سنگ آهک سفید، به ارتفاع ۸۴ سانتی‌متر، کشف شده در شوش. در سمت چپ، نبشته ایلامی باستان از قرن ۲۳ پیش از میلاد پیداست.



لوح ۴: جام سیمین ایلام باستان با ایزدبانو نارونده و نبشته‌ای یک سطری  
به خط ایلامی مخطط، به دست آمده از پیرامون تخت جمشید.



لوح ۵: جام سیمین ایلام باستان با تصویر زنی که نشسته است. ظاهراً پرستاری به نام کوری ناهیتی.

همچنین فیگورهای ایستاده جام ما با فیگور سنگ آهکی نشسته‌ای متعلق به موزه لور (لوح ۱۶۶ همان کتاب) همانندی دارند. این فیگور سنگ آهکی (لوح ۳) کاملاً همان شخصیتی است که در جام ما دیده می‌شود.<sup>۱</sup> نه تنها این فیگور زنانه، مانند فیگور جام مورد بحث ما، لباس و سراندازی غیرمتعارف، سراسر پوشیده از آویزهایی برگ‌مانند (شبییه فلس) دارد، بلکه او هم در هرکدام از دست‌های خود «چیزی» ناشناخته دارد. این «چیز» فقط در دست راست فیگور نشسته لوح شماره ۳ آمده است. از هنگامی که و. شایل<sup>۲</sup> آن را ظرف تنثیر برای فدییه تشخیص داد، برداشت او مقبولیت عامه دارد. چیزی که در دست چپ ایزدبانوی لوح شماره ۳ قرار دارد، در قسمت بالا شکسته است. شایل آن را شاخه نخل تشخیص داده بود. اما این برداشت از این روی نمی‌تواند درست باشد که بقیه و قسمت پایین این «هرچه هست» در دست چپ، درست همانند همانی است که در دست راست ایزدبانو قرار دارد. چنین پیداست که در اصل، در هر دو دست یک «چیز» بوده است. چون در جام ما نیز، در دست‌های ایزدبانوی ایستاده چیزی همانند همانی که ایزدبانوی نشسته در فیگور سنگی (لوح شماره ۳) در دست راست دارد، دیده می‌شود. من فعلاً آهنگ آن را ندارم که به بازشناسی این «چیز» پردازم. این «چیز» نشانی از قدرت غیردنیوی است. اما ردخور ندارد که در هر دو جا (در جام و در فیگور سنگی) پای ایزدبانویی واحد در کار است، که در هر دو جا یک چیز معین را در دست دارد. با ترجمه کارل فرانک<sup>۳</sup> از نبشته فیگور سنگی می‌دانیم که باید این ایزدبانو نارونده باشد.

ایلامی‌ها نام این ایزدبانو را گاهی نارونده می‌نویسند و زمانی نارونته. چون ایلامی‌ها نمی‌توانستند همخوان‌های نرم و سخت را از یکدیگر تشخیص بدهند. نام این ایزدبانو برای نخستین بار به صورت Na-ru-x-dè در پیمان اتحادی می‌آید که ترام - سین، شاه اکد (در بین‌النهرین)، در سال ۲۲۸۰ پیش از میلاد با شاه ایلام، احتمالاً هیتا<sup>۴</sup> از خاندان آوان،<sup>۵</sup> بسته بود.<sup>۶</sup> این پیمان با نام حدود ۳۵ ایزد آغاز می‌شود. نام نارونده در ردیف بیستم این ایزدان

۱. این فیگور گچی نیم قرن بدون سر بود، تا این که Agnès Spycket در میان اشیای لور سر ایزدبانو را پیدا کرد. نگاه کنید:

"La déesse Innina à Suse", *La Revue du Leuvre* 18 [Paris, 1968] 1-2; — "Une grande déesse élamite retrouve son visage", *Syria* 45 [Paris, 1968] 67-73.

2. V. Scheil, *Mém.* 14 [Paris, 1913] 17-19.

3. *Die altelamischen Steininschriften (Drittes Jahrtausend vor Chr.) - Ein neuer Beitrag zur Entzifferung* [Berlin, 1923] 15.

4. Hita

5. Avan

۶. درباره این قدیم‌ترین سند ایلام نگاه کنید: "Elams Vertrag mit Naram-Sin von Akkade", *ZA* 58 [1967] 66-96.

می‌آید. به این ترتیب، همان‌گونه که پیر آمیه اشاره می‌کند، نارونده ایزدبانویی چندنام پراعتبار نبوده است. با این همه، در مجموع به نام او در اسناد بسیار ناچیز مربوط به ایلام کهن نسبتاً زیاد برمی‌خوریم.

در پیمان یادشده نیز نام نارونده در میان نام پنج ایزد اصلی طرف سوگند قرار دارد. در ترجمه من از این پیمان، آن جایی که نام نارونده به طور مکرر می‌آید، چنین است: «شاهان به خدایان سوگند یاد می‌کنند. یک شاه به ناهیتی<sup>۱</sup> (خدای خورشید) از درون خود وابسته است. یک شاه به ایزد اینشوشینک<sup>۲</sup> از درون خود وابسته است. به ایزدبانو سیاشوم<sup>۳</sup> از درون خود وابسته است و یک شاه به ایزد ناپیر<sup>۴</sup> و یک شاه به ایزدبانو نارونده از درون خود وفادار است.» تفوق نارونده در این جا متناسب است با نمایش بسیار فاخر او در جام ما. در این جا نارونده چنین نمایش داده شده که آکنده است از نیرویی بسیار اسرارآمیز.

پیدا است که نارونده ایزدبانوی پیروزی ایلام بوده است. کوتیک - اینشوشینک (حدود ۲۲۶۰-۲۲۲۵ پیش از میلاد)، شاهی که بالاتر به نام او اشاره داشتیم، در شوش معبدی خاص او بنا کرده است. ظاهراً تندیس نشسته ایزدبانویی که امروز در موزه لوور نگهداری می‌شود (لوح ۳) از آن همین معبد بوده است. نشانه میزان قدرت او نه تنها سریر اوست، بلکه شیرهایی نیز هستند که در دو سوی او و در قسمت پایین سریر آمده‌اند. واقف این اثر به زبان اکدی از این ایزدبانو درخواست یاری می‌کند.<sup>۵</sup> شاه، به خط مخطط ایلامی (نبشته ۱)، لوح ۱۴)، در زیر یک جفت شیر سمت راست ایزدبانو تأکید می‌کند: «پیروزی به کمک نارونده فراهم آمد.»

پیش از کوتیک - اینشوشینک، ایشبوم<sup>۶</sup> از دست‌نشانندگان ایلامی مانیشتوسو<sup>۷</sup> (۲۳۰۷-۲۲۹۲ پیش از میلاد) شاه اکد، در شوش تندیس از نارونده را به سرور خود ارمغان کرده است.<sup>۸</sup> آتھوشو،<sup>۹</sup> شاهزاده شوش، حدود سال ۱۸۰۰ پیش از میلاد معبد نارونده را تجدید بنا کرد.<sup>۱۰</sup>

با این همه، نارونده تنها ایزدبانوی پیروزی نبود، بلکه ظاهراً رگه‌هایی از یک ایزدبانوی

1. Nahiti

2. Inshushinak

3. Siashum

4. Nap[ir]

5. V. Scheil, in *Mém.* 14 [1913] 18; R. Borger, in *Iranica* 2 [1962] 15 Anmerkung.

6. Ishbum

7. Manishtusu

8. *Mém.* 10 [1908] Tafel I.W. Nagel im *Berliner Jahrbuch für Vor- und Frühgeschichte* 8 [1968] 160. برای تلفظ ایشبوم نگاه کنید:

9. Attahushu

10. *Mém.* 6 [1905] 26.

مادر را نیز داشت. نام زنانه نارونده - اومی<sup>۱</sup> = «نارونده مادر من است»، از ایلام عصر بابل کهن (حدود ۱۸۵۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد) دلیل این برداشت است.<sup>۲</sup> اما اگر بتوانیم تعبیر دیگری از نام مردانه کوک - نارونده<sup>۳</sup> = «پناه [می دهد] نارونده» داشته باشیم، مردها هم معطوف او بوده اند.<sup>۴</sup>

بعدها نارونده به کلی از میدان دید ما بیرون می رود. به نام او فقط دو بار دیگر در لوح های سوگندنامه بابلی عصر کاسی ها (۱۷۵۰ - ۱۱۷۰ پیش از میلاد) برمی خوریم.<sup>۵</sup> این ایزدبانو در منابع ایلامی پس از ۱۵۰۰ پیش از میلاد تاکنون به چشم نخورده است. در جام مورد بحث (لوح های ۱، ۲ و ۴) ایزدبانو به سمت چپ می نگرد و پای برهنه به سوی چپ در حرکت است. در عوض زن نشسته در طرف دیگر جام (لوح ۵) سرش را به راست چرخانده، به سوی نارونده است. زن نشسته سرپوش ندارد و موهای (سیاه) بلندش روی شانه اش ریخته است. قسمتی از موهای او بافت کلفتی دارد که گوش تا گوش را پوشانده است. این زن همان لباس آیینی را به تن دارد که ایزدبانو. او هم پابرهنه است. اما در حالی که نارونده بدون زیور است، زن نشسته گردنبندی، لابد زرین، در سه ردیف بر روی سینه و دستبندی (زرین) بر دست راست دارد. دست چپ او دیده نمی شود. لابد که او دست چپش را به پشتش گذاشته است.

ظاهراً زن نشسته مقامی ایزدی ندارد. لباس آیینی او می تواند ما را به این نتیجه برساند که او پرستاری<sup>۶</sup> دینی است که با نزدیک شدنِ فاخر ایزدبانو نارونده بر روی زمین نشسته است.

\*

اینک پردازیم به بررسی نبشته جام که من شناسه Q را به آن می دهم (لوح ۶ و تصویر ۱).

نبشته درست از برابر سیمای ایزدبانو آغاز می شود و مانند برخی از نبشته های به خط مخطط ایلامی کهن از راست به چپ.

1. *Narunde-unmi*

2. *Mém.* 22 [1930], tafelchen 66: 7, 14.

3. *Kuk-Narunde*

4. *Mém.* 22 [1930], tafelchen 52: 21.

5. Erica Reiner, *Šurpu* (Beiheft 11 zu *AfO*) [Graz 1958], tablet II: 183, VIII: 27.

۶. پرستار (پرستار) را به جای *Priester(in)* (راهب و راهبه) برگزیده ام. همچنان که منظور از آتش پرست، پرستار (پرستار) آتش است. - م.

من نخستین نشان را *taš*<sup>۱</sup> دانسته‌ام.<sup>۲</sup> بیش‌تر از این روی که در نبشته 2: D به صورت *hu-taš* «کرد» و در نبشته 2: H به صورت *taš-li* «باشد که بکند» می‌آید.

نشان بعدی (دو خط عمود بر روی هم) قطعاً *na* و نشان بعدی به ظن قوی *ti* است. با این که این نشان به صورت یک خط عمود آمده است. چون در حقیقت می‌بایستی *ti* یا به صورت دو خط موازی (مانند 3: A) یا به صورت خطی با نقطه‌ای در میان (مانند 2: D) آورده می‌شد. در 4: I هم فقط با یک خط نشان داده شده است. در 4: I با همان مفهومی سر و کار داریم که در نبشته خودمان *Q*، یعنی *taš na-ti*. همین مفهوم در آغاز D نیز آمده است. در این جا به تحریری کاملاً واضح. بنابراین من آغاز نبشته جام را *taš na-ti* می‌خوانم و ترجمه می‌کنم: «کمک کن ایزدبانو!»

البته این ترجمه قطعی نیست. برای ایزدبانو، در روزگاری دیرتر، بیش‌تر اصطلاح *Za-na* را می‌شناسیم. جز این، با *na-ti* فقط با نام زنانه *ku-un.na-ti* از ایلام دوره بابل باستان برخورد کرده‌ام.<sup>۳</sup> ریشه *kun* که بیش‌تر در نام‌های زنانه به چشم می‌خورد، می‌تواند معنایی مانند شرف و حرمت داشته باشد. به این سبب من نام زنانه *ku-ne-ir.at-ta* را «احترام‌گذار پدر» و نام مردانه *ku-ne-ir.la-li* را «احترام‌گذار (ایزدبانو) *Lali*»<sup>۴</sup> می‌دانم. به این ترتیب اسم خانم *Kun-nati* می‌توانست «حرمت - ایزدبانو» باشد.<sup>۵</sup>

در هر حال در متن ما پای ندایی به یک ایزدبانو در میان است. چون نبشته 1، با این ندای *taš na-ti*، در سمت چپ نارونده نشسته (لوح ۳) قرار دارد، در سمت راست نبشته‌ای اکدی داریم که در آن شاه کوتیک - اینشوشینک، به طوری که بالاتر گفتیم، خطاب به نارونده

۱. نسخه‌ای که من برای ترجمه در دست دارم، نسخه‌ای است منحصر به فرد! هنگامی که پروفیسور هینتس این کتاب را در دست تألیف داشت، من شاگرد زانو به زانوی او بودم. وقتی که کتاب از چاپ درآمد، من توانایی پرداخت قیمت سنگین آن را نداشتم. بنابراین استاد نسخه‌ای را که ناشر، به صورت نمونه دسنتی، برای آخرین بازنگری پیش از چاپ در اختیار او گذاشته بود، به من بخشید و از ناشر تقاضا کرد که یک نسخه از جلد آزاد کتاب را برایم بفرستد تا من خودم نمونه پیش از چاپ را در میان آن قرار دهم.

در این نسخه، پروفیسور هینتس با مداد در سمت راست بالای آخرین حرف هر واژه ایلامی (با قلم ایتالیک) یک دایره کوچک گذاشته است. در این ترجمه ما نیز باید چنین دایره‌ای را در سمت راست بالای واژه‌های ایلامی (با قلم ایتالیک) می‌داشتیم! - م.

۲. درباره تعبیر نشانه‌ها نگاه کنید به مقاله‌ام:

"Zur Entzifferung der elamischen Strichschrift", *IrAnt* 2 [Leiden 1962] 1-21.

3. *Mém.* 22 [1930] Nr. 7:32, Nr. 128:Rs. 15.

4. *Mém.* 22, Nr. 162:9 (Nr. 81:9).

۵. باید توجه داشت که ترجمه‌های تک‌واژه‌ای نمی‌توانند دقیق باشند. همچنان که لابد از ایلامی به آلمانی هم نباید دقیق باشند. به ویژه این‌که معنای واژه‌ها خود حاصل برداشت و گمان هستند! تازه این برداشت‌ها و گمان‌ها هم در میان دانشمندان متفاوت هستند. وای به حال خواننده ایرانی! - م.

می‌گوید: «ببخشای به استغاثه من شنوایی! مرا به حقم برسان!». <sup>۱</sup> «اجابت کن!» می‌بایستی به ایلامی *ha-ap-ti* می‌بود. اما در نبشته‌های I, D و Q چنین چیزی قابل خواندن نیست. پس باید فعلاً خوانش *taš na-ti* را نگه داریم و من ترجمه‌ای بهتر از «کمک کن ایزدبانو!» هم نمی‌توانم ارائه بدهم.

در چهارمین نشان نبشته جام (Q)، در خوانش از سمت راست، باری دیگر به *taš* برمی‌خوریم. البته ۱۸۰ درجه وارونه. گاهی منشی‌های ایلام کهن، برای شروع پاراگرافی تازه از این هنجار استفاده می‌کنند. به این ترتیب در نبشته چند بار ندای «کمک کن!» تکرار می‌شود. چهار نشان بعدی از مطمئن‌ترین هجاهای تعبیر می‌باشند: *te-la-li-ri*.

البته پ. مریجی، نشانی را که من *li* تشخیص داده‌ام، مورد تردید قرار داده و خوانش *uš* را برای آن پیشنهاد کرده است. <sup>۲</sup> اما این برداشت در متن‌ها جواب نمی‌دهد. *li-ri* واژه پرشاهدی است برای «فدیه‌دهنده». *te-la* (ظاهراً اشاره دارد به چیزی که فدیه داده می‌شود. *te-la-ak-li* یا *te-la-ak-ni* <sup>۳</sup> باید معنایی مانند «واقعاً تقدیم شده است» داشته باشد. <sup>۴</sup> من برای ریشه *tela-/dela* معادلی با معنایی کهن را حدس می‌زنم: «پاشیدن، جلو کسی انداختن». یعنی قربانی کردن (نثارکردن). و به خودم اجازه می‌دهم که آن را همین اصطلاح ایلامی نو *da-la* بدانم که برایش معنی نثارکردن را گمان می‌کنم. <sup>۵</sup> از این رو مایلم در نبشته جام Q، *te-la-li-ri* را به نثارگر نوشاک ترجمه کنم. به عبارت دیگر پرستار شراب‌ریز. نشان‌های بعدی، *nap ki* هستند. به طور قطع *nap* یعنی ایزد. نشان *ki* معمولاً مربوط

1. R. Borger in *IrAnt* 2 [1962] 15.

۲. او در مقاله «L'Elamico» (صفحه ۵۶۶)، که بالاتر به آن اشاره شد، در نسخه خود از نبشته A (صفحه ۵۶۷) نشان مسأله‌دار را *h* می‌داند، که اف. بُرک (در *Strichinschriften*, 21) مطرح کرده بود، اما این برداشت هم کمکی نمی‌کند.

3. M.-J. Steve, "Textes élamites de Tchogha-Zanbil", *IrAnt* 3 [1963] 118, Nr. 53 B:16.

4. Derselbe, *IrAnt* 2 [1962] 28...

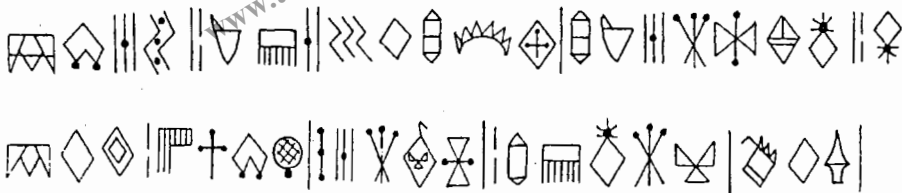
5. P. Meriggi, a.a. O. 563: "sia conservato!" o sim.

همان گونه که اف. بُرک پیش‌تر گفته بود (1925 [74] *Reallexikon der Vorgeschichte* III).

۶. در ایلامی تبدیل *a* به *e* بسیار معمول است. برای منابع *da-la* نگاه کنید به: F. W. König, *Die elamischen Königsinschriften*, 220 که البته او با این کلمه به ترجمه «اسب سواری» می‌اندیشد و *da-li-ib-be* را مهتر می‌داند. در حالی که به گمان من این اصطلاح باید پرستار نثارکننده باشد. چون به طوری که من (بنا بر لوح‌های تخت جمشید) در 333 [1967] *Or NS* 36 خوانده‌ام، باید *ti-ik-ráš-ba* مهتر باشد. در لوحی از شوش 9 (Nr. 34:4 *Mém.* [1907]) مهترها *tuk-qa-dš-da-be* (نشان *tuk* در ایلامی *tik* تلفظ می‌شد) خوانده می‌شوند. در یک لوح برنزی ایلامی، لاید از سده هفتم پیش از میلاد که از تخت جمشید به دست آمده است (Vgl. ERICH F. SCHMIDT, *Persepolis* [chicago 1953] 180) واژه *da-la* در ارتباط تنگاتنگ با جهت‌های وزش باد است. چون در این جا اغلب از شراب صحبت می‌شود، این برداشت که *da-la* نثارکردن باشد به حقیقت نزدیک است. شاید شراب به چهار جهت نثار می‌شده است.

است به اول شخص مفرد، به معنی «من هستم». اما می‌تواند صورت کوتاه‌شده *ikki* به معنی «به سوی کسی، با کسی، برای کسی» نیز باشد. به نظر من در این جا با این معنی دوم سر و کار داریم. به این ترتیب *nap ki* می‌شود: «برای مقامی ایزدی».

پس از نشان *ki* خطی بلند قرار دارد که نشان جداکننده واژه هاست. من در بازنویس خودم این نشان را همواره با (:) مشخص می‌کنم. پس از نشان جداکننده دو نشان داریم که هنوز بازخوانی نشده‌اند و پس از این دو دوباره نشان *ki* می‌آید. در این جا من در *ki* «من هستم» را می‌بینم. دو نشان پیش از این نشان را نام «نثارکننده» (*te-la-li-ri*) می‌دانم، که به گمانم زن نشسته‌ای باشد که در جام ما (لوح ۵) دیده می‌شود و گمان می‌کنم که این زن واقف جام نثار آیینی است.



تصویر ۱

اگر این گمان درست باشد، باید که دو نشان میان نشان جداکننده و *ki* (تصویر ۲) نام پرستار نارونده باشد.



تصویر ۲

بر پایه اطلاعاتی که از نام‌های ایلامی داریم، نمی‌توان احتمال داد که نامی که به دنبالش می‌گردیم فقط از دو نشان درست شده باشد. بنابراین این دو نشان (تصویر ۲) باید که نشان واژه (لوگوگرام) باشند. نخست نشان دوم (از سمت راست) را بررسی کنیم: نیم دایره‌ای داریم با شش اشعه. در این نشان می‌توانیم تصویری از خورشید را ببینیم. از این روی من این نشان را *nahiti* می‌خوانم. چون این همان کلمه‌ای است که از سده ۲۳ پیش از میلاد می‌شناسیم و بعد به صورت *nehuti* (*nah-hunte*) واژه معمول برای خورشید ایلامی شد.<sup>۱</sup>

شگفت‌انگیز است که این نشان، نشان تازه‌ای نیست. چون از عکس‌های

1. ZA 58 [1967] 69.

سنگ‌نبشته‌هایی از موزه لوور که با لطف پیر آمیه متوجه آن‌ها شدم، دریافتیم که سومین نشان، از سمت راست، در سطر ۱ نبشته D (لوح ۱۲)، برخلاف گمان دانشمندان تاکنون، به هیچ وجه *ri* نیست. این نشان، با این‌که اندکی آسیب دیده است، بدون تردید همین *nahiti* مورد بحث ماست. همچنین است چهاردهمین نشان در سطر ۱ از نبشته F (لوح ۱۳) که من قبلاً آن را به اشتباه *ik* خوانده بودم. اما هیچ بدل‌سازی نمی‌توانسته است از این نشان *nahiti* بویی برده باشد. دلیلی غیرقابل تردید برای اصالت جام سیمین ایلام.

اما *nahiti* خدای خورشید ایلامی‌ها نیز هست. از این روی برای نشان پیش از ناهیتی (صلیبی در میان یک لوزی) باید که نام دینی و زنانه مناسبی را در نظر داشته باشیم.

در حال حاضر در این باره تصمیمی قطعی نمی‌توانیم بگیریم. اشتباه بزرگی خواهد بود که بر آن باشیم که دو بخش نشان پیش از ناهیتی را یک *ru* در میان یک *hu* بدانیم و این نشان را *ruhu* «پسر مادر» (بعدها فقط «مرد») بخوانیم. خوشبختانه نشان *kik* «آسمان» که در پایین به آن اشاره خواهیم داشت، درباره چگونگی درست شدن چنین ترکیبی راهگشاست. با مرور در ذخیره نام‌های زنان دینی ایلام کهن، بیش‌تر – در حالت نیاز به تبلور «X» به علاوه نام ایزد «Y» – به *kuri-Y* برمی‌خوریم. البته هنوز برای Y به *Nahiti* برنخورده‌ایم. اما برای *Kuri-Humban*، *Kuri-Pappat*، *Kuri-Simut* و *Kuri-Simut*<sup>۱</sup> باید گفت که نام‌های دینی به صورت *Uduk-Y* هم داریم. ولی این نام‌ها به دو دلیل به کار ما نمی‌آیند: نخست این‌که در برابر نام زنانه *Uduk-Kilala* و *Uduk-Inshush*<sup>۲</sup>، نام مردانه *Uduk-Simut*<sup>۳</sup> را داریم؛ دوم این‌که *Uduk = ú duk* یک جمله کوتاه است و تنها یک واژه نیست. نام‌های دینی مرکبی که با *Uduk/Utuk* درست شده‌اند، چنین معنی می‌دهند: «من مورد قبول ایزد X قرار گرفتم». پس *uduk* نشانی نیست که ما به آن به صورت صلیب در میان لوزی نیاز داریم و از این روی از میدان دید ما خارج می‌شود.<sup>۴</sup> از سوی دیگر، می‌خواهم پیشنهاد کنم که مانند همه نام‌های زنانه که با *kuri* آغاز می‌شوند، فعلاً نام پرستاری را که در روی جام قرار دارد *Kuri-Nahiti* بخوانیم.

1. *Mém.* 22 [1930] 191.

2. *Mém.* 22 [1930] Nr. 72:28; *Mém.* 28 [1939] Nr. 404:16.

3. *Mém.* 28 [1939] Nr. 438:13.

۴. و. شایل می‌خواست *ú-tuk* را خدمتگزار (؟) ترجمه کند (41 [1928] RA 25) که البته ترجمه‌ای دقیق نیست، اما می‌تواند به مفهوم تقریبی نزدیک باشد.



لوح ۶: نبشته یک سطر جام سیمین ایلام (Q)  
که در سال ۱۹۶۶ از پیرامون تخت جمشید به دست آمد.

البته هنوز باید معنی *kuri* را روشن کنیم. به این کلمه – جز در بی شماری از نام های ایلامی کهن – یک بار هم در نبشته ای به ایلامی میانه از شاه شילהاک – اینشوشینک<sup>۱</sup> (حدود ۱۱۵۰-۱۱۲۰ پیش از میلاد) برمی خوریم. در این نبشته با جمله سختی روبرو هستیم:

*ku-ú-ri nu-ku-un hi-iš-ki ku-ru-uk-na*.<sup>۲</sup>

به ریشه فعلی *kuru-* (مانند مسند *ku-ru-uk-na*) در پیمان ایلام با نرام – سین (ستون ۹، سطر ۴) در جمله *gu-gu a-ha ku-ru-uk-li*، برمی خوریم که من آن را «باشد که آرامش در این جا پاییده بماند» ترجمه می کنم.<sup>۳</sup> چون به جای *ku-ru-uk-na* در نبشته یاد شده از شילהاک – اینشوشینک، جمله های همانند *ku-ki-iš-na* «باشد که بیایاد!» یا *ni-iš-gi-iš-na* «باشد که پشتیبانی کناد!» آمده است، *kuru-* تقریباً با اطمینان می تواند به معنی «حراست و حفاظت» باشد. سخت است رسیدن به معنی *hi-iš-ki*. این واژه در ایلامی نو «این، خدنگ و پیکان» معنی می دهد.<sup>۴</sup> جز این چهار بار پشت سر هم در نبشته یاد شده از شילהاک – اینشوشینک می آید. در چهار جمله کم و بیش مبهم. در این جا، از این چهار جمله، با جمله دوم مشغول می شویم. من می پندارم که *hi-iš-ki* معنایی شبیه «فراوانی، دست و دلبازی و ثروت» داشته باشد.<sup>۵</sup> دومین واژه جمله مورد بحث، یعنی *nu-ku-un* را کونینگ می خواهد ۱۰۰ گاو قربانی بداند.<sup>۶</sup> به نظر من این واژه *nikun* «به ما» (مفعول به واسطه) از *nika* «ما» است. نشان *nu* در سده دوازدهم پیش از میلاد اغلب *ni* خوانده می شد.

می ماند واژه مورد اشکال *ku-ú-ri*. در این جا من، بیش تر از هر چیز، به واژه ای برای ستایش فکر می کنم. بنابراین با احتیاط جمله نبشته شילהاک – اینشوشینک را چنین ترجمه می کنم: «تحسین (یا شهرت) برای ما به فراوانی پاییده شواد!» از این روی من نام مردانه *Ku-ri-gu-gu* را، که نام برادر فرمانروایی بزرگ از ایلام بود،<sup>۷</sup> برابر با «خوشا صلح [زنده باد صلح]» می دانم. بنابراین پرستار روی جام Kuri-Nahiti را «ستایش خدای خورشید را [مرحبا به خدای خورشید]» می خوانم.

1. Shilhak-Inshushinak

2. F. W. König, *Die elamischen Königsinschriften*, Inschrift Nr. 54 (I:76-77).

ترجمه کونینگ (صفحه ۱۲۳) نمی تواند قانع کننده باشد.

3. ZA 58 [1967] 88.

۴. نگاه کنید: Mém. 9 [1907]

5. ZDMG 113 [1963] 233; ZA 58 [1967] 70.

6. A.a.O. 151.

۷. برادر *sukkal-makh* Tempt-halki (حدود ۱۶۵۰ پیش از میلاد). نگاه کنید به مقاله من: "Elamica", Or NS 32 [1963] 7

به این ترتیب تاکنون کار دو جمله را انجام داده‌ایم:

*taš na-ti taš te-la-li-ri nap-ki kuri(?) - nahiti-ki*

«کمک کن! ایزدبانو، کمک کن! نثارگر نوشاک برای مقام خدایی، کوری (?) - ناهیتی‌ام

من.»

در ادامه دو نشان *hu* و *šu* را داریم، که از خوانششان مطمئن هستیم و بعد یک نشان جداکننده. به واژه *hušu* در همه دوره‌های مختلف ایلام برمی‌خوریم. اما تاکنون با قاطعیت معنی نشده است. کونینگ آن را «تلخ، کشنده» ترجمه کرده است.<sup>۱</sup> اما با این ترجمه به مفهومی دست نمی‌یابیم. برای نمونه، به نام شاهزاده (یا امیر) شوش Attahushu (حدود ۱۸۳۰ پیش از میلاد) که نگاه بکنیم، با توجه به این که *atta-* به معنی پدر است، پدری تلخ و حتی کشنده نمی‌تواند وجود داشته باشد. و. شایل هم در متنی متأخر اصطلاح *Mu.lg in hu-šu-ni-en* را «شاهزاده مناسب خواهد بود» ترجمه کرده و توضیح داده است:

*hu-šu-ni-en*، اگر اشتباه نکنم، بر رویدادی فرخنده دلالت می‌کند.<sup>۲</sup>

من اما *hu-h-šu-na* را در نهمین سطر نبشته شاهزاده (یا امیر) هانه<sup>۳</sup> (حدود ۷۱۰ پیش از میلاد) «به لطف [خدایان]» ترجمه کرده‌ام.<sup>۴</sup> اما جای نگرانی است، که در سطر ۲۳ از همین نبشته هانه، به ورد نفرینی *hu-šu-uk* برمی‌خوریم، که نشان از لعن دارد.

پس از بررسی همه شواهد، چنین نتیجه گرفتم که ریشه *hušu-* بیش‌تر به جای «تلافی» کاربرد دارد. یعنی با معنایی دوگانه.<sup>۵</sup> هم برای مزد و هم به جای تنبیه. نام *at-ta-hu-šu* احتمالاً نامی کوتاه‌شده است برای اتا-هوشو-اینشوشینک.<sup>۶</sup> معنای این نام تقریباً باید چنین باشد: «پدری تلافی‌کننده است ایزد اینشوشینک.»<sup>۷</sup> در مقابل، ورد نفرینی *hu-šu-uk* در نبشته هانه «گرفتار انتقام = تنبیه‌شده» و *hu-h-šu-na* را می‌توان به جای «به لطف [خدایان]»، «به انتقام (تنبیه) [خدایان]» ترجمه کرد. *Mu.lg in hu-šu-ni-en* در متن پیشگویی همان بهتر

1. A.a.O. 57 Anm. 22, 99 Anm.9.

2. RA 14 [1917] 38.

3. Hanne

4. "Die elamischen Inschriften des Hanne", Festschrift TAQIZADEH (*A Locust's Leg* [London 1962] 108).

۵. مانند آلمانی و زبان‌های دیگر. بُرگر (R. Borger) اشاره به *gimilla turru* در اکدی کرد، که هم به معنی تلافی و جبران کردن است و هم انتقام گرفتن.

۶. Atta-hushu-Inshushinak

۷. مانند Attamaita (در فارسی باستان، بند آخر سنگ‌نبشته داریوش در بیستون) به صورت نامی کوتاه‌شده که به Atta-hamiti-Inshushinak قدیم‌تر باز می‌گردد. تقریباً یعنی: «پدری مراقب است ایزد اینشوشینک.»

که با معنایی دو پهلو «شاهزاده تلافی خواهد کرد»، خواه مثبت و خواه منفی، باقی بماند. جمله<sup>۱</sup> *az-ki-it tu<sub>4</sub>-ur sah-ri (za-h-ri) hu-šu-ya- in-gi hi-en-ga in-di-ig-ga* را که در نبشته‌های ایلامی میانه خیلی به آن برمی‌خوریم، می‌خواهم به صورت تحت‌اللفظی چنین ترجمه کنم: «برای عاقبت‌به‌خیری قاضی مجازات‌کننده‌ای (*hu-šu-ya*) بدون تقاضا و چشمداشتی [بناکردم این معبد را...].»

می‌توان گمان کرد که در حالی که در ایلامی کهن *hu-šu* بیش‌تر برای پاسخ به نیکی به کار می‌رفته است، از روزگار ایلامی میانه بیش‌تر نشان‌دهنده پاسخ به بدی بوده است. نه تنها نام Attahushu مؤید این برداشت است، نبشته جام مورد بحث<sup>۲</sup> (Q) هم نشان‌دهنده این هنجار است. زیرا به طور قطع ایزدبانو نارونده در مقام یک انتقام‌جو مخاطب قرار نگرفته است.

در نبشته ما، پس از *hu-šu* نشان *ti-im* می‌آید، که درباره خوانش آن تردیدی نداریم. من آن را برابر نام شاهزاده (امیر) Tem-sanit (حدود ۱۵۹۵ پیش از میلاد) قرار می‌دهم.<sup>۳</sup> حدود سال ۱۷۵۰ پیش از میلاد این واژه به صورت *te-e-me* نوشته شده است<sup>۴</sup> و حدود سال ۱۲۵۰ به صورت *te-im.ma*.<sup>۵</sup> معنی اصلی این واژه به گمان من «برکت» است.<sup>۶</sup> واژه ایلامی برای «غله»، همان‌گونه که شایل متوجه شد، *hal-te-me* به معنی «زمین - برکت» است.<sup>۷</sup>

سومین جمله در جام ما با دو اسم با معانی همانند شروع می‌شود. یعنی با *hu-šu ti-im* = «تلافی [و] برکت (دعای خیر)». واژه بعد *nap na-ti* است، که به طور قطع «بانوی ایزدی!» معنی می‌دهد. نشان بعدی (در سطر اول تصویر ۱، چهارمین نشان از سمت چپ) دو خط موازی شکسته با سه نقطه در میان، تاکنون فقط در نبشته لوحی گلی (M) دیده شده است.

1. F. W. König, a. a. O. 58 ff.

کونینگ این جمله دشوار را چنین ترجمه می‌کند: «برای این که من به عقوبتی تلخ و سردکننده دل نرسم (بدون مرگ)، ناچار...» همچنین نگاه کنید به کتاب بنیادین و مهم استیو:

M.-J. Steve, *Tchoga Zanbil (Dur-Untash), Volume III: Textes élamites et accadiens de Tchoga Zanbil* (= *Mém.* 41 [Paris 1967] 9, 120).

2. Or NS 32 [1963] 9.

تبدیل *te* به *ti* و بالعکس چیز نادری نیست. در نبشته A (به خط مخطوط) داریم: *ti-la-ni-li* و در *te-la-ni-li*: F/G/H. «من با حقیقت پیشکش (قربانی) کرده‌ام».

3. F. W. König, a. a. O., *Inscript 3, Zeile 21.*

4. *Ebenda. Inscript 13, Zeige 5.*

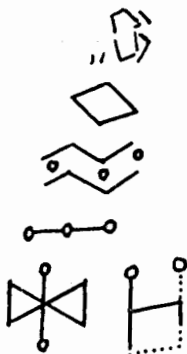
۵. این ترجمه درست‌تر است از ترجمه پیشین من از *tem* یا *ten* «کرنش» یا «التفات».

۶. نگاه کنید به مقاله من:

"Zum elamischen Wortschatz", ZA 50 [1952] 244.

در این لوح، در سطر چهارم، از بالا به پایین که بخوانیم، در نشانی محو و ناخوانا، یک *hu* می‌آید، نشان *X* ما، *me* و *la* (تصویر ۳). *me* (خطی با سه نقطه بر روی آن) ظاهراً تأکیدی بر حالت اضافی است. با پسوندی بر اسم معنی و برای *hu-X*. *la* می‌تواند *lan*، حضوری ربانی، باشد. در واژه *hu-X-me*، به جای *X* حضور یک *sa* بارز است. *hu-sa* که در سده ۲۳ پیش از میلاد به آن برمی‌خوریم، به گمان من واژه ایلامی برای «شاخ» است.<sup>۱</sup>

به پیشنهاد من، در خوانش *sa* - نشانی که تاکنون ناخوانده مانده است - اندیشه‌گماری زیر کمک می‌کند:



تصویر ۳

در نبشته جام ما، پس از ندای *nap na-ti* «بانوی ایزدی!»، نشان تازه *sa*، در پی *ti-im (tem)* «برکت» می‌آید. درست همانند نام شاهزاده شوشی *Tem-sanit*، که پس از *tem* مسندی می‌آید که با *sa* آغاز می‌شود. در هر دو مورد به احتمال زیاد با یک فعل سر و کار داریم. در نام *Tem-sanit* شاید منظور از *sa-ni-it*، به خط هجایی، *sant* به گونه‌ای تکرارنشده، صورت ماضی ساده دوم شخص مفرد از ریشه *sa-* باشد. در متن‌های قدیم، ریشه *sa-*، به وضوح، در حالت ندا (آرزو) *sa-at-na* به چشم می‌خورد:

*e v.ku-uk.d.kir-ma-áš me-el-ku me-te-ya d. in-su-uš-na-ak i ri-el sa-at-na.*

موريس پزار<sup>۲</sup> «ندا» را «می‌توانی بیایی» ترجمه کرده است،<sup>۳</sup> که به نظر من درست است. به این ترتیب جمله می‌شود: «ای (فرمانروا یا امیر بزرگ) *Kuk-Kirwāsh*، تو امیر پیروزمند! باشد که به درگاه خداوند اینشوشینک به این مکان مقدس (؟) بیایی!»<sup>۴</sup> به این ترتیب نام امیر شوشی *Tem-sanit* «با برکت آمدی» یا به تعبیر آزاد «برکت آوردی» معنی می‌دهد. من نام امیر شوشی *Kuku-sanit* (حدود ۱۵۴۰ پیش از میلاد) را، هماهنگ با این برداشت، *kuk.u.sant* «تو مرا حفاظت آوردی» ترجمه می‌کنم.

در نبشته جام ما (Q)، پس از *sa-* نشان *ri-* می‌آید. اما در این جا نمی‌تواند ریشه فعلی *sari-* «ویران کردن» مطرح باشد، بلکه پای وجه وصفی سوم شخص مفرد از ریشه *sa-* در

۱. نگاه کنید به مقاله من: Or NS 31 [Rom 1962] 34-44. با این که استیو، *hu-sa* را در مقاله خود ("Fragmenta Elamica", Or NS 37 [1968] 296 f.) علاوه بر یافته من *ma-lu*، واژه ایلامی دومی برای «چوب» پیشنهاد می‌کند، بر این برداشت خود «شاخ» تأکید دارم.

2. Maurice Pézard

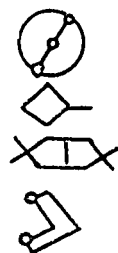
3. *Babyloniaca* 8 [Paris 1924] 24 Anm. 1.

۴. در جاهای دیگر، همان گونه که کونینگ (a.a.O 150, Anm. 10) نشان داده است، ریشه *sa-* بیش تر به معنی «حرکت کردن» است تا «رفتن» معمول.

میان است (مانند بیش تر مواقع با صرف نظر از غنه‌ها). به این ترتیب منظور از *sanri*, *sa-ri* = «آیان (در حال آمدن)» است.

بقیه جمله سوم در Q عبارت است از *ir-iš*. در تصویر ۱ دو نشان آخر سطر اول، در سمت چپ. ظاهراً *ir-iš* فعلی در حالت امر است. البته با معنایی تا امروز ناشناخته. از این دو نشان، کاوش در نشان *iš* به نتیجه درستی (با تأیید مریجی) رسیده است. درباره *ir* اعتبار نظر من، با تکیه بر واژه‌های *nap-ir* «ایزد» در نبشته A و *ki-ir-ip* «ایزدبانوان» در H، تاکنون محتمل دانسته شده است. اما بر این باورم که اکنون بتوانم خوانش خودم را از *ir* به اثبات برسانم.

این نبشته فقط به صورت شکسته‌بسته به ما رسیده است و عملاً عبارت است از یک واژه ایلامی کهن (سطر ۳ از L در تصویر ۴). اولین نشان از بالا هنوز بازخوانی نشده است. دومین نشان *un* است (تقریباً به طور قطع). نشان سوم *ki* (به طور قطع). نشان چهارم، زیرین، نشانی است که من آن را *ir* دانسته‌ام. حالا کافی است که نشان ناشناخته اول را (دایره و قطر با سه نقطه) *zu* بینگاریم، تا به خوانش کاملاً روشن واژه مطرح برسیم: *zu-un-ki-ir* = «شاه». در این جا، در نبشته‌های B و J، به جای این چهار نشان، نشان واژه‌ای (لوگوگرام) درخور آمده است، که ظاهراً تاجی نوک‌تیز است.<sup>۱</sup>



در خوانش *ir-iš*، مسند جمله سوم از Q، نیاز به نگرانی نیست. من با احتیاط زیاد *ir-iš* را «خود را بنما (!)» ترجمه می‌کنم. به این ترتیب ترجمه جمله سوم نبشته جام، یعنی *hu-su ti-im nap na-ti sa-ri ir-iš* چنین است: «مزد و برکت، تو بانوی ایزدی، به همراه، خود را بنمای!». به عبارت روان: «تو ای بانوی ایزدی، بیا و مزد و برکت به همراه بیاور!»

اکنون پردازیم به چهارمین جمله Q، که پس از خط عمود فاصل، در سمت راست دومین سطر تصویر ۱ قرار دارد. این جمله با نشانی تاکنون ناشناخته که به شکل تقریبی یک برج است و نشان لوزی (= *hu*) را در پی دارد، آغاز می‌شود. من پس از سبک سنگین کردن همه امکانات، پیشنهاد می‌کنم که این نشان تازه را *pu* بخوانیم. با این خوانش طبعاً بسیار نامطمئن به واژه *puhu* = «بچه» می‌رسیم (همچنین به صورت جمع). به نظر من کونینگ درباره *puhu* بررسی‌های مهمی انجام داده است.<sup>۲</sup> او این

۱. بویر (R. M. Boehmer) که نظر مرا درباره نشان واژه شاه تأیید می‌کند، به شباهت آن به نشان هیروگلیف - هیتی برای شاه اشاره می‌کند (Or NS [1966] 365, Anm. 2).

2. A.a.O.S. 151 (Anm, 8), 209.

کودک را از صنفی می‌بیند که متعلق و ویژهٔ معبد است. واژهٔ *puhu*، هم می‌تواند مذکر باشد و هم مؤنث. همچنین می‌توانیم گمان کنیم که رهبران خادمان دینی ایلام ترجیحاً از خانوادهٔ سلطنتی بوده‌اند. اصطلاح *puhu* در جام ما (با این شرط که من نشان *pu* را درست بازخوانی کرده باشم) می‌تواند با *Kuri-Nahiti*، پرستار نثارکننده بر روی جام ما، که احتمالاً، با توجه به زر و زیوری که دارد، یک شاهزاده خانم بوده است، در پیوند باشد. ظاهراً منظور از *puhu* جمع گروهی است، با *Kuri-Nahiti* بر روی جام در میان، که در خدمت معبد بوده است.

از چهار نشان بعدی *in-ti kuk-li*، تنها برای تعبیر *kuk* نیاز به بررسی داریم. من در بررسی پیشین (۱۹۶۲) خود دربارهٔ ایلامی کهن، متوجه این نشان در سنگ‌نبشته شده بودم. چون در آنجا این نشان نویسیش میان *kik* و بالای آن وضوح چندانی ندارد. در آن زمان خط مخطط بر روی لوح در برنامهٔ کارم نبود، که حالا به جبران آن می‌پردازم. نشانی که من می‌خواهم آن را *kuk* بخوانم، در اواخر نبشتهٔ J هم به چشم می‌خورد. درست مانند نبشتهٔ Q پیش از نشان *li* (نگاه کنید: تصویر ۱۱).

نبشتهٔ یادشدهٔ J بر یک استوانهٔ سفالین آیینی - دینی به گمان من چنین است:

*ni-me-ki hu-ti ni-ik-ti zunkir hal-me kuk-li kuk-li*

پایان متن را دو نشان درست می‌کنند. یک *ti* و یک صلیب،<sup>۱</sup> که تاکنون بازخوانی نشده است. با این همه، این نشان نه تنها در منابع پیش‌ایلامی وجود دارد،<sup>۲</sup> بلکه در نبشتهٔ C دومین نشان از بالا در سطر ۳ (لوح ۹، سمت راست) هم به چشم می‌خورد که تاکنون از نظر افتاده است. در جاهای همسان در نبشتهٔ E به جای این صلیب واژهٔ *te-en* آمده است. به این ترتیب، صلیب مورد بحث می‌توانست نشان *tin* (*ten*) باشد، که برای آخرین واژهٔ نبشتهٔ J، (= *ti-tin*) (*teten*) «پایه، بنیان» را حاصل می‌شود. من مفهوم متن J را چنین می‌دانم: «سپاسگزارم از (*nimenki*)؟! کار (*huti*) را تو گذاشتی بشود (*nikti*)؟». شاه کشور حفاظت خواهد شد (*kukli*)، او حفاظت خواهد شد! (برای بنیان.)

برای دلیل تعبیرم از *kukli* «او حفاظت خواهد شد (زیر چتر حمایت قرار خواهد گرفت)»، اشاره می‌کنم به جایی از نبشتهٔ شילהاک - اینشوشینک، آنجایی که شاه برای فرزندان که ملکه خواهد آورد، التماس می‌کند: *ba-ar-e hal-ma ku-ki-it-na*، که من

۱. این صلیب در متن آلمانی صلیب اندریاس آمده است، که در کتاب مقدس به صلیب مار اندریاس معروف است، که تقریباً به شکل علامت ضرب (x) است: خطی عمودی با خطی مورب. - م.

۲. این صلیب، در فهرستی که R. De Mecquenem از نشان‌های خط پیش‌ایلامی فراهم آورده است، در نمره‌های ۲۳۷۶-۲۳۷۹ (*Mém.* 31 [1949] 89) آمده است.

این طور ترجمه می‌کنم: «باشد که تو فرزندان (*bar.e*) او را در کشور (*hal.ma*) زیر چتر خود بگیری (*kuktna*)!»<sup>۱</sup>

پیش از *kukli* در نبشته جام ما واژه *in-ti* قرار دارد که من آن را کرنش (مانند قبل)<sup>۲</sup> ترجمه می‌کنم. برای تأکید، اشاره می‌کنم به نام زنانه ایلامی کهن *in-ti-un-tar*<sup>۳</sup> که اگر «کرنش (*inti*) مرا (*un*) در جنم است (*tar*)» ترجمه شود، معنی خوبی می‌یابد. به این ترتیب، در جمله چهارم Q به این جا می‌رسیم که: *pu-hu in-ti kuk-li* = «فرزندان را کرنش محفوظ باد!» به عبارت دیگر: «برای خادمان معبد کرنشی پایدار مقدر باد!»

حالا می‌رسیم به جمله پنجم، که با ندای معروف *taš* «کمیک کن!» آغاز می‌شود. واژه بعدی با خوانشی مطمئن *im-ki-na* است. پس از خط فاصل، مضاف الیه *la-kik-li-ri-me* می‌آید، که بعد دوباره خط فاصل قرار دارد.

واژه *imkina* تاکنون ناشناخته مانده است. گمان من این است که این واژه، واژه ایلامی برای جام باشد. چون چیزی که *imkina* است در حالت اضافی با افزوده *-me*، مالکی را، یعنی *la-kik-li-ri*، متشکل از *kik* و *liri* به دنبال دارد. سومین نشان، یعنی *liri* را، در جمله نخست Q، به معنی پرستار نثارکننده داشتیم. اما به جای *te-la (dela/dala)* «نوشاکِ نثار»، این بار با واژه مرکب *la-kik* اشاره به آن چیزی است که پرستار تقدیم می‌دارد. بخش نخست واژه مرکب، یعنی *la*، در حقیقت *lan* است که در همه دوره‌ها در خط ایلامی اغلب از نوشتن حروف غنه صرف نظر می‌شود. *lan* در ایزدشناسی ایلام به معنی حضور (ربانی) است.<sup>۴</sup> بخش دوم این واژه *kik* به معنی «آسمان» است.

من گمان داشتم که معنی نشان ایلامی کهن *kik* را در نبشته B، در زمان خود (۱۹۶۲)، به رغم واضح نبودنش، با تکیه بر مطلب متن به دست آورده‌ام.<sup>۵</sup> اکنون نبشته جام ما (Q) شرایط دقیق‌تری را برای بازیابی این نشان فراهم آورده است.

۱. کونینگ هم (122 a.a.O.) در نبشته 63, § 12., Nr. 54: «تو فرزندان را در کشور خواهی کرد (حفظ خواهی کرد).»

2. *IrAnt* 2 [1962] 13.

3. *Mém.* 22 [1930] Nr. 5: 11.

۴. حتی در زمان هخامنشیان (حدود ۵۰۰ پیش از میلاد) هم این اصطلاح به صورت *d.la-an* به چشم می‌خورد (نگاه کنید به نوشته من: ZA 49 [1950] 349؛ همچنین ArOr 18 [Prag 1950] 292). در نبشته H:2 به این نام به صورت *la-am-li-ri* به مفهوم «پرستار آیینی» برمی‌خوریم.

5. *IrAnt* 2 [1962] 10.

به طوری که برای نخستین بار در عکس (لوح ۱۲) پیداست، نشانه *kik* واقعاً در سطر اول نبشته D (نشان ششم از چپ) وجود دارد.

نشان *kik* نشانی مرکب را درست کرده است. یعنی نشانی در درون نشانی دیگر نوشته شده است. بخش بیرونی نشان *kik* (در لوح ۶ - نبشته نوار پایین - نشان سمت راست، در میان نشانی که از سه خط متقاطع درست شده است [*li*] و نشانی که شبیه یک پروانه است [*la*])، نشان *hal* = «کشور، زمین»: یک لوزی ایستاده، بر رویش یک پرچم مثلثی. البته این نشان معمولاً، هنگامی که *hal* معنی می‌دهد، داخل لوزی خط‌های موازی یا متقاطع دارد. یک لوزی از این دست، در اصل می‌خواهد مزرعه شیارشده‌ای را به نمایش بگذارد، که در آن پرچمی سه‌گوش، یعنی یک تیرک و یک پرچم کاشته شده است. مزرعه‌ای با یک چنین پرچمی سه‌گوش در ایلام کهن نشانه مالکیت یک ملک بود<sup>۱</sup> در نشان *hal* «کشور، زمین» که شرح دادیم (بدون خط در داخل لوزی)، نشان *kuk* نوشته می‌شود. به طوری که *hal* و *kuk* باهم یک واژه مرکب درست می‌کنند.

نشان واژه *kuk*، که در بالا به هنگام گزارش *kuk-li* به آن پرداختیم، در این جا به معنی «حمایت» است. اما معنی آن در اصل «کلاه، چتر، سقف» است. اینک وقتی که این نشان *kuk* با نشان *hal* می‌آید، نشان واژه جدید *kik* «آسمان» درست می‌شود.

در این جا برای نخستین بار با ساختمان واژه‌های مرکب در ایلامی کهن آشنا می‌شویم. نشان «سقف» در نشان «زمین» نشان «آسمان» را درست می‌کند. چون برای ایلامی‌ها آسمان سقف زمین بود. پدیده‌ای این چنین در تاریخ خط شرق باستان چیز تازه‌ای نیست. برای<sup>۲</sup> تئوری واژه‌های مرکب خط پیش‌ایلامی را، که سلف خط مخطط است، با هوشمندی بررسی کرده است.<sup>۳</sup> به این ترتیب، عملاً نبشته جام سیمین ایلام است که برای نخستین بار ما را، با نمونه‌ای کاملاً روشن، با واژه مرکب ایلامی آشنا می‌کند. در این جا باید به این نکته نیز اشاره شود، که این خصیصه نیز حکایت از اصالت جام می‌کند.

اما *lankikliri* یعنی چه؟ من بر این باورم که این اصطلاح عنوان دیگری است برای پرستارها که کلمه به کلمه چنین معنی می‌دهد: «نثارگر حضور آسمانی». ظاهراً سمت این پرستار کاملاً روشن به بیان آمده است. یعنی او به زایران معبد «نزدیکی ربانی» (*lan*) «آسمان» (*kik*) را «نثار می‌کند» (*liri*).

۱. در این باره نگاه کنید به مقاله من: «Cambridge Ancient History, II, Kapitel «Persia c. 1800-1550 B.C.»، VII, Cambridge 1964, 31. یک چنین عکمی برای یک ملک در اکدی *ziqqanu* نامیده می‌شد.

2. William C. Brice

3. "The Writing System of the Proto-Elamite Account Tablets of Susa", *Bulletin of the John Rylands Library* 45 [Manchester 1962] 15-39.

اکنون در نبشته با جام (*imkina*) «نثارگر حضور آسمانی» (*Kuri-Nahiti (lankikliri)*) چه باید کرد؟ پاسخ را مسند پایان Q می دهد، یعنی *hu-iš*، ظاهراً صیغه امر از ریشه *hu-* (که در خط مخطط حضوری مکرر دارد) به معنی «تقدیس».<sup>۱</sup>

با این واژه به صورت مجهول *hu-ik* «تقدیس شده، مقدس» در نام پدر شاه کوتیک - اینشوشینک، یعنی در *šī-in-pi.hi-iš.hu-ik* برمی خوریم. به معنی «نام مار (؟) تقدیس شد».<sup>۲</sup> یا در *hu-im-me-ni* در نبشته I به مفهوم حدسی «تقدیس تو». این واقعیت که همواره پس از *hu* هجایی که با *i* آغاز می شود، قرار می گیرد، می تواند ما را به این نتیجه نزدیک کند که در حقیقت یک *ū* منظور نظر بوده است. یعنی *hūš, hūk, hūmme-ni* به تلفظ درمی آمده است. این هنجار این را هم روشن می کند که چرا در متن های ایلامی میانه، به جای ریشه ایلامی کهن *hu-* همواره *hih-* می آید. به این ترتیب در جمله پایانی نبشته Q می باید می داشتیم: «جام پرستار آیینی... تو مقدس کن!» در حفرة ای که نقطه چین آمده است، شش نشان داریم که باید برای بازخوانی و یافتن تعبیری برای آن ها رنج بسیاری را برخورد هموار کنیم.

بلافاصله پس از خط فاصل، دایره ای با خطوط هاشورمانند، با نقطه در پایین، نشانی تازه است. من پیشنهاد می کنم که این نشان را *nu* = «تو» بخوانیم. بعد *ir* (قطعی) می آید، *ru* (قطعی)، نشانی که من آن را «*tik (tuk?)*» دانسته ام و بعد *na* (قطعی) و *ma* (هنوز مشکوک). به این ترتیب همه این نشان ها را می توان *nu ir ru-tik na.ma* خواند.

برای بازیابی معنی *ru-tik*، که در جایی دیگر به آن برنخورده ایم، می خواهم به نام دختری از شیلهاک - اینشوشینک، یعنی *ū-ru-tuk.d.el-ha-la-hu* اشاره کنم. موریس پزار می خواست این نام را «من، همسر ایزد ایلها لاهو» بداند.<sup>۳</sup> اما این ترجمه نه دقیق است و نه برداشتی است نزدیک به حقیقت. چون ایزدبانو در ایلامی *ru-tu* است (نه *ru-tuk*) و یک شاهزاده خانم ایلامی نمی توانسته است به هنگام تولد «همسر ایزد X» نامیده شود. در حالی که هر دو واژه *rutu* و *rutuk* می توانند از ریشه واحد *rut-* باشند، که من می خواهم آن را «برگزیدن» ترجمه کنم. در این صورت *rutu* می شود «همسر» (وجه وصفی معلوم در زمان

1. *Iran* 2 [1962] 5.

۲. در این جا مترجم این کتاب ناگزیر از دادن این توجه به خواننده خود است، که در برگرداندن مفاهیم ایلامی به فارسی، کاملاً از مؤلف کتاب که خود گرفتار یافتن تعبیری نزدیک به متن ایلامی بوده است، پیروی شده است. پیداست که حاصل این هنجار به فخر نثر آسیب می زند. اما در میدانی که قرار داریم اغماض سودمندتر است.

3. *Mem.* 15 [1914] 78.

حال مختوم به *-u*)<sup>۱</sup> یک برگزیننده، در عوض *rutuk* (وجه وصفی مجهول در زمان ماضی) برگزیده شده. گفتنی است که ظاهراً ریشه *-rut* (برگزیدن؟) تنها در مورد زن‌های ایلام کاربرد داشته است. این هنجار هماهنگ است با حقوق مادر در فرهنگ ایلامی. من *ru-tik* را در نبشته جام ما، همان *ru-tuk* ایلامی میانه می‌دانم. چون در سده دوازدهم پیش از میلاد، نشان *tuk* به آشکار *tik* تلفظ می‌شده است. نشان واقعی *tik* فقط در روزگار ایلام کهن به چشم می‌خورد. مثلاً در پیمان ایلام با نرام - سین (حدود ۲۲۸۰ پیش از میلاد).

حال تنها مانده است که تکلیف اصطلاح *na-ma* را روشن کنیم. من این اصطلاح را به صورت *nan.ma* می‌بینم - چون همان‌گونه که می‌دانیم، در هر حال غنه در ایلامی نانوخته می‌ماند - و ترجمه می‌کنم: «در روز».

در این جا رسیدیم به پایان کار و پیشنهاد می‌کنم که نبشته جام Q را چنین بخوانیم و ترجمه کنیم:

*taš na-ti taš te-la-li-ri nap-ki* (:)  
*Kuri(?) - Nahiti-ki hu-šu* (: *ti-im nap*  
*na-ti sa<sup>n</sup>-ri ir-iš* (: *pu-hu in-ti kuk-li*  
*taš im-ki-na* (: *la<sup>n</sup>-kik-li-ri-me* (: *nu*  
*ir ru-tik na<sup>n</sup>-ma hu-iš*

«کمک کن، ایزدبانو، کمک کن! نثارگر نوشاک

برای مقام خدایی، کوری - ناهیتی، هستم من.

با دادن پاداش (تلافی) و برکت، تو ربانی

ایزدبانو، خود را بنمای (حضور پیدا کن)! معبدیان

آهنگ کرنش ماندگار (همیشگی) دارند! کمک کن!

منبع نثارگر نزدیکی آسمان، قداست بخش

تو برای او در مقام یک برگزیده، روز به روز (هر روز)!

✱

دوباره تأکید می‌کنم که خوانش و ترجمه من از نبشته Q بازخوانی و ترجمه مطمئنی نیست. بازخوانی خط مخطط ایلامی کهن از سده ۲۳ پیش از میلاد بر پایه استوار تقریباً سی نشان انجام گرفته است. به ذخیره ۴۴ نشانی که من در سال ۱۹۶۲ از سنگ نبشته‌ها فراهم آورده بودم، به کمک جام سیمین، شش نشان دیگر (*nu*, *pu*, *sa*, *kuk*, *kuri*, *nahiti*) افزوده شد. دو

۱. منابع چنین حالتی را در 55 Anm. 83 [1967] ZA 58 آورده‌ام.

نشان (*sa* و *kuk*) از این شش نشان بر روی الواح نیز وجود داشتند و نشان سوم (*nahiti*) بر سنگ‌نبشته‌های *D* و *F*، به سبب آسیبی که دیده بود، هنوز شناخته نشده بود. از دیگر نشان‌هایی که بر روی الواح بودند، دو نشان (*tin* و *zu*) بازخوانی شدند. به کمک عکس‌های تازه‌ای که آمیه در اختیارم گذاشت، خطاهای زیادی تصحیح شدند. مثلاً من هشتمین نشان از سمت چپ در نبشته *D* (سطر ۲) را به غلط *taš* دانسته بودم. این نشان در حقیقت نشان تازه‌ای بود که در هیچ‌جا نیامده بود. برای آن من معادل *tan* را پیشنهاد می‌کنم.<sup>۱</sup> همچنین فرق است میان نشانی که من در همین نبشته *D* (سطر ۱، نشان هشتم از چپ) و در نبشته *H* (سطر ۲، چهارمین نشان از بالا) *tak* انگاشته بودم، و نشان واقعی *tak* (تقریباً در آخر سطر ۱ از نبشته *I*). حالا من فکر می‌کنم که آن نشان یک *gi* است، نشانی که من پیش‌تر در نبشته *D* (سطر ۳، میان *šī* و *me*) نشان *it(?)* تشخیص داده بودم، حالا بیش‌تر *il* می‌دانم. در همان سطر نبشته *D* صلیبی داریم با دو خط مورب، که من آن را با احتیاط با صلیب ساده (= *ru*) یکی انگاشته بودم. حالا من این نشان را به طور آزمایشی *ha* می‌خوانم. در سطر ۳ از نبشته *H* نشان سوم را که قبلاً (با سه علامت سؤال) ایلام گمان کرده بودم، حالا (البته باز هم با سه علامت سؤال) *kittin* «همیشگی» معنی می‌کنم.

به این ترتیب ذخیره ما از خط مخطط ایلامی در مجموع، کم و زیاد، به ۵۵ نشان می‌رسد. به این تعداد، هفت تا هشت نشان فعلاً بازخوانی نشده افزوده می‌شود — بدون نبشته *O*، که متعلق به مرحله‌ای جلوتر، تقریباً از سده ۲۴ پیش از میلاد، است. اما هنوز، در منابع شناخته‌شده، دستمان از بی‌شماری نشان برای هجاهای ساده کوتاه است. مانند *pa* یا *ap*. علاوه بر این، جای نشان‌هایی برای هجاهای صدادار (هجایی با حرف صدادار) در میان دو بی‌صدا خالی است. مانند *tir* یا *pir*. همچنین تعدادی نشان‌واژه، برای واژه‌هایی که بیش‌تر از یک هجا دارند. اما کمبود می‌تواند شامل پنجاه یا شصت نشان بشود. به زبانی دیگر، ما امروز حداکثر به نیمی از نشان‌های خط مخطط ایلامی کهن دسترسی داریم.

هنگامی می‌توانیم در انتظار پیشرفت در این زمینه باشیم که نبشته‌های تازه‌ای را به دست بیاوریم. پیدا شدن جام سیمین، امید به دست آوردن نبشته‌های تازه را شادمانه زنده کرده است. برای یک نویافته کوچک هم مدیون پیر آمیه هستیم. او در میان شکسته‌بسته‌های به‌دردنخورده شوش در موزه لوور لوحی پیدا کرد که من آن را *R* می‌نامم و با اجازه دوستانه

۱. در وجه فعلی *hu-tan-ki* «من یک‌کننده هستم». نشان *ki* در این واژه را، که در عکسی تازه در بالای لوح ۱۲ به وضوح دیده می‌شود، پیش‌تر من به خطا *hu* پنداشته بودم. در فهرست نشان‌ها در 91 [1949] *Mém.* 31، نمره ۲۵۳۷ *tan(?)* است.

یابنده، طرحی را که او (تصویر ۱۸) از این لوح تهیه کرده است و عکس آن را (لوح ۱۶) منتشر می‌کنم. به خاطر آمادگی بدون وقفه او برای کمک، در این جا هم فرصت را برای قدردانی مغتنم می‌شمارم.

همه نشان‌های لوح R قابل بازخوانی نیستند، اما دسترسی به آن پیشرفت کوچکی را فراهم می‌آورد. شروع می‌کنیم از سومین سطر پایین، در قسمت جلو. از سه نشان این سطر، نشان میانی *un*، نشان سمت راست *ri* است. از این روی امکان دارد که نشان تازه سمت چپ *tu* باشد: *tu-un-ri* که می‌شود: «او یک پذیرنده است».<sup>۱</sup>

خط پایانی R، بالای پشت لوح، با دو نشان *ni* و *š* آغاز می‌شود. این دو نشان به صورت *šini-* بدون تردید ریشه فعل «رفتن» را می‌سازند.<sup>۲</sup> از این روی می‌توان به جای سومین نشان در پشت نبشته R، که مانند یک مربع است، *ra* نشانده به این ترتیب *šini-ra* درست می‌شود: «او یک دور رونده است (کسی است که ترک می‌کند)». اگر این برداشت درست باشد، چنین برمی‌آید که دارنده لوح کسی است که «(به حضور) می‌پذیرد و بعد (به سفر) می‌رود». پس یک گام برای این برداشت برداشته می‌شود، که نشان پیش از *tu* (در جلو، در سمت راست سطر دوم، شبیه چرخ پره‌دار ارابه) نشان‌واژه *gal* = «توشه» است. نشان میانی در سطر دوم *ik* است. اما به شناخت نشانی که در سمت چپ آن قرار دارد، نمی‌توان نزدیک شد. و خط بالای آن نیز ناخوانده می‌ماند. شاید در این جا به نام و سمت دارنده لوح اشاره شده بوده است. در هر حال ما توانستیم به کمک نبشته تازه به دست آمده R، البته احتمالاً، ذخیره نشان‌های بازخوانی شده را از ۵۵ نشان به ۵۸ نشان برسانیم.

برای فراهم آوردن زمینه‌ای برای کاوش‌های آینده در قلمرو خط ایلامی کهن، من بازنوشته همه نبشته‌های تاکنون شناخته شده خط مخطط را به علاوه عکس‌های موجود، در این جا می‌آورم. نبشته O را هم، با این که فعلاً غیر قابل بازخوانی است به این نبشته‌ها می‌افزایم. چون این نبشته فصل مشترک خط واژه‌نگار پیش‌ایلامی سده ۲۸ پیش از میلاد و خط مخطط سده ۲۳ پیش از میلاد است، که به خط هجایی (با نشان‌واژه‌هایی پراکنده در میان) تبدیل شده است. نبشته Q متعلق به جام سیمین تخت جمشید تکرار نشده است. همه نبشته‌های خط مخطط از شوش هستند که در موزه لوور نگهداری می‌شوند.<sup>۳</sup> در بازنویسی

۱. نشانی که من می‌خواهم آن را *tu* بخوانم، در منابع پیش‌ایلامی مکرر به چشم می‌خورد. این نشان در فهرستی که می‌کنیم (R. De Mecquenem) تهیه کرده است به وضوح در نمرة ۵۱۶۹ [139] 31 (Mém.) به چشم می‌خورد.

۲. البته پیرامیه در ۲۰ اکتبر ۱۹۶۷ به من نوشت:

۳. R. T. Hallock (JNES 18 [1959] 9).

«ما متن‌های L تا N را در اختیار نداریم و من از خود می‌پرسم که آیا این متن‌ها در تهران نگهداری نمی‌شوند؟»

حرف‌ها به خط لاتینی و ترجمه نبشته‌های خط مخطط از A تا I، در مقایسه با گزارش منتشرشده من در سال ۱۹۶۲ در جلد دوم *Iranica Antiqua*، برخی تغییرها، مخصوصاً به خاطر عکس‌های تازه، اجتناب‌ناپذیر بودند. نتیجه این تغییرها فراهم آمدن فهرست تازه من از نشان‌هاست.

### فهرست نبشته‌های ایلام کهن به خط مخطط

A: نبشته A از سوی و. شایل به صورت عکس منتشر شد (لوح ۲، چپ، [1905] 6 *Mém.*). بازنگاری: (9 [1949] 31 *Mém.*) R. de Mecquenem (تصویر ۳). نبشته A بر روی سنگی لوزی شکل، در زیر نبشته‌ای اکدی آمده است (در این کتاب، لوح ۷، تصویر ۵).

B: از سوی و. شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح ۲، راست، پایین، [1905] 6 *Mém.*). بازنگاری: (9 [1949] 31 *Mém.*) R. de Mecquenem (تصویر ۴). نبشته B بر سنگی، در قسمت بالای نگاره یک زوج فرمانروا، در کنار نقش یک مار قرار دارد (لوح ۸، تصویر ۶).

C/E: از سوی و. شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح ۴، وسط و راست، [1908] 10 *Mém.*). بازنگاری‌ها: (11 [1949] 31 *Mém.*) R. de Mecquenem (تصویرهای ۵ و ۷) و C. Franks (*Die altelamischen Steininschriften* [Berlin 1923], Anhang). این نبشته بر نگاره‌ای سنگی از شاه کوتیک - ایشوشینک آمده است. فرانک پاره‌های دیگری از این نبشته را در پایین لباس نگاره خواند. نبشته E که با نبشته C اختلاف چندانی ندارد، بر ماسه سنگی بسیار آسیب‌دیده قرار دارد (لوح‌های ۹، ۱۰ و ۱۱، همچنین تصویر ۷).

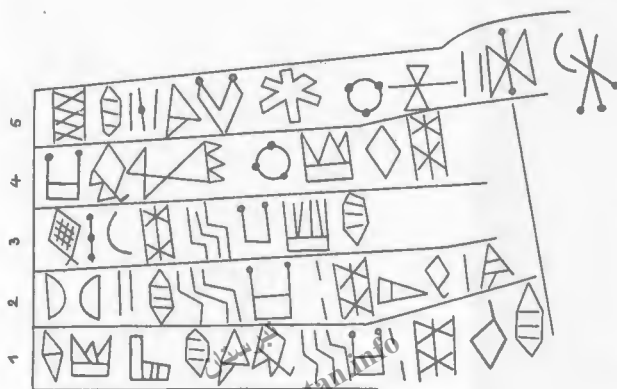
D: از سوی و. شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح ۴، چپ، [1908] 10 *Mém.*). بازنگاری: (11 [1949] 31 *Mém.*) R. de Mecquenem (تصویر ۶). نبشته D نیز مانند B در پیرامون نگاره سنگی یک مار آمده است (لوح ۱۲، تصویر ۸).

G و H از سوی و. شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح ۵، [1908] 10 *Mém.*). بازنگاری‌ها: (13, 15 [1949] 31 *Mém.*) R. de Mecquenem (تصویر ۱۱).  $H_2 = 11$ .  $H = 10$ .  $G = 9$ .  $F = 8$ . نبشته‌هایی بر ماسه سنگ. بازنگاری من بر پایه نبشته

- H انجام گرفته است. چون هر چهار نسخه دارای متن واحدی هستند، همراه H، نبشته‌های F، G و H<sub>2</sub> هم به کاوش کشیده شده‌اند (لوح ۱۳، تصویر ۹).
- I: از سوی و. شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح ۳، [1913] *Mém.* I4).  
 "بازنگاری: (15 [1949] *Mém.* 31) R. de Mecquenem (تصویر ۱۲). این نبشته بر نگاره نشسته سنگی ایزدبانو نارونده، در سمت چپ تخت او (از روبرو) آمده است (لوح ۱۴، تصویر ۱۰). نیز نگاه کنید به لوح ۳).
- J: استوانه‌مانندی از گل پخته سرخ‌رنگ، به بلندی ۶ سانتیمتر. بازنگاری شایل (XI [1935] *Mém.* 26). بازنگاری دوباره من (تصویر ۱۱).
- K: استوانه‌مانندی از گل خاکستری‌رنگ، به بلندی ۷ سانتیمتر. بازنگاری شایل (در جای پیشین، تصویر ۱۲ کتاب من).
- L: پاره‌ای از سفال سرخ‌رنگ، به بلندی ۶ سانتیمتر. بازنگاری شایل (XII [1935] *Mém.* 26). بازنگاری دوباره من (تصویر ۱۳).
- M: پاره‌ای از دایره‌عدس‌مانند بزرگ از گل سرخ‌رنگ به قطر ۱۰ سانتیمتر. بازنگاری شایل (همان‌جا، تصویر ۱۴ کتاب من).
- N: لوحی از گل سرخ‌رنگ، نسبتاً بزرگ، به کلفتی ۳ سانتیمتر. بازنگاری شایل (26 [1935] *Mém.* تصویر ۱۵ کتاب من).
- O: لوحی از گل سرخ‌رنگ، ۷ × ۱۱ سانتیمتر، بازنگاری شایل (همان‌جا)، لوح ۱۵ و تصویر ۱۶ کتاب من.
- P: پاره‌ای از یک نبشته برگ‌چ. بازنگاری: (200 [1956] RA 50) R. de Mecquenem. بازنگاری من تصویر ۱۷.
- Q: نبشته جام سیمین. نگاه کنید: لوح‌های ۱، ۳، ۴، ۵ و ۶.
- R: لوحی گلی، ۴ × ۲/۵ سانتیمتر. عکس و بازنگاری از پیر آمیه. در این کتاب منتشر می‌شود (لوح ۱۶ و تصویر ۱۸).



لوح ۷



تصویر ۵

۱. *te-im-tik nap in-šu-ši-na-ik un-ki* به سرور (بخشنده) خداوند اینوشینک، این (تیر) چوب (ی) را من
۲. *u ku-ti-ki-šu-ši-na-ik zunkik bal-me-ka* کوتیک اینوشینک، شاه سرزمین،
۳. *hal-me-ni-ik šu-si-im-ki* وارث شوش،
۴. *ši-in-pi-hi-iš-hu-ik* پسر شینپی - هیش - هوک
۵. *ša-ki-ri nap-ir lik hi-an ti-la-ni-li* به آن خداوند، فدیه برای معبد، به راستی که تثار کرده‌ام.



لوح ۸ E

1. *nap in-šu-ši-na-ik zunkir kik-me nap-ir-ša*  
[u ku-ti-ki-šu-ši-na-ik]
2. *hal-me-ni-ik šu-si-im-ki (:)* si-la  
[ik la<sup>n</sup>-ki me-te-en hu-hu-ta<sup>n</sup>-ki]
3. *ši-in-pi-hi-iš-hu-ik ša-ki-ri nap-i[r]*

۱. تو ایزد اینشوشینک، شاه آسمان،

خدای بزرگ! [من کوتیک اینشوشینک هستم]

۲. ارثیه ملک شوش، یک تندیس

[نذر واقف، یک پیروزی بخش، پسر شینپی - هیش - هوک، ای خدا! که]

جام سیمین نویافته از دوره ایلام کهن + ۴۵

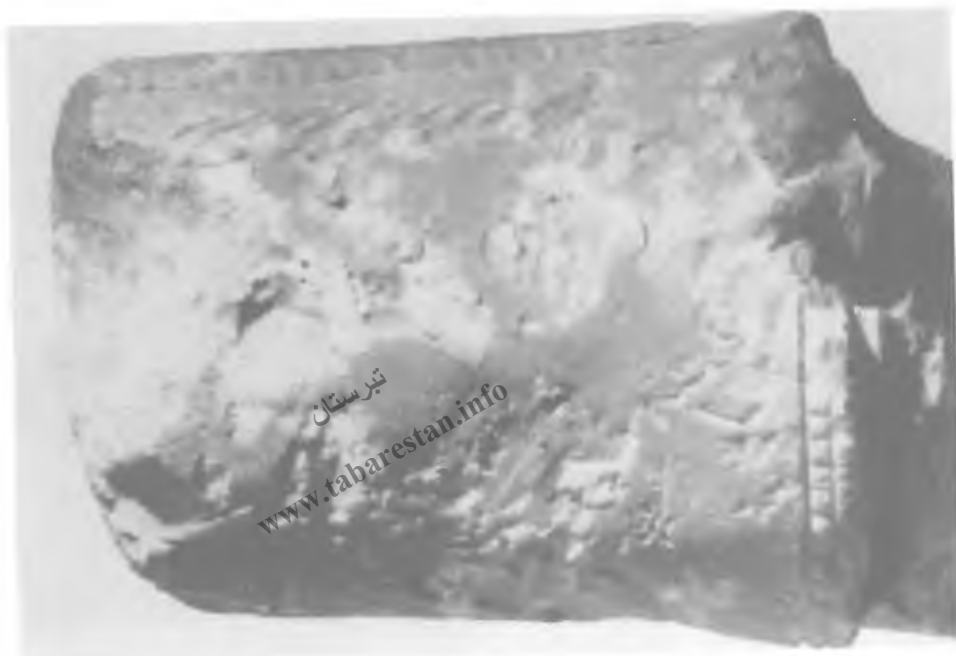


C



C

لوح ۹



C



C

لوح ۱۰



| 1 | 2 | 3 | 4 |
|---|---|---|---|
|   |   |   |   |
|   |   |   |   |
|   |   |   |   |
|   |   |   |   |
|   |   |   |   |
|   |   |   |   |
|   |   |   |   |
|   |   |   |   |
|   |   |   |   |
|   |   |   |   |

تصویر ۷

C/E

## لوح ۱۱

E

۱. «منم کوتیک اینشوشینک، وارث
۲. شوش. منم تندیس واقف نذری،
۳. یک پیروزی بخش، پسر شینی - هیش - هوک، ای خدا!
- تک نبشته های به خوانش من:

a) x hal hu-in

b) si-la ik la-an-ki hal-me-ni-[ik]

(a) «... قدیس کشور» (?)

(b) «تندیس نذر واقف، وارث (شوش).»



D

لوح ۱۲



تصویر ۸

1. taš na-ti nap la<sup>n</sup>-kik te-gi(?) -ik  
taš (:) ik me-tik nahiti-me-ki
2. la<sup>n</sup> hi-ša-me li-ka hu-tan(?) -ki  
me-ti-ka hu-taš un hal lik
3. ta-li-me-ma in-te-me nap in-šu-ši-na-ik-me
4. ši-il(?) -me (:) na-ba<sup>n</sup>(?) -tik-me  
hu-taš nap-i [r-ša]

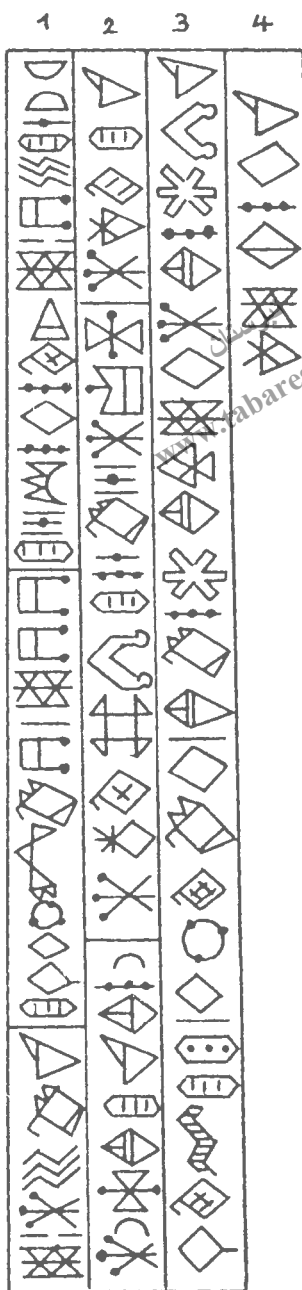
۱. «کمک کن ایزدبانو! به وسیله خداوند  
حضور آسمانی فرستاده شواد - کمک کن!  
به کمک نذر، من پیروز  
(خدای) خورشید شده‌ام.
۲. آیینی یادبودی را، مانند وقف،  
برپا می‌دارم. از این روی (خداوند)  
قرین پیروزی کرد. کشور به من ارزانی شد.
۳. با (این) نبشته کرنش  
خداوند اینشوشینک
۴. تبدیل به قدرت (?) می‌شود. خوشبختی (?) بیخشای  
تو خدای بزرگ.»



www.tabarestan.info



F / G / H / H<sub>2</sub>



تصویر ۹

1. u ku-ti-ki-šu-ši-na-ik zunkik hal-me

hu-me nahiti-ri-ki (:) ši-ši-ik-me

ši-in-pi hi hu-un-ki (:) nap in-šu-li-na-ik

2. nap-ki hal-gi(?) -li (:) lu-am-li-ri in-ti-me

ki-ir-ip hal taš-li (:) ni-me-te nap-ki

te-la-ni-li

3. nap-ir lik-me te-li hu-ik tak te-lik-me

in-te-me hu-in hal hi hu-me-en(?) -ki

kittin(?) hal un

4. nap hu-me-en-ik-gi(?)

۱. «منم کوتیک - اینشوشینک، شاه

سرزمینی (کشوری)، از آن (؟) خدای خورشید

تندیس (؟) (تراشیده شده) نثار می کنم

به مار این جا. به خداوند اینشولینک

۲. من همانا در مقام خداوندگاری به خودم ایمان

دارم (؟).

باشد که پرستار آیینی، در کشور کرنش بر خدایان

را فراهم آورد!

سپاس (؟) آن را می خواهم به درگاه خدا

پیشکش کنم!

۳. به خدای مُلک < خط [نبشته] (؟)

مقدس قرار گرفت. نبشته تقدیس کناد

کرنش را! این سرزمین را من از آن خود کردم.

برای همیشه (؟) کشور مرا

۴. از سوی خداوند واگذار شد (؟).»



J



تصویر ۱۱

www.tabarestan.info

1. *ni-me<sup>n</sup>-ki hu-ti*

2. *ni-ik-ti zunkir hal-me kuk-li kuk-li ti-tin*

۱. سپاس می‌گذارم! کار را
۲. تو به انجام رساندی. شاه کشور پاییده باد. او «پاییده خواهد بود!» (برای بنیان.)

1. *me-te na-ru-un-te tak*

2. *u ku-ti-ki-šu-ši-na-ik*

3. *hal-me-ni-ik šu-si-im-ki*

4. *taš na-ti me-ir lik hal-ma tak zunk-kik*

5. *hu-im-me-ni.....*

۱. «پیروزی به کمک نارونده انجام پذیرفت.

۲. منم کوتیک - اینشوشینک،

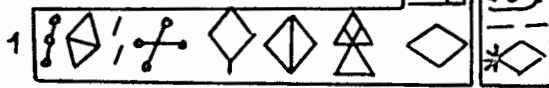
۳. وارث شوش.

۴. کمک کن ایزدبانو! نیرو (?) عطا شد،

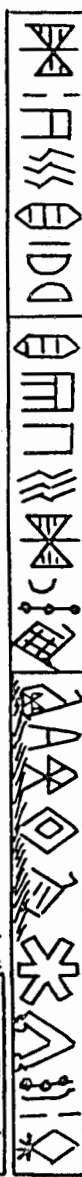
در کشور بار آورد، من شاهم.

۵. تقدیس تو.....»

I



تصویر ۱۰



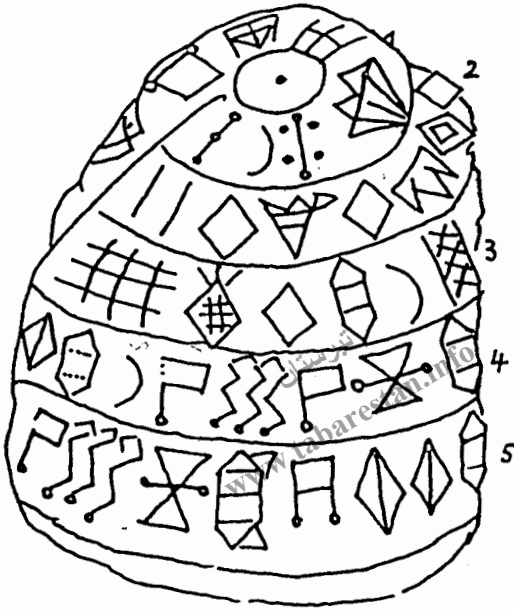
2

3

5

4

# K



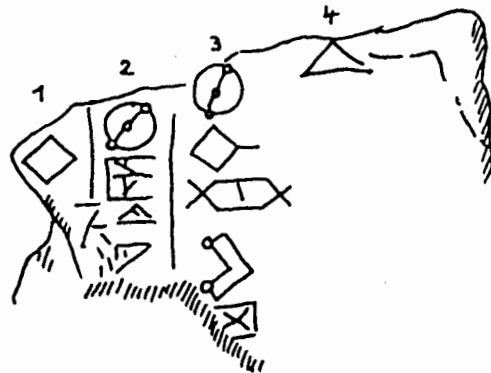
چون از نبشته K پاره‌هایی ناقص  
بر جای مانده است، نمی‌توان آن را  
بازخوانی کرد. این نبشته نیز  
نشانه‌هایی ناشناخته دارد.  
من فعلاً این نبشته را چنین  
می‌خوانم.

1. .. .. ha? -ni-me
2. hu-ma-iš hu- .. hu-ti
3. ša-ni-ki hu-taš
4. -ki la<sup>n</sup> ši?-il? ši? -ni-ki en-
5. -ki-en en-ši .. la<sup>n</sup> il? ši?
6. hal? šu hal? ki



تصویر ۱۲

# L

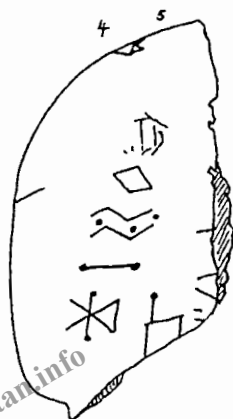


از نبشته L، فقط در سطر ۳  
می‌خوانیم:  
zu-un-ki-ir «شاه».

تصویر ۱۳



تصویر ۱۴



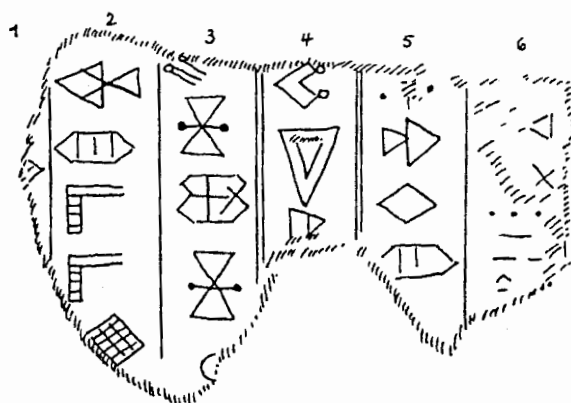
M

از نبشته M در حال حاضر  
فقط در سطر ۲

می خوانیم: *la<sup>n</sup> lik ni ...*

و در سطر ۴: *hu-sa-me la<sup>n</sup>*

N

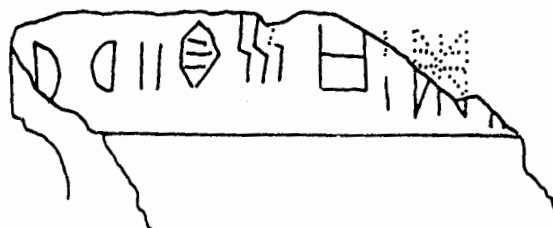


تصویر ۱۵

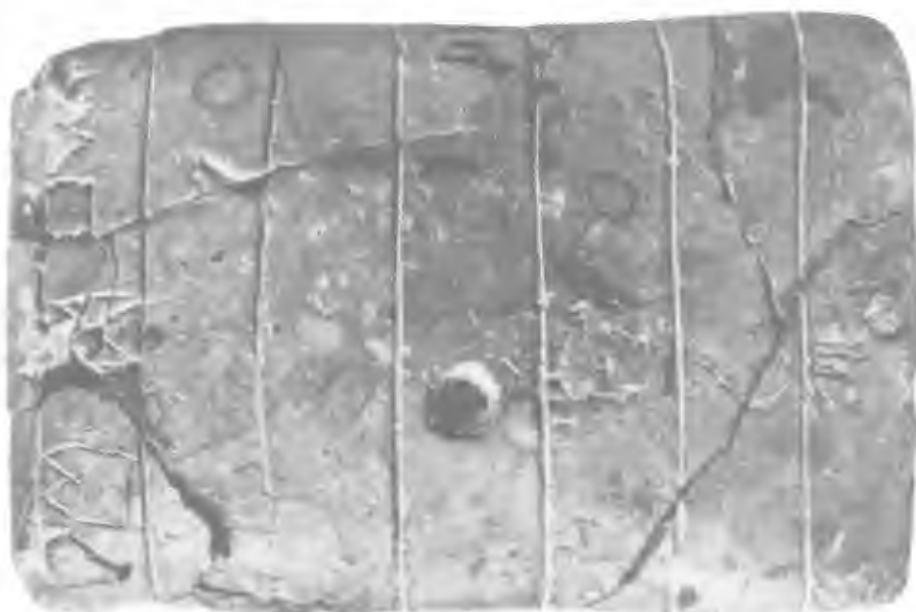
P

*u ku-ti-ki-šu-ši-na-[i]k*

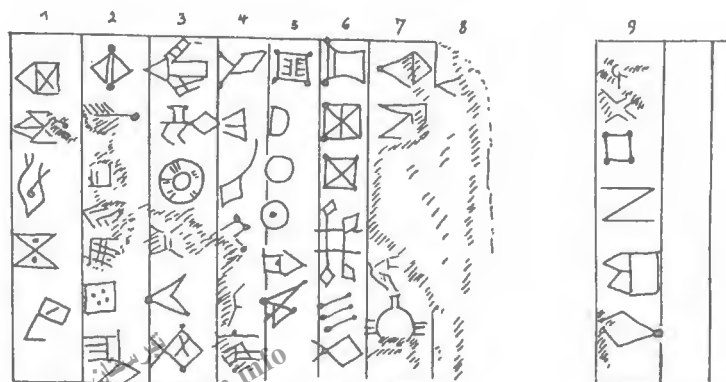
منم شاه Kutik-I(n)shushinak



تصویر ۱۷



جام سیمین نویافته از دوره ایلام کهن ♦ ۵۷



تصویر ۱۶



R



R



تصویر ۱۸

لوح ۱۶

|  |        |  |        |  |   |  |                   |  |   |
|--|--------|--|--------|--|---|--|-------------------|--|---|
|  | gi(?)  |  | cn     |  | ? |  | ti                |  | ? |
|  | ha(?)  |  | in     |  |   |  | tu(?)             |  |   |
|  | hi     |  | un     |  |   |  | u                 |  |   |
|  | hu     |  | p1     |  |   |  | zu                |  |   |
|  | ka(?)  |  | pu(?)  |  |   |  | gal(?)            |  |   |
|  | ki     |  | ip(?)  |  |   |  | hal               |  |   |
|  | ku     |  | ra(??) |  |   |  | kik               |  |   |
|  | ik     |  | ri     |  |   |  | kittin(???)       |  |   |
|  | la     |  | ru     |  |   |  | kuk               |  |   |
|  | li     |  | ir     |  |   |  | kuri(??)          |  |   |
|  | il(?)  |  | sa(?)  |  |   |  | lik(?)            |  |   |
|  | ma     |  | si     |  |   |  | nahiti(?)         |  |   |
|  | me     |  | ša     |  |   |  | nap               |  |   |
|  | am(?)  |  | ši     |  |   |  | tak(?)            |  |   |
|  | im     |  | šu     |  |   |  | tan(??)           |  |   |
|  | na     |  | iš     |  |   |  | taš               |  |   |
|  | ni     |  | ta(?)  |  |   |  | tin(?)            |  |   |
|  | nu(??) |  | te     |  |   |  | tik               |  |   |
|  | an(?)  |  | ?      |  |   |  | zunkik/<br>zunkir |  |   |

تصویر ۱۹: فهرست نشان‌های خط مخطط ایلامی

## سنگ نبشته نو یافته خشیارشا از تخت جمشید

روز ۲۴ ژانویه ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) کشاورزی در حال شخم زدن با هواکتور، تقریباً در ۱۷۰۰ متری شمال شمال غربی صفت تخت جمشید، در فاصله حدود صد متری سمت چپ جاده شمال، به لوح سنگی کوسن شکلی برخورد با نبشته‌ای به خط میخی فارسی باستان. شب همان روز این سنگ نبشته در دست علاءالدین اثنی عشری، مسئول تخت جمشید، بود. این سنگ نبشته کاملاً به حالت خوابیده در زیر خاک قرار گرفته بوده است. هنگامی که من در روز نهم آوریل ۱۹۶۷ به همراه آقای اثنی عشری از محل پیدا شدن این اثر دیدن کردم، هنوز جای آن به وضوح پیدا بود. در فاصله چند متری این محل، پایه مرمرین ستونی در مزرعه قرار دارد که ظاهراً از آن بنایی هخامنشی بوده است. سازمان حفاظت آثار باستانی ایران بنا دارد که در این محل دست به کاوش بزند، که باید خیلی از این برنامه خشنود بود. چون با قاطعیت می‌توان گفت که هنوز جلگه تخت جمشید در خود گنجینه باستانی ارجمندی را پنهان دارد. نورمن شارپ<sup>۱</sup> استاد زبان فارسی باستان و پهلوی دانشگاه شیراز، از سوی مدیریت اداره تخت جمشید، در جریان این سنگ نبشته نو یافته قرار گرفت. این سنگ در هر روی خود متنی به فارسی باستان دارد در ۲۶ سطر و در هریک از دو باریکه جانبی، دو سطر. یعنی روی هم رفته ۵۶ سطر (لوح‌های ۱۷ و ۱۸). شارپ با دلخوری متوجه شد که این نبشته با این که از خشیارشا است، تنها رویشی است از نبشته پایین آرامگاه داریوش. البته با حذف بند آخر<sup>۲</sup> درباره تقلید خشیارشا این بس که او، بی آن که حتی پلک بزند، یکی از تعیین کننده ترین و شخصی ترین نبشته‌های پدرش را رونوشت می‌کند و نام

1. Norman Sharp

۲. کنت (Roland Kent, *Old Persian-Grammer, Texts, Lexicon*) [New Haven 1953] 138/9 این بند آخر را در DNB بند ۹ آورده است.

خود را به آن می‌افزاید. در حقیقت تنها جمله پایانی از خشیارشا است: «اهورمزدا مرا و آنچه من کرده‌ام بپایاد!»

دلخوری ما از این که به سند تازه‌ای دست نیافته‌ایم با این خشنودی جبران می‌شود که می‌توانیم متن کامل نبشته آرامگاه داریوش را در دست داشته باشیم و روی آن کار بکنیم. چون درست نیمه پایین وصیت‌نامه شاه بزرگ در دیواره صخره نقش رستم در تخت جمشید (DNb)، دستخوش آب و هوا، به شدت آسیب دیده است. حالا سنگ نبشته نویافته خشیارشا حسابی به کارمان می‌آید. البته این نبشته هم در بر اصلی حفره‌های زیادی دارد. در عوض به قسمت پایین این رو و همه روی دوم سنگ نبشته آسیبی نرسیده است. و درست همین قسمت آسیب ندیده است که برای روشن کردن بخش‌هایی از نبشته آرامگاه که مورد اختلاف است، اهمیت دارد. برای نمونه، در سطرهای ۳۰ و ۳۱ نبشته آرامگاه، جمله‌ای به سهو از قلم حجاران افتاده است. متن بابلی این قسمت به شدت آسیب دیده است، اما پیداست که جمله‌ای در این جا وجود داشته است.<sup>۱</sup>

اینک من در این جا، بر پایه لوح ۱۷ و ۱۸، نبشته نویافته را بازنگاری می‌کنم. من به این نوشته شناسه XDnb = خشیارشا - داریوش، نقش رستم b را می‌دهم.<sup>۲</sup>

### بازنگاری سنگ نبشته نویافته خشیارشا

1. *baga : vaṣrka : A<sup>h</sup>uramazdā : haya : adā : imam*
2. *: fra[ša]m : taya : vainatay : haya : adā : šiya-*
3. *-tim : [mar]tiyahyā : haya : hratu[m] : utā*
4. *: aruwestam : upar[iy] : Hša[vārš]ām : hš-*
5. *-āyaṭiyam : n[iyasaya : tātiy : Hšay]āršā*
6. *: [hšāyaṭiya : vašnā : A<sup>h</sup>uramazdā]hā : a[da]m*
7. *[: avākaram : a]hmiy : taya : r[āsta]m : dauš-*
8. *[-tā : ahmiy : m]iṭa : naiy : dauš[tā] : ahm[i-]*
9. *-y : [nai mā : k]āma : taya : skauṭiš : tunu[va<sup>n-</sup>]*
10. *-ta[b]y[ā : r]ādiy : miṭa : kariya[iš : ] nai[mā]*
11. *: a[va : kāma] : taya : tunuvā : skau[taiš] : r-*

۱. نگاه کنید به مقاله من:

"Die untere Grabinschrift des Dareios", in ZDMG 115 [1965] 240, Anm. 41.

۲. نخستین کار روی این سنگ نبشته را ب. قریب از دانشگاه شیراز در مقاله‌ای به فارسی در شماره اول انجمن فرهنگ ایران باستان (تهران)، منتشر کرد. شارب نیز متن این سنگ نبشته را بدون تفسیر به کتاب فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی خود، که در آن همه نبشته‌های فارسی باستان به خط میخی با ترجمه فارسی آمده است، افزود.

12. -ād[iy] :] miṭa : kariyaiš : taya : rā[stam : a-]
13. [-va] : [mām :] kāma : martiyam : draužana[m  
: nai-]
14. -y : dau[št]ā : ahmiy : naiy : ma[nauviš : a-]
15. -hmiy : yač<sup>i</sup>mai : prtanāyā [: bavat]i[y :]
16. daršam : dārayāmiy : manahy[ā : buvai]paši-
17. -yahyā [: dar]šam : hšayanma : a[hmiy :] mart[i-]
18. -ya : haya [: ha<sup>m</sup>taḥ]šataiy : anu[v : ha<sup>m</sup>kar]  
taby[ā]-
19. : avatad[im : par]ibarā[miy : haya : v]inā-
20. -tayatiy [: anudim : vinastahyā] : prs-
21. -āmiy : na[imā : kāma : taya : marti]ya : vi-
22. -nātayaiš : na[ipatimā : ava : k]āma : yadi-
23. -y : vinātaya[iš : naiy : fraṭiya]iš : mar-
24. -tiya : haya : upa[riy] : martiya]m : tātiy
25. : ava : mām : na[iy : vrnavatai]y : yātā :
26. ubānām : ha<sup>n</sup>dugām : āhšnūmiy : mar-

---

27. -tiya : taya : kunautiy : yadivā : ābarati-
28. -y : anuv : taumā : avanāšaiy : hšnuta

---

29. : bavāmiy : utamām : vasiy : kāma : utā
30. : <sup>h</sup>uṭa<sup>n</sup>duš : ahmiy : utā : vasiy : dadām-
31. -iy : āgriyānām : martiyānām<sup>5</sup> : avā-
32. -karamay : ušiyā : utā : framānā : yaṭāma-
33. -iy : taya : kartam : vaināhiy : yadivā : ā-
34. -hšnavāhiy : utā : viṭiyā : utā : sp-
35. -āṭmaidayā<sup>6</sup> : aitamaiy : aruvastam : upar-
36. -iy : manasčā : ušičā : ima patimaiy : ar-
37. -uvastam : tayamaiy : tanuš : tāvayatiy : ha-
38. -maranakara : ahmiy : <sup>h</sup>ušhamaranakara :  
hakaramma-
39. -iy : ušiyā : gāṭavā : h<sup>t</sup>štatay : yačiy
40. : vaināmiy : hamičiyam : yačiy : naiy :
41. vaināmiy : utā : [u]šibiyā : utā : fra-
42. -mānāyā : adakaiy : fratara : maniyaiy : a-
43. -fuwāyā : yadiy : vaināmiy : hamičiya-
44. -m : yaṭā : yadiy : naiy : vaināmiy : yāu-

<sup>5</sup> Verschieden in *martiyānām*.

<sup>6</sup> Verschieden in *spāyitiyā*.

45. -*maniš* : *ahmīy* : *utā* : *dastaibiyā* : *ut-*  
 46. -*ā* : *pādaibiyā* : *asabāra* : *huvasabāra* : *ah-*  
 47. -*mīy* : *tanuvaniya* : *hutanuvaniya* : *ahmi-*  
 48. -*y* : *utā* : *pastiš* : *utā* : *asabāra* : *aršt-*  
 49. -*ika* : *huvarštika* : *ahmīy* : *utā* : *pasti-*  
 50. -*š* : *utā* : *asabara* : *imā* : *hunarā* : *tayā* :  
 51. *Ahuramazdā* : *upariy* : *mām* : *niyasaya* :  
 52. *utādiš* : *atāvayam* : *brtaniy* : *vašnā*  
 53. : *Ahuramazdabā* : *tayamaiy* : *kartam* : *imāb-*  
 54. -*iš* : *hunarābiš* : *akunavam* : *taya* : *mām* :  
 55. *Ahuramazdā* : *upariy* : *niyasaya* : *mām* : *Ahu-*  
 56. -*ramazdā* : *pātuv* : *utā* : *tayamaiy* : *kartam*

### گزارش سنگ‌نبشته نویافته خشیارشا

با این‌که بندهای ۷ و ۸ سنگ‌نبشته نویافته خشیارشا XDNb مفاد نبشته داریوش در نقش رستم DNb را باز می‌نویسد، این نبشته از روی نبشته آرامگاه (سمت چپ در ورودی آرامگاه) نوشته نشده است، بلکه ظاهراً تکیه بر سندی دارد که در دیوان شاه بزرگ وجود داشته است، احیاناً همان متنی که داریوش دیکته کرده بوده است. با این همه، کار نساخته، اگر هم جزئی، تفاوت‌هایی با متن اصلی دارد. در زیر به این تفاوت‌ها می‌پردازیم.

در این نبشته، در سطر ۱ و ۲ داریم: *adā* «آفرید»، در صورتی که در نبشته آرامگاه DNb آمده است: *adadā*، البته با همان معنی. به جای *ima frašam* «این زیبایی را» در DNb، در (پایان سطر ۱ و آغاز سطر ۲) XDNb می‌آید: *imam fra[ša]m*. یعنی به جای مفعول بی‌واسطه خنثی، مفعول بی‌واسطه مذکر. این مفعول می‌توانست به واژه *tačara* (تَجَرَه) «کاخ» اشاره کند، همچنین احتمالاً به بنایی که سنگ‌نبشته مورد بحث در آن قرار داشته است. اما ظاهراً در این‌جا فقط یک نوع بدهنجاری در کاربرد زبان مطرح است.<sup>۱</sup>

در سطر ۲ به جای *vainataiy* داریم: *vainatay* «قابل دیدن است، دیدنی». در سطر ۳ برای «خرد» *hratu[m]* متفاوت از DNb که در آن‌جا *hratum* آمده است. در این‌جا

۱. اگر این برداشت مؤلف درست باشد، می‌توان به وجود نمونه‌های فراوان این بدهنجاری در متن‌های فارسی دوره اسلامی اشاره کرد. - م.

سنگ‌نبشته مانند اوستایی است. واژه آخر را در سطر ششم شارپ و من  $a[da]m$  می‌خوانیم. با این که  $m$  به اشتباه  $t$  نوشته شده است.<sup>۱</sup>

در حالی که در همه سنگ‌نبشته‌های خط میخی فارسی باستان برابر «منم، من هستم»،  $ahmiy$  نوشته شده است، در سراسر سنگ‌نبشته  $XDNb$  برابر «منم، من هستم»  $ahmiy$  می‌آید. چون در زبان اوستایی  $ahmi$  گفته می‌شود، تردیدی نداریم که در فارسی باستان این  $h$  واقعاً به تلفظ در می آمده است. این که اغلب  $h$  در نبشته‌های فارسی باستان حذف می‌شود، ناشی از این است که ایلامی‌ها – در کنار آرامی‌ها – به طور تعیین‌کننده‌ای در پیدایش خط میخی فارسی باستان نقش داشتند، در روزگار هخامنشیان هیچ حرفی که از حلق بیرون بیاید نداشتند و ظاهراً در ایلامی نیز از نوشتن حروف حلقی صرف نظر می‌کردند. برای نمونه، در متن ایلامی سنگ‌نبشته بیستون، برابر «ما هستیم» گاهی  $hu-ud$  و گاهی  $u-ud$  نوشته شده است.

در شیوه خوانشی که تاکنون داشته‌ایم، سطر ۱۵ سنگ‌نبشته نو یافته سبب پیشرفت تعیین‌کننده‌ای می‌شود. در این جا می‌خوانیم:  $ya'c'maiy : prtānāyā [: bavāt]i[y]$

در حالی که در سطرهای ۱۳ و ۱۴ از  $DNb$ ، از سوی هرتسفلد  $[ty]āmai$  و از سوی رونالد کنت  $[da]rtānāyā$  خوانده شد. در  $prtānāyā - p$  به طور کامل برجای نمانده است، اما قابل تشخیص است – برای نخستین بار با این واژه فارسی باستان برای «نبرد» (اندری، مفرد، مؤنث) روبرو می‌شویم. البته در  $DNb$  به وضوح  $[pr]tanāyā$  (اندری، مفرد، خنثی). به این ترتیب در هردو متن واژه اوستایی به دو صورت  $pāšānā-$  و  $pāšana-$  منعکس است.

البته درک این جمله در متن فارسی باستان خالی از اشکال نیست. در این جا متن اکدی به کمک ما می‌آید. آن جا که این جمله چنین می‌آید:  $ul mam-ma šā i-ga-a-ga ana-ku u ki-i$   $a-ta-ag-ga i-na lib-bi-ia ú-kal-la$  این جمله در فرهنگ آشوری شیکاگو (CAD)، مدخل  $(agāgu)$  به گمان از سوی کامرون<sup>۴</sup> به درستی چنین ترجمه شده است:

«I am not one to become angry (easily), and even when I have become angry, I keep control of myself (lit. I keep it in me).»

من هماهنگ با آن می‌خواهم متن فارسی باستان را چنین ترجمه کنم: «من خشم‌خوری

۱. این  $adam$  «من» در سطر ۶  $DNb$  وجود ندارد.

2. F. Herzfeld, *Altperische Inschriften* [Berlin 1938] 8.

3. A.a.O.

4. G. G. Cameron

نیستم. آنچه مرا در نبرد از درون به خشم می‌انگیزد، [آن را با قدرت مهار می‌کنم].» به ترجمه آزاد: «هنگامی هم که خشم در درونم می‌جوشد، آن را لگام می‌زنم.» در سطر ۱۶ *manahy[ā]* «منش، خلق» به صورت مضاف‌الیه، با این که به صورت درست *manaha* نیامده است، نقشی روشن‌کننده دارد. با این همه این واژه درست نوشته نشده است و در حقیقت باید *\*manaha* نوشته می‌شد. با این واژه درمی‌یابیم که در جای موازی خود در DNb 14، برخلاف ترجمه‌ای که تاکنون می‌شد (از سوی من هم)، *manahā* فقط در ظاهر چنین می‌نماید که از ادات است. در حقیقت *manahā* مضاف‌الیه است. فقط به جای *-hā* با *-ha*. ظاهراً سبب را باید در شیوه نگارش آرامی‌ها جست. هماهنگ با این هنجار، در سطر ۱۹ سنگ نبشته ما *avataḏ[im]* به جای *avataḏim* آمده است.

سرانجام با سنگ نبشته جدید تکلیف بند ۸ مورد اختلاف (DNb § 8d) هم روشن می‌شود. البته این بند با موازی خود در نقش رستم اندکی تفاوت دارد. در سطرهای ۲۱ و ۲۲ نبشته نقش رستم داریم: *martiya taya patiy martiyam tātiy* «چیزی که مردی علیه مردی دیگر می‌گوید». در حالی که سنگ نبشته جدید در سطرهای ۲۳ و ۲۴ چنین است: *martiya haya upa[riy martiya] mtātiy* «مردی که درباره مردی دیگر می‌گوید». البته منظور در هر دو جا یکی است. اما تصحیح تعیین‌کننده‌ای در بخش دوم جمله متن جدید در XDNb به چشم می‌خورد: در حقیقت واژه‌ای که هرتسفلد آن را *uradanām* خوانده بود، *ubānām* «از هردو» است.

داریوش در متن بابلی (اکدی)، همان‌گونه که من پیش‌تر تأکید کرده‌ام،<sup>۱</sup> هم به سخن شاکی گوش می‌کند و هم شکایت‌شونده. اکنون واقعاً در متن فارسی باستان هم بر این «هردو» تأکید شده است. درباره متن بابلی (اکدی) تصحیح‌شده نگاه کنید در فصل بعد به نوشته همکار گوتینگنی آشورشناسم بُرگر.<sup>۲</sup>

مسند جمله مورد بحث به فارسی باستان *āhšnūmiy* «می‌شنوم». به این ترتیب، همان‌گونه که سنگ نبشته بازیافته جدید نشان داد، بازخوانی من در DNb 24 به صورت *āhšnauvaiy* «گوش می‌سپارم» درست است. فقط، در حالی که در DNb فعل مجهول به کار رفته است، در XDNb با فعلی معلوم سر و کار داریم.

1. ZDMG 115 [1965] 229.

2. R. Borger.

به این ترتیب بند ۸ (§ 8d) در تألیف نو چنین است: «مردی که درباره دیگری گزارش می‌دهد - آن مرا باور نمی‌آید، تا سخن (زیر سوگند) هردو را گوش نکنم.»

در سطرهای ۲۸ و ۲۹ از XDNb می‌آید: *anuv taumā avanāšaiy hšnuta bavāmiy* و در سطرهای ۲۵ و ۲۶ از DNb معادل این جمله چنین آمده است: *anuv taumanišaiy hšnuta a<sup>h</sup>miy*. حالت فعلی *bavāmiy* «هستم، می‌شوم» تازه است. با برداشت تازه، همه جمله چنین معنی می‌دهد: «[یک مرد، هرچه او به انجام می‌رساند یا فراهم می‌آورد]، برابر نیرویش، درباره‌اش خوشحال می‌شوم برای او.» در حالی که همین جمله در نبشته آرامگاه داریوش چنین است: «[چیزی که یک مرد به انجام می‌رساند یا فراهم می‌آورد]، درباره‌اش خوشحال می‌شوم.» به نظر می‌رسد که در این جا نساخ خشیارشا، برای تأکید در نشان دادن خشنودی شاه بزرگ از مرد و کار او، کوشیده است.

در سطر ۲۹ XDNb، *utamām* به جای *utā mām*، از سطر ۲۶ DNb آمده است. در سطر ۳۰ با واژه تازه‌ای از فارسی باستان روبرو می‌شویم که هرتسفلد به هنگام پرکردن جاهای آسیب‌دیده در DNb 27 در جای آن *hu[hšna]uš<sup>h</sup>* نشانده بود. بیش‌تر *huta<sup>h</sup>duš<sup>h</sup>* به معنی «خرسندی»، مرکب از *hu* «خوب» و ریشه *-tand* «آشکاری».

بخش دوم «خرسند» فارسی از همین ریشه است. در سطرهای ۳۰ و ۳۱ به جمله‌ای هم برمی‌خوریم، که - همان گونه که هرتسفلد دریافت کرده بود<sup>۱</sup> - در آرامگاه داریوش به سهو از قلم حجاران افتاده بود. این جمله چنین است: *utā vasiy dadāmiy āgriyānām martiyānām* «پاداش زیادی می‌دهم مردان وفادار را». در این جا، هم *dadāmiy* «می‌دهم، می‌بخشم» واژه‌ای تازه است و هم *āgriya* (مفعول بی واسطه جمع)، متضاد *a<sup>h</sup>rika* «بی‌وفا»، که در سنگ‌نبشته بیستون (DB § 8 : 21) هم پیش آمده است.<sup>۲</sup>

بند بعدی (§ 8f) در سنگ‌نبشته تازه (سطرهای ۳۱ و ۳۲) چنین آغاز می‌شود: *avākaramay ušiyā utā framānā*، در حالی که در سطرهای ۲۷ و ۲۸ DNb به درستی چنین است: *avākaramē<sup>h</sup>mai<sup>h</sup> ušiy utā framānā* «چنین است هوش من (قدرت) فرمانم».

1. *Altpersische Inschriften*, [Berlin 1938] 8.

I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra* [Cambridge 1959] 226.

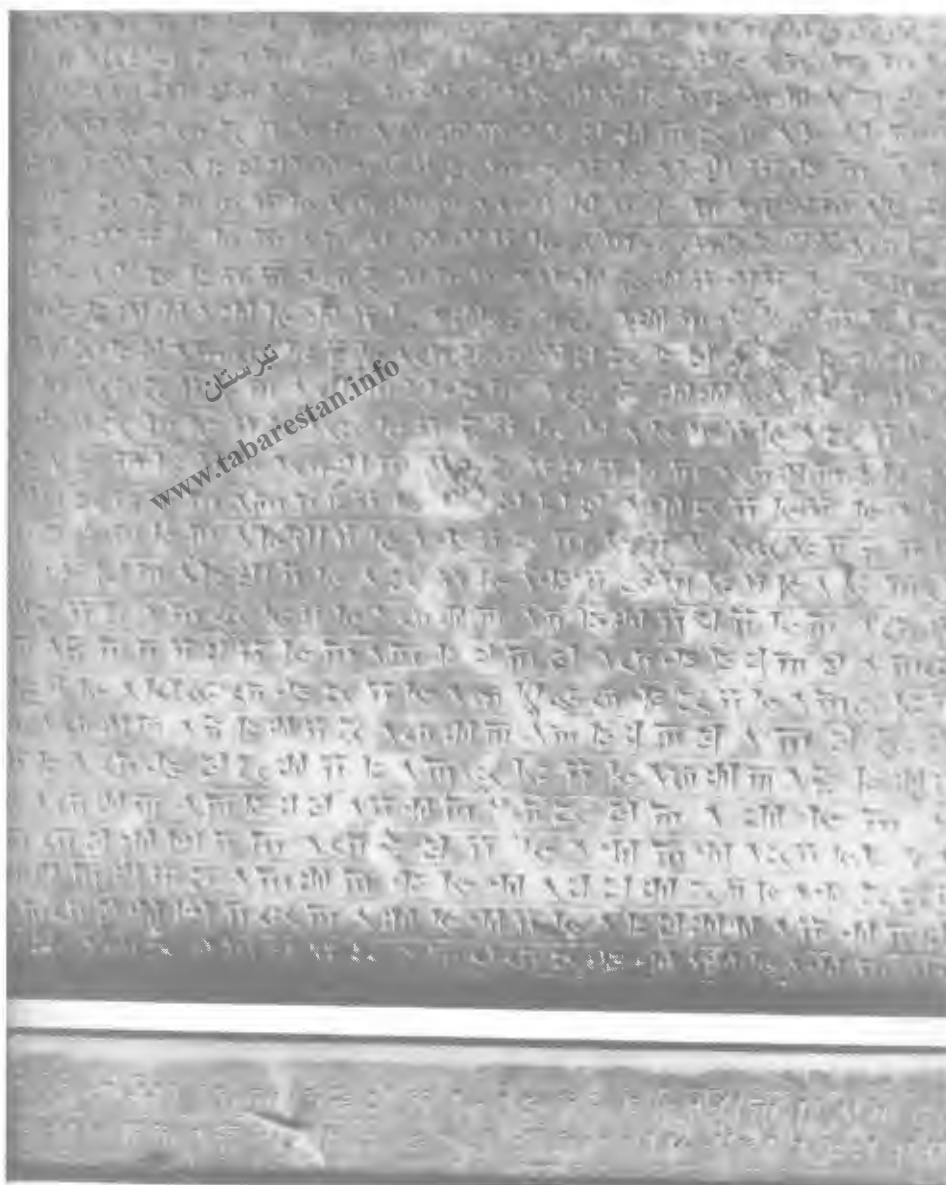
۲. در این باره نگاه کنید:

گريشويچ مانند وايسباخ (F. H. Weißbach, ZDMG 61 [1907] 725) بر آن است که در این جا ریشه *-gar* (بیدار شدن) مطرح است و *āgriya* یعنی «بیدار». این ترجمه‌ای است برای متضاد *a<sup>h</sup>rika*، البته نه چندان قوی. درباره خوانش *āgriya* نگاه کنید:

M. Mayrhofer in W. Brandenstein / M. Mayrhofer, *Handbuch des Altperischen* [Wiesbaden 1964] 101.



لوح ۱۷: رویه و لبه پایین سنگ‌نبشته خشیارشا که در سال ۱۹۶۷ از تخت جمشید به دست آمد.



لوح ۱۸: پشت و لبه پایین سنگ‌نشته پیشین.

در عوض در سنگ‌نبشته XDNb، جمله بعدی در سطرهای ۳۳ و ۳۴ با املایی درست *vaināhiy* «می‌بینی» و به عبارت دیگر *āhšnavāhiy* «می‌شنوی» آمده است. یعنی *-hiy* به جای *-hy*. البته منظور یک *hi* ساده است. این هنجار یک بار دیگر نشان می‌دهد که نشان میخی برای *h* تنها نشان هجایی *ha* را ندارد، بلکه دارای نشانی هم به صورت *hi* است. واژه‌ای که هرتسفلد آن را در سطرهای ۳۰ و ۳۱ از *spātmaidayā* DNb «در لشکرگاه» (در اردوی سپاه) خواند، متأسفانه در XDNb (سطر ۳۴ و ۳۵) به صورت کاملاً نادرست *spāyitiyyā* نوشته شده است. البته بازبینی نبشته آرامگاه نشان داد که هرتسفلد یک نشان را از قلم انداخته و آوانگاری نکرده بوده است. وجود *spātma-* در پایان سطر ۳۰ و *i-x<sub>1</sub>-x<sub>2</sub>-y-ā* در آغاز سطر ۳۱ در نبشته آرامگاه قطعی است. فقط ممکن است که *X<sub>1</sub>* واقعاً یک *d* باشد، اما هرتسفلد *X<sub>2</sub>* را ندیده و شاید هم آن را شکافی در بدنه صخره انگاشته است. اما من به وضوح ردّ یک نشان میخی را می‌بینم که بیش‌تر به یک *ā* می‌ماند. بنابراین، با احتیاط، می‌خوانم: *spātmaidāyā* (اندری، مفرد، مؤنث) «در لشکرگاه».

در پایان بند ۸ (§ 8f)، سطر ۳۶ از XDNb داریم: *upariy manasčā ušičā* «فراتر از هشیاری و خرد» (به جای *manaščā* در DNb 32). ظاهراً صورت درست‌تر در فارسی باستان.

نبشته نویافته درباره بند ۸ (§ 8g) بحث‌انگیز نیز کمک‌هایی می‌کند. آن‌جا که در سطرهای ۳۴ و ۳۵ در DNb، تا به حال همراه با هرتسفلد *hakaram[č]iy* خوانده شده بود (البته هرتسفلد این *č* را با یک علامت سؤال آورده بود، که کنت رفع مشکل کرد)، در سطرهای ۳۸ و ۳۹ از XDNb به صورت *hakarammai* «هر آن که مرا» آمده است. البته با *mm*. ادامه متن: *ušiyā gātavā h'štatay*، که نه تنها خوانش *gātavā* را تأیید می‌کند، بلکه مسندی را هم که مدت‌ها در جست‌جویش بودیم، به دست می‌دهد. این مسند را من پیش‌تر در سطر ۳۵ DNb *hiyamataiy* گمان کرده بودم، اما حالا می‌دانیم که باید *hištataiy* باشد. چون ما ریشه *stā-* را تاکنون با واژه *aištata* «ایستاده بود» می‌شناختیم (DB § 18:85). حالا این فعل را به صورت *hištataiy* در زمان حال داریم، که من ترجمه آن را چنین پیشنهاد می‌کنم: «[همچنان که از خرد من در میدان نبرد برداشت می‌شود].»

در متن جدید، در سطر ۴۲، به *fratarā* برمی‌خوریم که در سطر ۳۸ DNb به صورت *fratarā* آمده است. با سطرهای ۴۲ و ۴۳ از متن جدید، خوانش *afuvāyā* در سنگ‌نبشته آرامگاه، که دشواری فراوانی را فراهم آورده بود، به تأیید می‌رسد.

من به این نتیجه رسیده‌ام که ظاهراً نظر کارل هوفمن<sup>۱</sup> درست بوده است که در سطرهای ۳۷ و ۳۸، DNb، *utā ušibiya utā framānāyā adakaiy fratara maniyaiy afuvāyā*، را چنین ترجمه کرده است: «هم به نیروی خرد و هم قابلیت در تصمیم‌گیری برآن می‌شوم که بر ترس (ترس از مرگ، ترس فلج‌کننده) چیره شوم».<sup>۲</sup> این نگرانی که در این جا *maniyaiy* مبتدای *fratara* را به همراه دارد و طبق معمول مفعول بی‌واسطه<sup>۳</sup> را، از نظر زبان‌شناسی بی‌پاسخ نیستند. چنین پیداست که کارل هوفمن واژه دشوار *afuvāyā* را به حق برابر ریشه سانسکریت *apvā-* «ترس مرگبار، ترس فلج‌کننده» دانسته است. چون منظور از *afuvāyā* واقعاً *afvāyā* است و *u* حاصل شیوه نگارش آرامی است. هنگامی که در فارسی باستان<sup>۴</sup> در میان واژه پشت یک حرف بی‌صدا قرار می‌گیرد، منشیان سازنده خط میخی داریوش پیش از *u* یک *u* هم به واژه اضافه می‌کنند. برای نمونه: *aruvastam* به جای *arvastam* «جدیت»؛ *tanuvaniya* به جای *tanvaniya* «کمانگیر»؛ *duvarayā-maiy* به جای *dvarayā-maiy* «در درگاه من (جلو کاخ من)»؛ *duvitiyām* به جای *dviṭiyām* «برای دومین بار».

متن ما در سطرهای ۴۴ و ۴۵ به جای *yāumainiš*، که در سطر ۴۰ از DNb آمده است، می‌نویسد *yāumaniš*. در سطر ۴۹ *huvarštika* درست‌تر است از *huvārštika* در سطر ۴۴ DNb. در فارسی باستان کمانگیر می‌شود *rštika*، نه *ārštika*. در سطر ۵۰ از XDNb داریم *asabara* «سوار بر اسب»، در حالی که صورت درست این واژه (سطرهای ۴۶ و ۴۸) *asabāra* است.

نشته جدید، صورت درست آغاز بند ۸ (§ 8i) را، که هرتسفلد *utā huvnarā* خوانده بود، به دست می‌دهد. واقعاً هم واژه نخست *utā* نیست. این واژه *imā* است، که از آن در نشته آرامگاه *mā-* به وضوح برجای مانده است. خوشبختانه در این نشته در سطر ۵۰ به صورت جدید *hunarā* «هنر» نیز برمی‌خوریم که در سطر ۴۵ نشته آرامگاه *huvnarā* آمده است. در این جا – همان‌گونه که به فراوانی در خط میخی فارسی باستان معمول است – *u* افزوده زائد آرامی پس از *u* است (مانند *daruv* «دار، چوب» و *paruv* «پُر»). در این جا کنت و

1. Karl Hoffmann

2. In *Corolla Linguistica*-Festschrift Ferdinand Sommer [Wiesbaden 1955] 83-84.

بنابراین ایرادی را که در ZDMG 115 [1965] 230 ff بر او گرفته بودم پس می‌گیرم. همچنین نگاه کنید:

W. Wüst: *Altpersische Studien* [München 1966] 15.

۳. همچنین نگاه کنید: 134 [Uppsala 1966] 14-15. Bo Utas, *OrS*

۴. در خط میخی فارسی باستان نشان *a* در آغاز واژه الف آرامی شده است.

مأیرهُفَر به نادرست به یک *u* کشیده قائل شده‌اند. واژه اوستایی *-hunara* و هنر در فارسی نو نشان‌دهنده این حقیقت هستند که در فارسی باستان *hunarā* با *u* کوتاه تلفظ می‌شده است.

در سطر ۵۲ در نشان *r* در *brtanaīy* یک میخ افقی در میان از قلم افتاده است. در سطر ۵۳ از *XDNb* – همان‌گونه که در نبشته‌های خشیارشا بیش‌تر پیش می‌آید – به جای *A<sup>h</sup>uramazdāhā* (در سطرهای ۴۷ و ۴۸ از *DNb*) نوشته شده است: *A<sup>h</sup>uramazdahā*. جالب است که در سطر ۵۳ و به عبارتی ۵۴، *imābiš<sup>h</sup>unarābiš* «با این هنر (با چنین هنری)» به جای *imaibiš<sup>h</sup>unaraibiš* آمده است. در سطر ۵۴ به جای *tayā* به نادرست *taya* آمده است.

در این جا نیازی به ترجمه‌ای از سنگ‌نبشته جدید *XDNb* احساس نمی‌شود. چون تفاوت بندهای ۷ و ۸ نبشته آرامگاه داریوش با سنگ‌نبشته جدید تنها در این است که در جای نام داریوش نام خشیارشا نشسته است و تفاوت دیگر این‌که در پایان *XDNb*، همان‌گونه که اشاره شد، افزوده‌ای داریم: «اهورمزدا مرا و آنچه را که به وسیله من انجام پذیرفته بپایاد.» ترجمه بهتری از نبشته آرامگاه داریوش را در فصل بعدی خواهم آورد.



لوح ۱۸ آ: آرامگاه داریوش اول (فرمانروایی از ۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش از میلاد) در نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید. سنگ نبشته آرامگاه شاه بزرگ (DNb) که در فصل سه می آید، در دو بر درگاه ورودی آرامگاه قرار دارد. متن فارسی باستان در فضای میان دو ستون سمت چپ درگاه، متن ایلامی در میان دو ستون سمت راست و متن اکدی (بابلی) کاملاً در فضای کنار آخرین ستون سمت راست.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## سنگ نبشته سه زبانه آرامگاه داریوش

سنگ نبشته آرامگاه داریوش در نقش رستم (DNb) هنوز با ترجمه هر سه متن فارسی باستان، ایلامی و اکدی منتشر نشده است. خوانش‌های اصلاح شده متن فارسی که در فصل پیش به کمک سند تازه خشیارشا بازنگری شد، ما را بر آن می‌دارند که این حفرد را در ذخیره نبشته‌های فارسی باستان پر کنیم و از زبان خود داریوش بیانیۀ بی‌مانند او را به هر سه زبان به بررسی بکشیم.

همکار گوتینگنی ام ریکله بُرگر<sup>۱</sup> و من این برنامه را میان خود تقسیم کردیم. او کار بر روی متن اکدی نبشته DNb را بر عهده گرفت و من متن‌های فارسی باستان و ایلامی را. این کار بدون یاری انستیتوی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو، به ویژه رئیس آن مک ادامز<sup>۲</sup> که اسلایدهای نبشته‌های آرامگاه را در اختیار ما گذاشت، میسر نمی‌بود. این اسلایدها همان‌هایی هستند که در جلد سوم تخت جمشید اِریش اشمیت<sup>۳</sup> به چاپ رسیده‌اند. برای این همکاری بی‌نهایت بزرگ سپاسگزاریم.

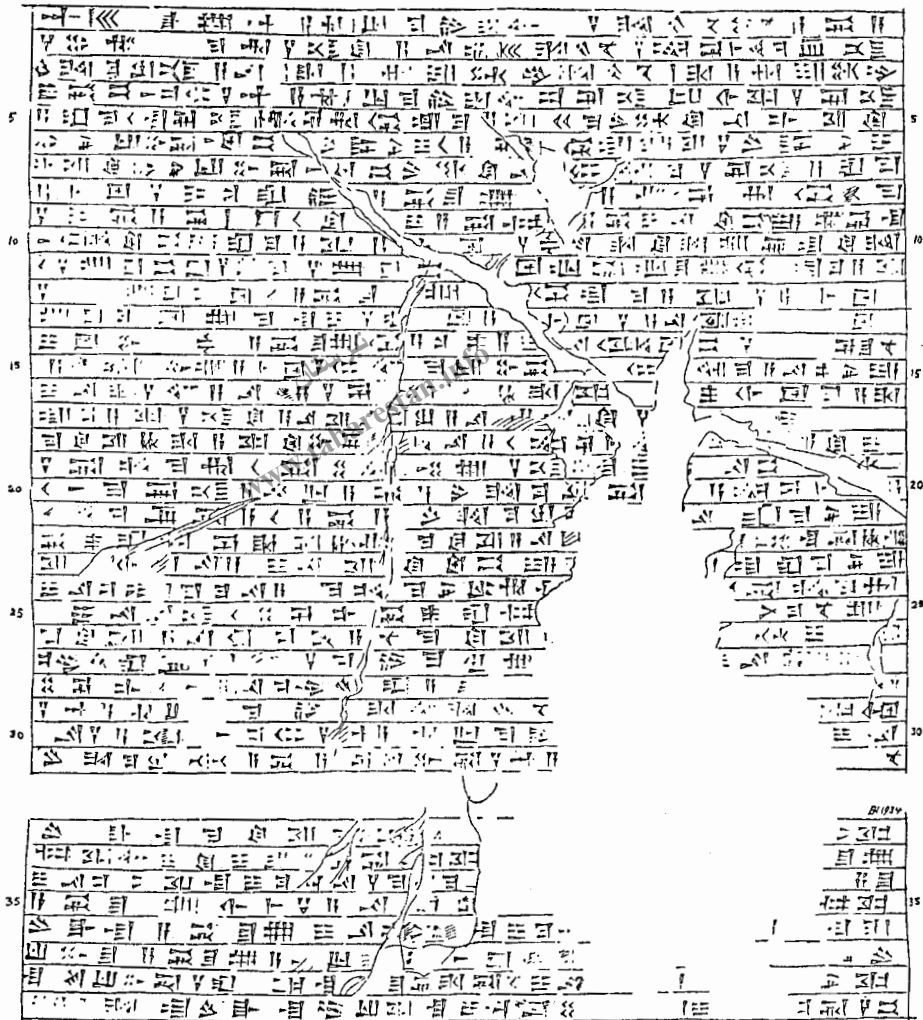
### متن اکدی از ریکله بُرگر

فراهم آوردن ترجمه‌ای تازه و نهایی از متن بابلی، بدون در اختیار داشتن متن اصلی غیر ممکن است. با این همه چون رؤیت اصل نبشته برایم مقدور نبود و همچنین با سمه‌ای از این نبشته را در اختیار نداشتم، ناگزیر از بسنده کردن به تصویر بودم. عکس‌هایی که از منابعی گوناگون در دسترس دارم، با این‌که در کنار هم دربرگیرنده نبشته DNb به طور کامل هستند، برای رسیدن به شفافیت کافی به نظر نمی‌رسند. کار بر روی نبشته‌ای بسیار آسیب‌دیده، با کمبودهای مکرر متن هِرتسفلد، نمی‌تواند چیزی جز ارضای خاطری

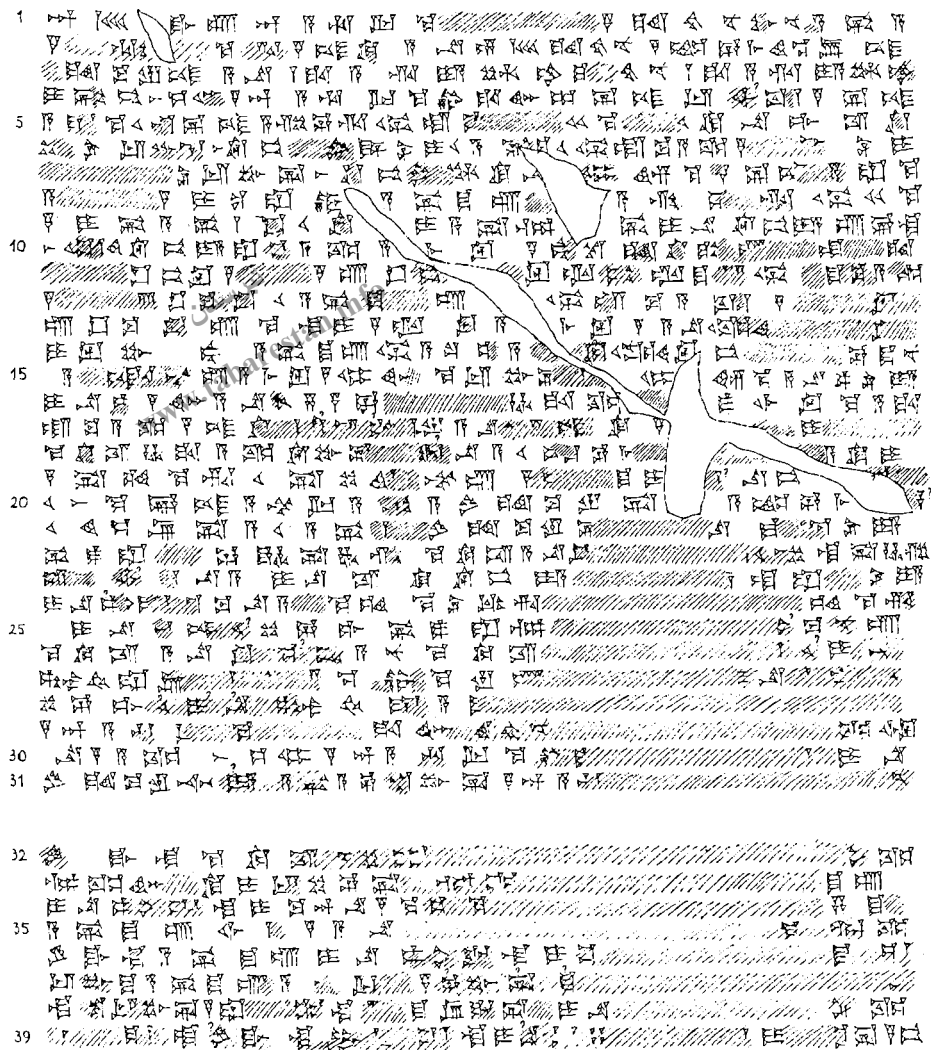
1. Rykle Borger

2. McC. Adams

3. Erich F. Schmidt



تصویر ۲۰: متن اکدی (بابلی) نبشته آرامگاه داریوش (DNb)، رسم ارئست هرتسفلد، چاپ شده در [Altperische Inschriften [Berlin 1938]



تصویر ۲۱: متن اکدی (بابلی) نبشته آرامگاه داریوش (DNb)، رسم ریکله بُرگر.

مشکوک باشد. بی دلیل نبود که در سال ۱۹۳۴، نسخه‌ای از به قول وایسباخ<sup>۱</sup> نبشته «تقریباً ناخوانا» تهیه شد. کار بر پایه عکس، مایه رنج و عذاب است و حاصل آن نسبتی با رنجی که کشیده می‌شود ندارد.

اینک که من در این جا نسخه تازه‌ای از نبشته را می‌آورم، با وجود این که کاملاً آگاهم که نسخه من در مقایسه با نسخه هرتسفلد برتری‌هایی دارد، کمبودهای منابع من اجازه برتری به نسخه مرا نمی‌دهد. هرتسفلد در جاهای گوناگونی، نشان‌ها و ردّهایی را ثبت کرده است که در عکس غیرقابل شناسایی و بازنگاری هستند. در نسخه هرتسفلد به ندرت چنین برداشت می‌کنیم که او خطا کرده است و یا بر این باور بوده است که از متن اصلی فاصله گرفته است. از این روی من در تصویر ۲۰، نسخه هرتسفلد را می‌آورم و در تصویر ۲۱ نسخه خودم را در برابر آن می‌گذارم. با وجود برخی ضعف‌ها، بازنگاری هرتسفلد ستایش‌انگیز است. بدون گپی او برای من غیرممکن می‌بود که بر پایه منابعی که در دست دارم، نسخه‌ای از این نبشته را فراهم بیاورم و آن را بازنگاری کنم. بازنگاری من تکیه بر کپی هرتسفلد دارد. نشان‌هایی را که تنها متن او دارند در آکولاد ({} ) قرار داده‌ام.

باید امید بسیاری داشت که متن اکدی (بابلی) نسخه نبشته خشیارشا به زودی به دست بیاید. چنین متنی می‌تواند حاصل کوشش‌های ما را به بهترین وجه تکمیل کند و البته خیلی از موارد را هم ردّ بکند.

### DNb، متن فارسی باستان

§ 7. (1) *baga : vazrka : A<sup>h</sup>uramazdā : haya : adadā : i(2)ma : frašam : taya : vainatai[v] : haya : adadā : ši(3)yātim : martiyahyā : haya : h<sup>h</sup>ra<sup>h</sup>um : ut(4)ā : aru-  
vastam : upariy : Dārayava<sup>h</sup>um : hšā(5)yatiyam : ni-  
vasaya :*

§ 8a. *īātiy : Dārayava<sup>h</sup>uš : hšāya(6)tiya : vašnā : A<sup>h</sup>uramazdāhā : avākaram : a<sup>h</sup>(7)miy : taya : rāstam : dau[šf]ā : a<sup>h</sup>miy : mtiā : na(8)[i]y : dauštā : a<sup>h</sup>miy : na[imā] : kāma : taya : skaut(9)iš : tunuwa<sup>h</sup>tahyā : rādiy : miṭa : kariyaiš (10) : naimā : ava : kāma : taya : t[u]nuwā : skautaiš : r(11)ādiy : miṭa : kariyaiš :*

1. F. H. Weißbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* [Leipzig 1911] S. XVIII.

§ 8b. *taya : rāstam : ava : mām : (12) kāma : martiyam : draužanam : naiy : daušt[ā] : a<sup>h</sup>m(13)iy : naiy : manauiš : a<sup>h</sup>m[iy : ya]č<sup>i</sup>mai : [p]rtana(14)yā : bavatiy : daršam : dārayāmiy : manabā : (15) <sup>h</sup>uvai-pašiyahyā : darša[m] : hšayamna : a<sup>h</sup>[m]iy [:] (16)*

§ 8c. *martiya : haya : ha<sup>m</sup>taḥšataiy : anudim : [ha<sup>m</sup>] karta(17)hyā : avaṭādīm : paribarāmiy : haya : [v](18)ināṭayatiy : anudim : vinastab[yā] : ava[t(19)ā : prsāmiy : naimā : kāma : taya : martiya (20) : vināṭayaiš : naipatimā : ava : kāma : yadi(21)y : vināṭayaiš : naiy : fraṭiyaiš :*

§ 8d. *martiya : (22) taya : patiy : martiyam : tātiy : ava : mām : (23) naiy : vrnavataiy : yātā : ubānām : ha<sup>n</sup>du(24)gām : āḥšnauvaiy :*

§ 8e. *martiya : taya : kunau(25)tiy : yadivā : ābaratiy : anuv : tauman(26)išaiy : hšnuta : a<sup>h</sup>miy : utā : mām : vas(27)iy : kāma : utā : <sup>h</sup>u[ta<sup>n</sup>d]uš : a<sup>h</sup>miy : <utā : vasiy : dadāmiy : āgriyānām : martiyānām : >*

§ 8f. *avākaram(28)č<sup>i</sup>mai : ušiy : u[t]ā : framānā : yaṭāmai(29)y : taya : kartam : vaināh<sup>i</sup>y : [ya]divā : āḥšnav(30)āh<sup>i</sup>y : utā : viṭiyā : utā : spātma(31)idāyā : aitamaiy : aruvastam : (32) upariy : manaš[ā] : [ušī]čā :*

§ 8g. *ima : patimai(33)y : aruvastam : tayamaiy : tanuš : tāvaya(34)t[i]y : hamaranakara : a<sup>h</sup>[m]iy : <sup>h</sup>ušhamaranakara : hakara(35)m[m]aiy : ušiyā : gā-[ta]vā : hištataiy : yačiy : (36) va[i]nāmiy : hamičiyam : yačiy : naiy : vainā(37)miy : utā : ušibiyā : utā : framānāyā (38) : adakaiy : fratarā : maniyaiy : afuāyā : ya(39)diy : vaināmiy : hamičiyam : yaṭā : yadiy : (40) naiy : vaināmiy :*

§ 8h. *yāumainiš : a<sup>h</sup>miy : u(41)tā : dastaibiyā : utā : pādaibiyā : asabā(42)ra [:] <sup>h</sup>u<sup>h</sup>āsabāra : a<sup>h</sup>miy : tanu-vaniya : <sup>h</sup>u<sup>h</sup>ta(43)nuvaniya : a<sup>h</sup>miy : utā : pastiš : utā (44) : asabāra : aršt[i]ka : a<sup>h</sup>miy : <sup>h</sup>u<sup>h</sup>ārštika : (45) utā : pastiš : utā : asabāra :*

§ 8i. *[i]mā : <sup>h</sup>u<sup>h</sup>narā (46) : tayā : A<sup>h</sup>uramazdā : [upa]r[iy : mā]m : niasaya : utā(47)diš : atāvayam : brta[nai]y : vašnā : A<sup>h</sup>uramazdāb(48)ā : tayamaiy : kartam : imaibiš : <sup>h</sup>u<sup>h</sup>[naraibi]š : aku(49)navam : tayā mām : A<sup>h</sup>uramazdā : upariy : niasaya*

§ 9. (50) *marikā : daršam : azdā : kušuvā : [tiy]-ākaram (51) : a<sup>h</sup>m[i]y : tiyākaramē<sup>h</sup>mai : <sup>h</sup>u<sup>h</sup>[narā : ē]iyākara(52)mē<sup>h</sup>mai : pariyanam : mātaiy : [vabyas-ka]-tam : (53) *ta<sup>h</sup>daya : tayataiy : gaušāyā : t[abyā-tiy?] : avaš(54)tiy : āhšnūdiy : taya : m[a]n[ā : taštam : as]ti(55)y : marikā : mātaiy : ava : a[niyaštiy? : n]aiba-(56)m : kunavātaiy : taya : [manā : kartam : as]tiy (57) : avaštiy : didiy : marikā : [framānām?] : mā : (58) patiyātaya : [mart]iya : mā : m[ām] : pa[t?]yātiy(59)ā : ayāumainiš : bavātiy [ : marikā : avara?] -diya (60) : mā : rapātaw : u[tā : dahyanvā : mā : dāra]iya :**

## DNb، متن ایلامی

§ 7. (1) d.na-[ap-ir]-šá-[ir-r]á d.u-ra-maš-da ak-qa  
li-iš-da [pir-ra-šá-um<sup>hi</sup> a]p-p[a?] li-(2)-iš-dá<sup>z</sup>[i-y]a-  
[ma-ak]-ma-na<sup>ak</sup>-qá li-iš-dá si-ya-ti-u[ni<sup>v</sup> v. RUH.lg.  
ir-ra]-na<sup>ak</sup>-(3)-qá kur-r[a-a]d-[du]-um<sup>ku</sup>-ud-da  
har-ma-[iš]-tam<sup>6</sup> v.da-[ri-ya-ma]-u-iš<sup>v</sup>. [LUGÀL] uk-  
(4)-ku da-á[š]-[d]a-[r]a

§ 8a. v.da-ri-ya-ma-u-iš<sup>v</sup> v.LUGÀL na-an-[ri za-u-  
mi]-in<sup>d</sup>. [u]-ra-(5)-maš-da-na<sup>h</sup> i-in-[ku]r-mu gi-ut  
ap-pá<sup>š</sup>u-tur<sup>[ba]</sup>-ni mi-sa-iš<sup>in</sup>-[ni] ha-ni<sup>[v]</sup>. [u]in<sup>ni</sup>-ni<sup>q</sup>  
qa-(6)-ni ap-pá<sup>v</sup> v.iš-tu[k]-ra<sup>v</sup> v.i-ip-ik-ra<sup>[in-trk]</sup>-  
-ki-me<sup>su-rák</sup> ni-[ma]-ak-ni<sup>[a]</sup>-ak<sup>[in]</sup>-ni<sup>(7)</sup> qa-ni<sup>ap-pá</sup>  
v.i-ip-ik-ra<sup>v</sup> v.iš-tuk-ra<sup>[in]</sup>-tuk-ki-[um]-me<sup>su-rák</sup>-ni<sup>c</sup>

§ 8b. a-ak<sup>[š</sup>u]-tur<sup>(8)</sup> hu-be<sup>v</sup>. u<sup>ha</sup>-ni<sup>v</sup> v. RUH.lg.  
i[r-ra] ti-[tuk]-ra<sup>in</sup>-[ni<sup>v</sup> v. u<sup>ha</sup>] ha-ni<sup>a-ak</sup> [v. u<sup>ha</sup> in-ni<sup>te</sup>-(9)-iž-za-ma-in-da<sup>ki</sup> . . . . .]-be-na  
šil-[la]-qá<sup>... . . . . .</sup> (10)-ut-na<sup>v</sup>. u<sup>ni</sup>-  
-[na šil-l]a-qá<sup>gi</sup>-[ul-li?]

§ 8c. [a]-ak<sup>v</sup> v. RUH.lg. [ir-ra<sup>ak</sup>-qá da-ú]-man<sup>li</sup>  
(11)-ra<sup>hu-pír-ri</sup> [v. u<sup>da-ú</sup>-man-e?] uk-ku<sup>ku</sup>-[uk-  
ti-ya] a-[ak<sup>ak</sup>-qá ha-lu-ma]-iš-(12)-da<sup>mi-ul</sup>-[li<sup>ha</sup>-  
lu]-ma-[e<sup>uk-ku</sup> v. u<sup>ha</sup>] ha-pi-ya<sup>[a-ak in-ni]</sup> ha-[ni<sup>ap-pá</sup>  
v. RUH.lg.](13)-ir-ra ha-[lu-ma-i]š-ni<sup>[a-ak in-ni</sup>  
ha-ni<sup>ap-pá</sup> an-qá<sup>v</sup> hu-pír-ri<sup>ha-lu-ma-iš</sup> mi-  
(14)-ul-li in-ni ir-[še-ik]-ki ha-[p]i-[ik-ni]

§ 8d. [v. RUH.lg. ir -ra<sup>ap-pá</sup> [v. RUH.lg. ir-ra<sup>ir-ma</sup>  
ti-ri]-(15)-ma-ak<sup>hu-be</sup> v. [u] in-[ni u]-ra<sup>[ku-  
iš<sup>te-um-t</sup> a<sup>hu-b</sup>[a-na-ha-am ha-an-d]u[qa]-(16)-  
-ha-am<sup>o</sup></sup>

§ 8e. a-ak<sup>v</sup>. [RUH.lg. i]r-ra<sup>za</sup>-[um-man]-ra<sup>[ku-  
ud]-da<sup>ma-n</sup>[a-ut-me<sup>ku-ti-in-ra</sup>]</sup> (17) [a]ak<sup>sa</sup>-ap<sup>in</sup>-[ni-i]b-[be-d]a<sup>[ca. 15 Zeichen]</sup> (18) ir-še-ik-ki<sup>b</sup>  
[a-n]i<sup>ku</sup>-[ud]-da<sup>v</sup>. u<sup>... . . . . .</sup> [gi-ut]

§ 8f. *a-[ak hi-in-kuur-mu gi-ut a]-(19)-ak mi-ul-lu*  
*[v.ú-n]i-na sa]-ap [ap-pa] hu-ud-da-[ra zt-ya-man-*  
*ra] . . . . . (20) ak . . da-ha . . . . .*  
*ku-[ud-da h.UL.HI.lg.ma] ku-ud-da h.[. . . . .*  
*-ma] (21) b[u-b]e [har-m]a-iš-[tam<sub>6</sub>-mi?] ki-lam?*  
*. . . .-mi a-[ak . . . . .]-mi uk-[ku]*

§ 8g. *[a-ak šá]-(22)-rak [hu-be har-ma-iš-tam<sub>6</sub>]-mi*  
*[ap-pa mi]-u[l]-lu iš-[tuk . . . . .] ( ) iž-žf?) . .*  
*. . . [hu]-(23)-ut-ti-r[i . . . . .] hu-ud-ra*  
*. . . . . (24)-mi iž-žf? . . . . . a-a]k*  
*an-qa v.b[e-ip-ti-ip v.ú zt-ya]a a[ak] (25) an-qa [in-ni*  
*zt-ya (18—19 Zeichen)]-(26)-ma-ra[r . . . . .*  
*. . . .] iš [15—16 Zeichen] (27)-e-ma [v.be-ip]-ti-ip*  
*sa-ap [in-ni zt-ya]*

§ 8h. *[. . . . . gi-ut ku]-(28)-ud-da [kur-*  
*pi]-mi ku-[ud]-da [16—17 Zeichen] (29) . . . . .*  
*. . . . a . . . . da? GIŠ.[BAN.MEŠ.ir-ra? (10 Zei-*  
*chen)] (30) . . . . ap-[pa . .]-tuk . . . . . [GIŠ.]*  
*si-ru-um . . . . . (31) . . . . . taš? du?*  
*. . . . . (32) . . . . .*

§ 8i. *. . . . . (33) . . . . .-ma ku-ud-[da*  
*. . . . . za-u]-mi-in d.u-ra-[maš-da-na ap-pa hu-*  
*ud]-da-(34)-ra i be-ut-ni i-[da-qa hu-ud-da-ra ap-pa]*  
*d.[u-ra-maš-da v.ú uk-ku da-áš]-da*

§ 9. (35) *v.ma-ul-la e [tur]-na šil-la-[q]a [t]an-na?*  
*[11 Zeichen]-ma-[in?]-da (36) a-ak ap-pa ha-ma-ak*  
*i be-ut-ni[-mi? a-ak ha-ma-ak i ba-ri-ya-na]-um-*  
*-[mi?] a-ak (37) a-nu hu-be mi-iš-[q]a-ir-taš [la]m-*  
*-[ma]-in-da [ap-pa si]-ri-ma v.nu-in pa-ri-(38)-in*  
*a-ak hu-be te?-u[m-ti ap-pa v.nu-in] šá-[rák v.ú*  
*ti]-ri-man-ra a-ak v.ma-(39)-ul-la ba-ra-[. . . . .*  
*ši-iš]-ni-ni [a-nu hu-be la]m-man-da ap-pa ba-ma-ik-*  
*qa? (40) šá-nu? me? . . . . . tan?-na? . . . . ti?*  
*na? [ap]-pa [v.ú] hu-ud-da-man-ra hu-[be] (41) zt-*  
*ya-i[š] v.m[a-ul-la . . . . .]-me-in . . ir-ma?-*  
*. . . . a-(42)-ak šá-rák v.ú-in te-u[m?-ti-iš . . . . .*  
*a-ak v.ma]-ul-[l]a [ak]-qa li-(43)-na-a[k-k]án me-ni*  
*a-nu me-te-in [. .]-šá?-[ma] a-nu? [ni-en?] a-[ak]*  
*šá-rák pu-ti-qa? k[u-u]t-kal-rák-qa*

## DNb، متن اکدی

§ 7. (1) *ilumēš rabū<sup>u</sup> a A-ḫu-ur-ma<sup>a</sup> {aḫ-da-a<sup>a</sup>} šá id-din-nu bu-nu a-ga-a* (2) *šá {in}-nam-ma-ri šá dum-qi-a-na nišī<sup>meš</sup> id-din-nu šá ṭe-e-me ḫi-is-sa-tum* (3) *{<sup>lu</sup>}it-ba-ru-tum a-na <sup>1</sup>Da-a-ri-ia-muš šarri id-din-nu*

§ 8a. *<sup>1</sup>Da-a-ri-ia-muš šarri* (4) *i-qab-bi ina šilli šá a A-ḫu-ur-ma-aḫ-da-a<sup>a</sup> ap-pit-tum ep-ši(?)<sup>1</sup>-ka<sup>1</sup> šá kit-tum* (5) *a-ra-ma u la kit-tum a-ḫe-e-ri ul še-ba-a-ka* *{šá}<sup>2</sup> mam-ma {<sup>lu</sup>mu}š-ki-na pi-iš-ki* (6) *in-né-ep-pu-uš ina lib-bi <sup>lu</sup>mār-banī<sup>i</sup> u a-ga-šu-u ul še-ba-a-ka šá {<sup>lu</sup>}mār-banī<sup>i</sup>* (7) *{pi-iš-ki in}-né-ep-pu-uš ina lib-bi <sup>lu</sup>muš-ki-n[a]*

§ 8b. *mi-im-ma šá kit-tum a-ra-ma* (8) *a-{me-lu} šá i-par-ra-aš<sup>3</sup> a-ga-šu-ú a-ḫe-e-ri ul mam-ma* (9) *šá i-ga-a-ga ana-ku u ki-i a-ta-ag-ga<sup>4</sup> i-na lib-bi-ia ú-kal-la* (10) *ina muḫ-ḫi lib-bi-ia ra-ba-a-ka*

§ 8c. *a-me-lu šá up-te-et-qi-id ú-{sa}-ad-{di}-id* (11) *{u šá ú}-ḫab-bi-lu šá x x<sup>6</sup> šá ú-ḫab-bi-lu al-ta-al-šu ú-ul še-ba-a-ka* (12) *šá [a-me-lu] ú-ḫab-ba-lu u a-ga-šu-ú ul še-ba-a-ka šá a-me-lu* (13) *ú-ḫab-ba-lu-ú-ma la i<sup>6</sup>-šá-al-lu*

§ 8d. *a-me-lu šá a-na muḫ-ḫi [a-me]-lu* (14) *i-dab-bu-ub a-ga-šu-ú ul a-qa-pa a-di<sup>7</sup> muḫ-ḫi<sup>8</sup> dib-bi {šá} [ki-lal]-e-šu-nu<sup>9</sup>* (15) *a-šem-mu-ú*

§ 8e. *a-me-lu šá mi-i[m]-ma ip-pu-u[š-š]u mi-im-ma a-na pa-ni-ia* (16) *i-na-dš-šá-a<sup>a</sup> a-na tar-ša šá e-{mu}-[qi-šu(?)] ḫa-da-ka [i-ba]-dš-ši<sup>10</sup> lu ma-a-da* (17) *še-ba-a-ka šá dum-qi [m]a(?)-[d]i(?)<sup>10</sup> iš(?) am(?)-[b]u(?)<sup>11</sup>-ru<sup>11</sup> a-na t[ar]-ša dum-qi šá i-[pu-uš-šu(?)]* (18) *ma-di-iš ḫa-da-a-ka*

§ 8f. *lib-bu-u*[š-š<sup>u</sup>(?) *u*]*z*(?)-*na-a u* *ṭè-e-me-[ia* *hi-is-sa-ta*(?)]<sup>12</sup>-*a ki-i* (19) *šá ta-am-ma-ri u ta-še-em-mu-ú šá é*{*p*}-š<sup>u</sup><sup>13</sup> *i-na*<sup>14</sup> *bi-ti*(??) (20) *u ina ma-dak-tum a-mu-ur a-ga-a* <sup>14</sup>*it-ba-ru-ta-a ṭè-e-me-[i]**a*(?) (21) *u hi-is-sa-ta-a*

§ 8g. *a-ga-a*(?) <sup>14</sup>*it-ba-ru-t*[*a-a šá*(?) *i*]-*na ra*(?)<sup>15</sup>-*ma-ni-ia* (22) *ga-dš-ra-{ak}* *e-piš ta-ḫa-zi ma-di-iš a-na-ku* [...] *x qab-la ta-ḫa-zi* (23) *iš*(?) *x*(?) *IGI*(?) *x*<sup>16</sup>-*na-a i-na mil-ki lib-bi-ta* [*u hi-is-šá-at ra-{ma}*]-*ni-ia* (24) *i-na x*(?) *x* *x*<sup>17</sup> *ba-na-a* [*x*(?)] *ma-am-ma ni-ik-ri* [...] <sup>18</sup>*am-ma-ri*

§ 8h. (25) *i-na qa-tum u*(?) *še-e-pi ga-dš-ra-ak* [...] *bab*(?)-*ba-nu-ú* (26) *ma-di-iš a-na-ku* <sup>18</sup>*gašta-a-nu ma-di-iš* [*a-na-ku i-na še-e-pi*] *u*(?) *i-n[a]*(?) (27) *sisī sa-x-x*<sup>19</sup> *šá* <sup>18</sup>*až-ma-ru-ú* [*ma-di-iš a-na-ku*] *i-na*<sup>20</sup> (28) *še-e-pi u*(?) *i*(?)-*na*(?) *sisī*

§ 8i. *a-x*<sup>21</sup> [...] (29) *šá* <sup>18</sup>*A-ḫu-u[r]-ma-{až}-da-a*<sup>18</sup> *id-din-nu* [...] *-ka u* (30) *na-šá-a-ka ina šilli šá* <sup>18</sup>*A-ḫu-ur-ma-až-d[a-a* [...] *i-na* (31) <sup>14</sup>*it-ba-ru-ti-ia*(?) *a-ga-a e-te-pu-uš šá* <sup>18</sup>*A-ḫu-[ur-ma-až-da-a*<sup>18</sup> *id-din]-nu*

§ 9. (32) <sup>14</sup>*gal-la ma-di-iš x x* (*x*) [...] *-ni*(?)-*ka*<sup>22</sup> (33) *ak-ka-ṽi-{i}-ki-i ep-še-e-ta-[a]*<sup>23</sup> *ak-ka-[ṽi-i-ki-i* [...] <sup>24</sup>*a-ga]-š<sup>u</sup>-ú*<sup>25</sup> (34) *i-na pa-ni-ka la i-ba-an-na*<sup>26</sup> *šá ma-a[m]-ma* [...] *za šu*(?) (35) *a-ga-š<sup>u</sup>-ú ši-me šá a-na* [...] *-ma*(?)<sup>27</sup> *ak-ka* (36) <sup>14</sup>*gal-la a-ga-š<sup>u</sup>-ú i-na pa-ni-ka la i-ba-[an-na*<sup>28</sup> [...] *x x* (37) *ip-pu-š<sup>u</sup> a-ga-š<sup>u</sup>-ú a-m[u]-ur šá e*(?)-*pu-uš*(?)-*š<sup>u</sup>*(?) [...] *x*<sup>29</sup> (38) *la te-ep-pu-uš šá ra-[x* (*x*)]-*ka*<sup>30</sup> *la x šu sa DA TA x*<sup>31</sup> *i-na* [...] *-ni-ka* (39) *x [x] DA/ID*<sup>32</sup> *AD* <sup>14</sup>*(?)gal-la x*<sup>33</sup> *x x la i-na*(?) *x x* [...] *x* *i*<sup>34</sup> [*x l*]*a uš-šá-bi*<sup>35</sup>

### ترجمۀ سنگ‌نشته آرامگاه داریوش

بند 7. خدای بزرگ است اهورمزدا،

که این شکوهی (شگفتی) را آفرید، که چشم‌هاست، که

شادی را آفرید برای مردم، که خرد را و جدیت را

برای داریوش شاه فرو فرستاد.

بند 8a. داریوش شاه می‌گوید: به خواست اهورمزدا

من چنینم که راستی را دوست هستم (دوست دارم)، بدی را دوست نیستم (از بد

بیزارم). مرا میل نیست (نمی‌توانم بینم) ناتوان را توانا بدی کند

و نه آن مرا میل است که توانا از ناتوان

بدی بیند.

بند 8b. آنچه راست است، خواست من است.

مرد دروغ‌زن را دوست نیستم.

تندخو نیستم. هنگامی که درونم از خشم می‌جوشد، خشمم را فرو می‌نشانم.

بر خواست خود سخت چیره هستم.

بند 8c. کسی را که تن به همکاری می‌دهد،

او را پاداشی درخورِ کارش می‌دهم. آن‌که زیان می‌رساند،

او را کیفری می‌دهم که سزاوارش است. نمی‌خواهم

که کسی زیان برساند و همین‌گونه نمی‌خواهم که رساننده آسیب

بی‌کیفر بماند.

بند 8d. چیزی را که کسی علیه کسی دیگر می‌گوید،

باور نمی‌کنم، تا هنگامی که

سوگند هردو را نشنوم.

بند 8e. کاری را که کسی به بهترین وجه به انجام می‌رساند،

از آن خشنود می‌شوم و آن را بسیار می‌پسندم  
و از آن راضی هستم. همچنین مرد وفادار را پاداشی فراوان می‌دهم.

بند 8f. مرا هوش و فرمان چنین است.  
اکنون هنگامی که می‌بینی یا می‌شنوی  
که من چه در درون در کاخ و چه در بیرون  
در لشکرگاه انجام داده‌ام، نشان‌دهندهٔ جدیت  
و هوش و خرد من است.

تبرستان  
www.tabarestan.info

بند 8g. (در حقیقت) توانایی از آن برمی‌آید  
که تن من توان انجام دادن را دارد.  
در هم‌آوردی آزمایش خود را داده‌ام.  
هرگاه که من در آوردگاه با خردم  
باید که نتیجه بگیرم که آیا با دشمنم رویاروی هستم یا نه،  
آن‌گاه می‌توانم به نیروی خردم و جدیتم بر ترس فلج‌کننده چیره شوم.  
همچنین هنگامی که دشمنی را در برابرم دارم،  
چنان است که کسی را در برابرم ندارم.

بند 8h. نیرومند (ورزیده) هستم با دستانم و پاهایم.  
در سوارکاری ورزیده هستم. در کمان‌کشی ورزیده هستم،  
هم پیاده و هم سواره. در نیزه‌افکنی ورزیده هستم،  
هم پیاده و هم سواره.

بند 8i. هنرهایی که اهورمزدا به من ارزانی داشته است  
و من به یاری اهورمزدا توانستم آن‌ها را به کار گیرم –  
آنچه من انجام دادم به کمک این هنرها بود  
که اهورمزدا به من ارزانی داشت.

---

بند ۹. تو بنده! نیک آگاه کن

که چگونه سرشتی مراست.

هنرهایم کدام‌ها هستند و برتری‌هایم کدام‌ها.

مپندار که چیزی ویژه است، آنچه را که کسی به گوشت می‌خواند.

بیش‌تر، گوش بسیار به آنی که من می‌گویم!

تو بنده! کاری که کسی دیگر انجام داده است، نگذار

که برایت بزرگ‌نمایی کند. کاری که من انجام داده‌ام،

بیش‌تر به آن نگر! تو بنده! برنایست جلو [فرمان].

کسی نباید بر آن باشد که برای انجام آن ناتوان است!

یک [بنده سرکش] نباید برآید (پدید آید)

و [او در آینده در کشور نباید بزند!] [بزید!]

### ریکله بُرگَر: یادداشت‌هایی بر متن اکدی

۱. نگاه کنید به پانویس شماره ۲۲.

۲. شاید ردّ پایی در دست باشد. نگاه کنید به سطر ۶.

۳. *as* املایی متعارف ندارد.

۴. به نظر نمی‌رسد که چیزی در میان *-ag-* و *-ga-* بوده باشد.

(به این ترتیب CAD A 140a باید اصلاح شود).

۵. این دو نشان را هرتسفلد *ki(?) -ma* می‌خواند. ردهایی که در عکس‌ها به چشم

می‌خورند، به هیچ وجه اجازه بازنویسی را نمی‌دهند. انتظار می‌رود برای *šā X X* «به خاطر

زور».

۶. انتظار می‌رود که در این جا *-iš* بیاید.

۷. ظاهراً میان *-a* و *(!) -di* چیزی وجود ندارد.

۸. انتظار می‌رود که در این جا *muḥ-ḫi šā* بیاید.

۹. نگاه کنید: هرتسفلد، *Altperische Inschriften*، نمره ۱۵ اکدی، سطر ۱۴.

۱۰. *ibašši* «واقعاً» (CAD B, 155).

۱۱. هرتسفلد پس از *dum-qi* چنین می‌خواند: *a-na iṣ X X RU*. نیازی به گفتن نیست

که من خوانش کاملاً متفاوت خود را با احتیاط تمام در این جا می‌آورم. پس تمامی جمله

چنین ترجمه می‌شود: «در رابطه با کسی که از او به میزان بسیار به من سود رسیده است، متناسب با خوبی‌ای که او [به من کرده است]، بسیار خشنودم.»

۱۲. این چنین است متن هرتسفلد، که گچی او دارای ردّ پاهایی سودمند بود: نگاه کنید به سطر ۲ و ۲۰ به بعد. شاید فضای میان *me* و *a* به سبب آسیب دیدگی سینه صخره نانوشته مانده بوده است. به این ترتیب می‌توانستیم بخوانیم: *è-e-me-a* یا *è-e-me-[i]a*.

۱۳. نگاه کنید: داریوش نقش رستم *a*، اکدی، سطر ۳۰.

۱۴. می‌توان ردّهای میان *i*- و *na*- را حذف کرد؟

۱۵. *ra*- املائی نامتعارف دارد. با این همه خوانش را هرتسفلد قطعی کرده است (*ApI*، شماره ۱۵ اکدی، سطر ۲۳).

۱۶. به نظر من نمی‌توانیم پس از سطر ۱۸ *[u]z-* بخوانیم.

۱۷. خوانش *i-na pa-ni-ia la ba-na-a* (نگاه کنید: سطر ۳۴ و ۳۶)، که در اصل به وسیله من مطرح شد، مشکل ساز است. چون عملاً در عکس‌ها نیز ممکن نیست که دو میخ پس از *pa(?)*- را *ni-* بخوانیم (هیچ میخ عمودی قابل شناسایی نیست، فضای میان میخ‌های مطرح و نشان بعدی کم است). اگر این دو میخ را کنار بگذاریم، می‌شد مثلاً *pa-ra-si* خواند، که خود کمک چندانی نمی‌کرد.

۱۸. هرتسفلد پیش از *am-ma-ri* می‌خواند *u-ta-*، که در عکس به اندازه کافی بررسی نشده است. در هر حال، خوانش *u* (به جای *û*) نمی‌تواند مطرح باشد.

۱۹. در کتاب بزولد (*Bezold, Babylonisch-assyrisches Glossar, 213b*) فعلی آمده است به صورت *salû, šalû* «رها کردن» (تیر کمان)، «پرتاب کردن» (نیزه)، «پس انداختن» (یوغ) و غیره... (منابع در فرهنگ‌های قدیمی در مدخل مربوط). البته در جاهایی قطعی و مطمئن به معنی «تیر انداختن، پرتاب کردن نیزه»، فقط واژه *šalû* را داریم (عبری: *šlh*) و نه *salû*. اکنون در جاهای بی‌شماری که معنی «یوغ پس انداختن» در کار است، CAD S, 71f به جای *salû* بیشتر فعل آشوری *šalû-u* «انداختن» به کار می‌رود. به این ترتیب فعل *salû* «انداختن» دیگر مطمئن نیست و از این روی خوانش *sa-lu-û* غیرمحمّل است.

۲۰. با این که ردّ سه نشان به چشم می‌خورد، سخت است که بدانیم که اصلاً در میان *i-na* و آغاز سطر ۲۸ چه چیزی می‌توانسته است قرار گرفته باشد.

۲۱. *a-g[a-a]ûit-ba-ru-ta-a* نمی‌توان خواند. نشان X می‌تواند آغاز KU یا LU هم باشد.

۲۲. با توجه به متن فارسی باستان می‌توان انتظار داشت که در این جا واژه پیش از آخرین واژه در سطر ۴، *ep-ši(?) -ka* برابر فارسی باستان *a<sup>h</sup>miy* «هستم» است. با این همه من نمی‌توانم این امکان را با ردّهای موجود سازگار ببینم.

۲۳. این خوانش می‌تواند درست باشد. پیشنهاد محتاطانه هرتسفلد، یعنی *it-ba-ru-ta* <sup>l</sup>به هیچ وجه درست نیست. آن‌جا که او از گپی خودش فاصله می‌گیرد، حق با گپی است. *uvnara-* فارسی باستان کاملاً در سطر ۴۵ متن فارسی باستان (در متن اکدی سطر ۲۸ آسیب دیده است) برجای مانده است. در سطر ۴۸، آن‌جا که متن اکدی *itbārūtija* <sup>l</sup>می‌آورد، فقط نخستین یک و نیم نشان برجای مانده است. مانند سطر ۵۱ فارسی باستان، که در متن اکدی *epištu* «عمل، کار» می‌آید. در سطرهای ۴، ۳۱ و ۳۳ فارسی باستان (سطرهای ۳، ۲۰ و ۲۱ اکدی) برابر واژه *itbārūtu* بیش‌تر واژه فارسی باستان *arivasta-* می‌آید.

۲۴. با توجه به کوچکی جا در این حفره به هیچ وجه نمی‌توان واژه *it-ba-ru-ta-a* <sup>l</sup>را نشانده. واژه فارسی باستان *pariyana-*، که در منابع موجود تنها یک بار به آن برخورده‌ایم، بایستی در اکدی معادلی نسبتاً کوتاه داشته باشد.

۲۵. تکمیل بر پایه سطر ۳۶.

۲۶. برای *banū + ina pān* «مورد پسند بودن» (همچنین سطر ۳۶) نگاه کنید: CAD B, 92a, 93a sub d, 82b, Ebeling, *Neubabylonische Briefe aus Uruk*, Nr. 8, 30; Sachs, JCS 6, 54, 9.

۲۷. چون ظاهراً این نشان نمی‌تواند یک *ba* باشد، *a-qab-ba]-ak-ka* ی پیشنهادی فاقد اعتبار است.

۲۸. نگاه کنید به پانویس ۲۶.

۲۹. بنا بر هرتسفلد: *amēlu*.

۳۰. تقریباً *ra-[ma-ni]-ka?*

۳۱. هرتسفلد: NU.

۳۲. به نظر من ID انتخابی مطمئن نیست، اما DA ممکن است که درست باشد.

۳۳. شاید UG و یا *šarru*، AS نه.

۳۴. این دو نشان در طرح هرتسفلد به طرف چپ کشیده شده‌اند. به جای *i* می‌توانیم *i[a]* هم بخوانیم.

۳۵. *la t|u-uš-šā-bi* هم ممکن می‌بود.

## گزارش

پس از آنچه در فصل دوم آوردیم، دربارهٔ بندهای ۷ و ۸ متن فارسی باستان DNb نیاز به گزارش تفسیری نداریم. در مورد بند ۹ ارجاع می‌دهم به مقاله‌ام در [1965] ZDMG 115 233-238. تنها باید اضافه کنم به خوانش اصلاح‌شده *[vahyaskar]tam* در سطر ۵۲ به معنی «خوب انجام گرفته». خوانش ایلامی آن عبارت است از: *mi-iš-qa-ir-taš*. چون وهیژداته<sup>۱</sup> (نیک‌زاد) پارسی به خط ایلامی به صورت *mi-iš-da-ad-da* می‌آید.

## متن ایلامی

متن ایلامی DNb، همان‌گونه که هرتسفلد به تأکید گفته است،<sup>۲</sup> بیش‌ترین آسیب را دیده است. البته هرتسفلد بهای کمی داده است به سهمی که این متن، به ویژه با بند ۹، به رغم آسیبی که دیده است، برای خواندن واژه‌های فارسی باستان داشته است. بسیاری از واژه‌ها به طور غیرقابل بازگشتی از دست رفته‌اند. مخصوصاً در بخش میانی بند ۸ (*8h*). درست در همین جا این متن می‌توانست کمک خوبی باشد برای جبران کم و کسر متن ایلامی. با این همه، در همین حالت هم به تازه‌هایی دست می‌یابیم. با این که منشی ایلامی اصطلاح‌های مهم فارسی باستان را بی‌ترجمه رها کرده و تنها به آوا نگاری بسنده کرده است.

درست در نخستین پارهٔ بند ۷، چهارتا از این واژه‌های فارسی باستان به چشم می‌خورد. از *frašam = pīr-ra-šā-um* «عالی، باشکوه» با این که در سطر اول، فقط بخشی از نشان *ra* برجای مانده است، مطمئن هستیم که متن بر پایهٔ سنگ‌نبشتهٔ بنای شوش (DSf 8:49) بوده است.<sup>۳</sup> در سطر دوم *šiyātīm = šī-ya-ti-im* «شادی»، در سطر سوم *hratum = kur-ra-ad-[du]-um* (یا در XNDb به صورت *hratum*) «خرد» دیده می‌شود. در اصل امکان افزوده شدن یک *kur-ra-at-[tu]-um*، غیرمحمّل است. چون در لوح‌های

1. Vahyazdāta

2. *Altperische Inschriften*, [Berlin 1938] 11.

۳. نگاه کنید به مقالهٔ من:

"The Elamite Version of the Record of Darius's Palace at Susa", JNES 9 [1950] 3.

ایلامی به دست آمده از تخت جمشید، نویسی به صورت *kur-rad-du-* موجود است.<sup>۱</sup> همچنین در سطر سوم با *har-ma-iš-tam<sub>6</sub>* (*arvastam*) به معنی مهارت روبرو هستیم.<sup>۲</sup> در سطر پنجم *hi-in-kur-mu* (البته از خوانش مطمئن نیستیم) به واژه جدیدی از ایلامی برمی‌خوریم که برابر است با *avākaram* «این چنین، این گونه». در سطرهای ۵/۶ و ۷ داریم *qa-ni* که به فارسی باستان *mām kāma* «به کام من» است. این واژه با *kán-na* «نزدیک» (DB 23:7) هم‌ریشه است. این واژه را مقایسه کنیم با *qa-ni-iš-ni* «باشد که دوست باشد» (DB 60:75) و *qa-ni-šá* «دوستدار بود، نزدیک بود» (DSj 2:3).

در سطر پنجم واژه فارسی باستان *miṭa* «نادرست، ظلم»، فقط به خط ایلامی به صورت *mi-sa-iš* آمده است.

وایسباخ<sup>۳</sup> در سنگ‌نبشته بیستون (DB 63:80/81) *iš-tuk-ra* را «اقویا» و *ib-ba-ak-ra* را «ضعفا» ترجمه کرده است، که با ترتیب قرارگرفتن هر دو اصطلاح در متن فارسی باستان در بیستون مطابقت می‌کند. اما سطر ششم متن حاضر نشان می‌دهد که وارونه این ترجمه درست است. یعنی *iš-tuk-ra* به معنی «ضعفا» است و *v.i-ip-ik-ra* به معنی «اقویا». (علاوه بر این، نویسنش واژه آخر نشان می‌دهد که همان گونه که به نظر وایسباخ رسیده بود، به نشان *ib* نباید هجای *eb* را افزود.)

دیگر واژه جدید ایلامی *su-rák* در سطر ششم است و یا *su-rák-ni* در سطر هفتم (در هر دو جا نشان *rák* کمی ناخواناست). این واژه برابر واژه فارسی باستان *miṭa kariyaiš* آمده است که معنای تحت‌اللفظی آن چنین است: «باشد که زور ببیند (مزه زور را بچشد)». بنابراین *zurak* تقریباً «عذاب داد»، «مکدر کرد» معنی می‌دهد.

برای معادل ایلامی واژه فارسی باستان *manauviš* «خشمگین» یک نشان در سطر هشتم داریم و پنج نشان در سطر نهم. فقط این پنج نشان روشن هستند: *-iz-za-ma-in-da*. این واژه را به آسانی نمی‌توان ایلامی پنداشت. زیرا اگر ایلامی باشد، باید فعلی باشد در حالت دوم شخص، که مناسب این جا نیست. من این واژه را بیش‌تر یک واژه فارسی باستان به خط ایلامی می‌دانم. یعنی صفتی که به *-vant* ختم می‌شود. مثلاً مانند واژه ایلامی *nu-ma-ten-da*

1. G. G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets* [Chicago 1948] 6.

۲. درباره نشان *tam<sub>6</sub>* نگاه کنید به:

Wolfram von Soden/Wolfgang Röllig, *Das akkadische Syllabar* [Rom 1967] 50 (No. 257).

3. F. H. Weißbach, "Achaemenidisches", *ZDMG* 91 [1937] 86.

که همان *\*urvātayant* در فارسی باستان است.<sup>۱</sup> در این صورت *ma-in-da* همان *-vant* می‌بود. اما *x-iz-za* چیست؟ به واژه اوستایی *aēšma* «خشم» نمی‌توانیم فکر کنیم. حتی اگر نشان نخست یک *e* می‌بود (از ردی که بر روی سنگ مانده است، وجود *e* غیرممکن نیست). خوانش *te-iz-za* می‌تواند به حقیقت نزدیک‌تر باشد و به این ترتیب صفت *\*taižavant*<sup>۲</sup> به معنی «تیز»، همچنین «شدید»، «سخت»، در فارسی نو *tiz*.

در سطر ۱۰/۱۱ می‌خوانم: *[da-ū]-man li-ra* «یاری‌دهنده». مانند *da-ū-man li-ip* «کمک‌کنندگان» (به صورت جمع).

واژه دشواری است *mi-ul-li* در سطر ۱۲ و ۱۳/۱۴، که می‌شد آن را *mil.e* یا *mil* دانست. این واژه در سطر ۱۹ (و ظاهراً در سطر ۲۲ هم) به صورت *mi-ul-lu = mil.u* «میل من» به چشم می‌خورد. در سنگ‌نبشته بیستون (DB 55:65) داریم:

*hu-pūr-ri šil-la-qa mī-ul-li-e ha-[pi-iš]*

در برابر فارسی باستان *avam<sup>3</sup> ufraštam prsā!* «او را خوب (سخت) تنبیه می‌کنم!» در این جا نویسنش *mi-ul-li-e* به آشکاری خوانش *mil.e* «میل او را» می‌طلبد و من پیش‌تر<sup>۳</sup> در *mil* واژه ایلامی «تن، بدن» را دیده‌ام. به این ترتیب منظور از تنبیه در این جا تنبیه بدنی است. در سطر ۲۲ *mi-ul-lu = mil.u* «تن من» می‌تواند درست برابر فارسی باستان *taymaiy tanuš* باشد. با این همه در سطر ۱۹، جایی که به وضوح *mi-ul-lu* خوانده می‌شود، برابر فارسی باستان *tanuš* نیست. بلکه منظور اصطلاح دست و پاگیر *ušiy utā framānā* «هوش و فرمان (من)» است. به این ترتیب می‌توان گمان کرد که *tanuš* در فارسی باستان نیز به معنی «خود» بوده است. همین‌طور *mil* در ایلامی. در این صورت بایستی مترجم ایلامی «هوش و فرمان» را به صورت ساده «خود» آورده بوده باشد.

در سطرهای ۱۵/۱۶ متن ایلامی، برای «سوگند هردو»، فقط متن فارسی *ubānām* *ha<sup>4</sup>dugām* به صورت *hu-b[a-na-ha-am ha-an-d]u-[qa]-ha-am* به خط ایلامی بازنویسی شده است.

در سطرهای ۳۴ و ۳۶، واژه ایلامی تاکنون ناشناخته‌ای بود که برابر واژه *hunarā* «هنر» فارسی باستان آمده است. همچنین در سطرهای ۳۵ و ۳۸/۳۹، *v.ma-ul-la*

1. W. B. Henning in ZDMG 108 [1958] 128-129.

۲. به اشاره دیتر وِبر (Dieter Weber - Göttingen).

3. ArOr 18 [Prag 1950] 1-2, 294.

برابر واژه *marika* «غلام» در فارسی باستان واژه‌ای تازه است. این واژه در اکدی به صورت LU.galla «پسرک» آمده است. ظاهراً این واژه همان *ma-lak* است که در متنی از ایلامی نو به صورت *za-al-mu ma-lak ku-pak* آمده است: «روی مقام من کار شد (؟)، مقام من روبراه شد.»<sup>۱</sup> به این ترتیب یک *ma-ul-la* می‌تواند یک «خادم معبد» باشد.

در سطر ۳۶، افزوده من *[ba-ri-ya-na]-um-[mi]*، فارسی باستان *\*pariyanam.maīy* به معنی «برتری من» کاملاً نامطمئن است.

*ba-ma-ik-qa* در سطر ۳۹ (اگر درست خوانده شده باشد) شاید به معنی «انجام گرفته، آماده شده» واژه‌ای نو است.

در سطرهای ۴۲/۴۳ تقریباً به وضوح می‌توان خواند: *[v.ma]-ul-[l]a [ak]-qa* *li-na-a[k-k]án me-ni a-nu me-te-in* آن داشت، مناسب جایگاه خود - در فارسی باستان نیز - تقریباً چنین معنی می‌دهد: «یک بنده، که رفتار *linakka-* دارد (»نافرمان می‌شود، تو رو می‌ایستد«؟)، نباید کامیاب شود (»موفق شود«، *meten*)». در هر حال از جمله پایانی (سطر ۴۳) می‌توان چنین برداشت کرد که چنین بنده *(pu-ti-qa)* نافرمانی را باید راند و تبعید *(k[u-u]t-kal-rák-qa)* کرد. از سویی قابل قیاس در سنگ‌نبشته بیستون (DB 19:78) با *pu-ud-da-na* «پس از این که (دشمنان در آب) رانده شده بودند» و از سوی دیگر در همین سنگ‌نبشته (DB 14:55) با *ku-ut-kal-ir-ra-[áš-da]* «او رانده بود، تبعید کرده بود».

\*

در این جا از فرصت استفاده می‌کنم و چند سهو و ایسباخ را که به هنگام انتشار متن ایلامی سنگ‌نبشته آرامگاه داریوش (DNa) روی داده‌اند، اصلاح می‌کنم. گناه این سهوها را باید به پای عکس‌های نارسایی نوشت که او در سال ۱۹۱۱ در اختیار داشته است.<sup>۲</sup>

با توجه به عکس‌های جدید باید خواند:

سطر ۱: کاملاً در پایان سطر باید پشت *h.mu-ru-un* یک *hi* افزوده شود.

۱. آخرین بار این نبشته به وسیله کونینگ [151] (F. W. König, *Die elamischen königsinschriften* [Graz 1965]) منتشر شد. در این جا در پانویس شماره ۱ خوانش درست آمده است.

2. *Die Keilinschriften der Achämeniden*, [Leipzig 1911] 86 ff.

حالا باید در سطر ۱۶، همان‌گونه که خود وایسباخ هم بعدها متوجه شده بود، به جای *v.da-at-tim* بخوانیم: *v.da-at-tam*.

در سطرهای ۳۳/۳۴ به جای *v.za-ul-me* داریم: *v.za-ul-man* «نگاشته».

در سطر ۳۸ به جای *be-ti za-la-in-da* داریم: *be-ti za-na-in-da* «توزد و خوردها زدی (در نبردها پیروز شدی)». تاکنون ریشه ایلامی *zana* را تنها به صورت *za-na* «بانوای صاحب مقام» می‌شناختیم. معنی اصلی می‌تواند «به بالا دست بودن رسیدن» باشد.

## عناصر مادی و ایلامی در دربار هخامنشی

بررسی موشکافانه نگاره‌های مسطح هخامنشی، به ویژه در تخت جمشید، رد پای رخنه عناصر مادی و ایلامی را به دربارهای داریوش و خشایارشا به آشکاری نشان می‌دهد. بیش‌تر رخنه عناصر مادی را در ساختار دم و دستگاه درباری و دیوانی و عناصر ایلامی را در پوشش و سلاح پارس‌ها می‌بینیم.

### تأثیرات مادی

پارس‌ها زمانی دراز دست‌نشانده مادها بودند. حتی اگر این دست‌نشانده‌گی از زمانی نباشد که اینان در حدود سال هفتصد پیش از میلاد، به رهبری هخامنش به انشان<sup>۱</sup> شرقی که متعلق به ایلام بود کوچیدند، دست‌کم از زمان کیاکسار (هوُخْشْتَرَه) که حدود سال ۶۲۵ پیش از میلاد به قدرت رسید. همین منطقه بود که به نام آن‌ها پارسه (امروز فارس) نامیده شد. در سال ۵۵۰ پیش از میلاد بود که کورش بزرگ موفق شد که این بار مادها را دست‌نشانده پارس‌ها بکند.<sup>۲</sup> استیلای طولانی مادها بر پارس‌ها، خودبخود احتمال تأثیر مادها بر دولت هخامنشی را فراهم می‌آورد. بی‌جهت نیست که اصطلاح‌های شاه و شاهنشاه، بزرگان و سپاه، لشکرگاه و خزانه و همچنین اصطلاح‌های امور قضایی، برگرفته از زبان مادی است.<sup>۳</sup> نگاره‌های هخامنشی مستقیماً از تأثیر مادها بر دربار و دیوان هخامنشیان حکایت می‌کنند.

۱. در این باره نگاه کنید به کتاب من:

*Das Reich Elam* [Stuttgart 1964] 124.

۲. همچنین برای ماده تاریخ نگاه کنید:

Kurt Gallig, *Studien zur Geschichte Israels im persischen Zeitalter* [Tübingen 1964] 14 nach H. Tadmor in der *Festschrift für Benno Landsberger* [Chicago 1965] 351 ff.

۳. نگاه کنید:

É. Benveniste, *Titres et noms propres en iranien ancien* [Paris 1966] 26; Manfred Mayrhofer, "Die Rekonstruktion des Medischen", *Anzeiger der phil.-hist. kl. der Österr. Akademie der Wissenschaften*, Jahrgang 1968, 1-22.

هر کجا که در تخت جمشید مجلس بار به نمایش درآمده است (چهار بار در تالار صدستون، دو بار در خزانه)، شخصیت اصلی که در جلو شاهنشاه حضور دارد، یک مادی است با کلاه نمادی مادی گرد خود، که مادی بودن خود را برملا می‌کند (لوح ۱۹). او به حالت احترام و نیمه خمیده جلو تخت شاهی ایستاده است و دبوسی را در دست چپ دارد و دست راست خود را در جلو دهانش نگاه داشته است تا آب دهان و نفسش مزاحمتی برای فرمانروا فراهم نیارد.<sup>۱</sup>

گِرولد والزر، مورخ برنی، دربارهٔ مجلس بار شاهنشاه دست به یک بررسی سرزنده زده است<sup>۲</sup> که بر صفحه اصلی آن، تصویر همین مقام بلندپایهٔ مادی مورد بحث آمده است. البته والزر او را کسی می‌داند که به حضور شاهنشاه بار یافته است (صفحه ۱۱) و من نمی‌توانم با این برداشت موافق باشم. نگاره‌ها معمولاً رویدادهایی مکرر و حتی روزانه را ثبت می‌کنند. به نظر من، مرد بلندپایهٔ مقابل شاه بار نمی‌خواهد، بلکه تنظیم‌کنندهٔ تشریفات بار است. متناسب با این مقام، من او را رئیس تشریفات دربار داریوش و خشایارشا می‌دانم.<sup>۳</sup> در لحظه‌ای که در نگاره به نمایش درآمده است، مرد مادی به نظر من تقریباً مضمون زیر را به عرض می‌رساند: «عمر شاه دراز باد!»<sup>۴</sup> گارد ویژه حاضر است، بلندپایگان حضور یافته‌اند، هیئت‌های نمایندگی بیگانه اجازه بار می‌خواهند!...

ظاهراً نشان این بلندپایه، دبوسی است که در دست چپ دارد. چنین دبوسی در ایران تا این اواخر نشان خاص مقام رئیس تشریفات بود. دقیق‌ترین گزارش در این باره مربوط می‌شود به سده ۱۷ میلادی. پزشک و سیاح پژوهنده آلمانی، انگلبرت کمپفر از مشاهدات خود در دربار صفوی در سال ۱۶۸۴ میلادی در اصفهان چنین گزارش می‌دهد:<sup>۵</sup>

1. P. J. Junge, "Hazarpatiš - Zur Stellung des Chiliarchen der kgl. Leibgarde im Achämenidenstaat", *Klio* 33 [Leipzig 1940] 16, Anm. 8.

تعبیر یونگه درست است، اما من نمی‌توانم با برداشت او موافق باشم که می‌گوید که در نگاره آرامگاه داریوش در نقش رستم نیز با چنین هنجاری روبرو هستیم. «آن‌جا در سمت راست نه نفر از بلندپایگان با چنین رفتاری - در حالی که گوشهٔ آستین خود را در دست دارند - به تصویر کشیده شده‌اند». به نظر من این نه نفر دست خود را از این روی در جلو دهان خود نگه داشته‌اند، تا نفسشان آتش مقدس را که در محراب نزدیک خود دارند نیالایند.

2. Gerold Walser, *Audienz beim persischen Großkönig* [Zürich 1965], 31 Seiten.

۳. گیرشمن هم این مرد مادی را «رئیس تشریفات» می‌داند.

Roman Ghirshman, *Perse — Proto-iraniens, Mèdes, Achéménides* [Paris 1963] 205.

۴. بنا بر کتاب مقدس، نحیمیا، باب ۲.۳. شاه را با این جمله مخاطب قرار می‌دادند. همچنین نگاه کنید: همان‌جا، دانیال، ۶.۲۲.

۵. به احترام همکار محترم کیکاووس جهانداری که کتاب در دربار شاهنشاه ایران از انگلبرت کمپفر را با زبردستی

«ایشیک آقاسی [وزیر تشریفات] دربانانی را که شغلشان حفاظت از قصر پادشاه است و یا نگهبانان و منجمله یساولان را که برقراری امنیت داخل قصر را عهده دارند و جزایری ها را که در سواری های شاه در رکاب او هستند و بیرون کاخ را نگهبانی می کنند زیر فرمان دارد. در اصل مزد این واحد دوهزار نفری جزایری را از خزانه دربار می پرداخته اند... ایشیک آقاسی مسئول برقراری نظم و ترتیب در مجالس درباری است. برگزاری باشکوه و بدون خدشه پذیرایی ها به عهده اوست. او شخصاً میهمانان مدعو را به جاهای مخصوص خودشان هدایت می کند...»

ایشیک آقاسی باشی همیشه بلافاصله بعد از شاه می ایستد. در حالی که با دستش چوبدست زرین مرصع به جواهری را نگاه داشته، سخت چشم ها را به شاه دوخته است تا متوجه کوچک ترین اشارات او باشد. فرمان های شاه به سرعت اجرا می شود، زیرا یساولان ایشیک آقاسی باشی که آن ها نیز به چوبدست هایی مجهز هستند، در همه جا تا مدخل تالار پراکنده و آماده به خدمت هستند. بدین ترتیب یساولان فرمانی را که دریافت شده، هرگاه نتوان آن را در همان محل به موقع اجرا گذارد، به سرعت باد به دربانان می رسانند. این دربانان به همین منظور دسته دسته در آستانه تالار کاخ درنگ کرده اند؛ دربانان نیز چوبدستی به همراه دارند.»

تقریباً از همین دوره، شاردن، سیاح فرانسوی نیز گزارشی کاملاً مشابه دارد: «به نشانه اعتبار مقام وزیر تشریفات (ایشیک آقاسی) پیشاپیش او دبوسی کلفت و مرصع به طول پنج پا حمل می شود. هنگامی که شاه حرمسرا را ترک می کند، ایشیک آقاسی دبوس را به دست می گیرد و آن را همواره به طور قائم در جلو خود نگه می دارد و چشم در چشم شاه دارد تا دستورهای او را در چشم او بخواند. هنگامی که شاهنشاه به او نگاه می کند، او به شاه نزدیک می شود. ایشیک آقاسی بی درنگ پس از دریافت نظر شاه، دبوس خود را در همان جایی که ایستاده است بر زمین می نهد و برای اجرای فرمان و یا به اجرا درآوردن آن می شتابد. از همین روی ایشیک آقاسی، با این که مقامی بالاتر از بسیاری از بلندپایگان دارد، به هنگام بار و یا جشن هرگز نمی نشیند. با این همه او به خاطر حرمتی که دارد، جای نشستن

به فارسی ترجمه کرده است، به جای ترجمه متن کتاب هینتس، برای مطلب مورد نظر او عیناً از ترجمه جهاننداری استفاده می شود. یادآوری می شود که جهاننداری این کتاب را که در اصل به لاتین نوشته شده است، از ترجمه آلمانی هینتس به فارسی برگردانده است (تهران، ۱۳۵۰، ۹۹-۱۰۰).

ویژه خود را دارد، که همواره خالی می‌ماند. یکی از وظایف اداری او این است که هر شب، در ورودی اصلی کاخ بخوابد. با این همه او همیشه از این کار معاف می‌شود.<sup>۱</sup> در آن روزگار، در سده هفدهم میلادی، وزیر تشریفات عنوان ایشیک آقاسی باشی داشت. متأسفانه هنوز اصطلاح فارسی باستان را برای این مقام با قاطعیت (نگاه کنید: پایین‌تر) نمی‌شناسیم. اما باید که این اصطلاح در فارسی میانه (پهلوی) مفهومی مشابه داشته باشد. این مقام در سنگ‌نبشته بزرگ شاپور اول (حدود ۲۶۰ میلادی) در برج کعبه زرتشت در نقش رستم، «دَریکان‌سردار» خوانده شده است، که معمولاً در این دوره «دریکپد» گفته می‌شود.<sup>۲</sup>

گزارش سیاحان اروپایی در اواخر قرون وسطی درباره وظایف وزیر تشریفات (ایشیک آقاسی) درست همان است که دو هزاره پیش‌تر گزنفن، معاصر هخامنشیان (حدود ۴۰۰ پیش از میلاد) درباره آن می‌آورد. با این‌که گزارش گزنفن در رمان تربیتی کورش‌نامه<sup>۳</sup> می‌آید (کتاب ۸، فصل ۴، بند ۲)، اما در این‌جا در صحنه‌ای خیالی از گزنفن – مانند بیش‌تر مواقع – با انعکاسی از اوضاع واقعی دربار ایران روبرو هستیم. موضوع مربوط است به فرمانده حاملان دبوس شاهنشاه. این مقام (یعنی وزیر تشریفات [ایشیک آقاسی]) همه دم و دستگاه شاهی را برپا و قانونمند کرده است. هنگامی که میهمانانی حضور داشته‌اند، او بدون این‌که بنشیند، در حالت ایستاده همه را در زیر نظر داشته است. وزیر تشریفات کسانی را برای حمل دبوس در اختیار داشت که گزنفن در گزارش حرکت پرشکوه شاه (کتاب ۸، فصل ۳، بند ۱۹) به آن‌ها اشاره می‌کند. پیوسته در هر سوی اربابه شاهنشاه سه حامل دبوس حضور داشتند، تا در دم بتوانند برای انتقال فرمان شاه در دسترس باشند.

هرودت (کتاب ۳، بند ۱۱۸) نیز در گزارش خود درباره Intaphernes یا ویندفرنا، یکی از شش نفری که در سال ۵۲۲ پیش از میلاد با داریوش بر ضد گئوماته، غاصب تاج و تخت همراهی کردند، به چنین پیکی اشاره می‌کند. ویندفرنا یک بار می‌خواست بدون اطلاع قبلی

1. *Voyages du Chevalier Chardin*, ed. Langlès, vol. 5 [Paris 1811] 356-57.

2. André Maricq, *Syria* 35 [Paris 1958] 329, Anm. 15.

این عنوان در نبشته شاپور به زبان پهلوی به صورت *dlyk'n srd'r* آمده است. گمان نمی‌کنم که این مقام درباری *adinik* (پهلوی)، *nivēdpad* (اشکانی) باشد. نگاه کنید:

Wilhelm Eilers, *Der alte Name des persischen Neujahrsfestes* [Wiesbaden 1953]; Marie-Louise Chaumont, *Le Muséeon* 81 [Louvain 1968] 237, n. 34.

۳. *Kyrupaideia* در فارسی به کورش‌نامه شهرت یافته است.



لوح ۱۹: وزیر تشریفات مادی داریوش. بخشی از نگاره خزانه تخت جمشید.  
امروز این نگاره در موزه ملی ایران نگهداری می‌شود.



به نزد داریوش برود، اما پیک او را از این کار بازداشت. احتمالاً در این جا سخن از خود وزیر تشریفات نیست، بلکه پای یکی از دبوس‌داران او در میان بوده است. اما آن‌جا که هرودت (کتاب ۳، بند ۳۴) پُرگَسِسپَه را در دربار کمبوجیه بزرگ‌ترین مقام بلندپایه می‌نامد، که گزارش‌ها را به شاه می‌داده است، منظور وزیر تشریفات است. تعیین‌کننده است که هرودت (کتاب ۱، بند ۹۹) پیدایش مقام وزیر تشریفات را مربوط به دیکو شاه نیمه‌افسانه‌ای مادی می‌داند.

اشاره‌های یادشده به این گمان قوت زیادی می‌بخشند که مقام مادی که در نگاره بار داریوش در تخت جمشید در برابر او ایستاده است، همان مقام بلندپایه‌ای است که نظم و ترتیب دستگاه دربار را در دست داشته است. بنابراین همه دبوس‌دارانی که در نگاره‌های تخت جمشید به تصویر کشیده شده‌اند، زیر دست او در مقام وزیر تشریفات بوده‌اند. البته به استثنای مسئولان چهارپایان.

لوح ۲۰: دبوس‌داران پارسی در سمت شرقی پلکان شمالی بنای سه دروازه در تخت جمشید.

دبوس داران ۵ گروه بوده‌اند.

گروه اول پارسیانی هستند که جفت جفت در آستانه ورودی‌های سه دروازه ایستاده‌اند (لوح ۲۰).

سه دروازه در مرکز بخش بیرونی و اندرونی مجموعه تخت جمشید قرار دارد. پلکان شمالی سه دروازه به بخش رسمی پذیرایی و آمد و شد باز می‌پیوندد. پلکان جنوب به کاخ‌های اختصاصی منتهی می‌شود. یعنی به بخش خصوصی شاه. این تفاوت در کلاه‌های متفاوت دو دبوس‌دار منعکس است. دبوس‌داران در پلکان شمالی کلاه نم‌دی شیاردار نظامی بر سر دارند و در پلکان جنوبی کلاه صاف درباری. در بخش دوم این فصل به سرپوش هخامنشیان خواهیم پرداخت.

جالب توجه است که همه دبوس‌داران جفتی که انجام وظیفه می‌کنند فقط پارسی بودند. آن‌ها از ورودی پاسداری می‌کردند. در این جا داریوش، به طوری که زبور نگاره نشان می‌دهد، با ولیعهد خود خشایارشا بزرگان پارسی و مادی را به حضور می‌پذیرفت. با همه اعتبار چشمگیری که بزرگان مادی در دربار هخامنشی داشتند، شاهنشاهان هخامنشی از سر احتیاط محافظت از خود را به گارد پارسی سپرده بودند. چنین است که نه تنها در ورودی‌های سه دروازه و در درون آن، بلکه در پلکان‌های آپادانا (تالار بار) و در درون آن و همچنین در کاخ‌های اختصاصی داریوش و خشایارشا تنها و فقط با افراد گارد پارسی روبرو هستیم. ظاهراً در تخت جمشید گارد مشترک پارسی و مادی تنها در حیاط‌های بیرونی کاخ‌ها حضور داشتند. در این جا گارد پارسی در جشن نوروز به وسیله گارد ایلامی تقویت می‌شد. در تالار صد ستون نیز چنین بود.

با این همه، با این که دبوس‌داران جفت از پارسیان بودند، زیر نظر وزیر تشریفات که یک مادی بود انجام وظیفه می‌کردند. دبوس‌داران نیز مانند وزیر تشریفات، دبوس خود را همیشه در دست چپ نگه می‌دارند. این‌ها دست راست را با حالتی زیبا بر روی دست چپ می‌گذارند (پیش می‌آید که نقش دست‌ها عوض شود). ظاهراً این هنجار در دربار هخامنشی حکم قانون را داشت. «رفتار در حال خدمت» آن‌هایی که یک دستشان آزاد بود. علاوه بر لوح ۲۰، در لوح‌های ۲۳، ۲۹ و ۳۳ نیز به نمونه‌هایی از این هنجار برمی‌خوریم. آدمی مایل است بداند که آیا این رفتار به دستور داریوش بوده است، یا به وسیله مادها در دربار هخامنشی معمول شده است.

به دومین گروه از زیردستان وزیر تشریفات، در نگاره‌های دیواره سمت راست پلکان

شرقی و سمت چپ پلکان شمالی آپادانا در تخت جمشید برمی‌خوریم. در حقیقت، شخصیت‌های به تصویر درآمده، احتمالاً در حیاط بزرگ شمالی و شرقی آپادانا حضور پیدا می‌کردند. در این جا در جشن بزرگ نوروز تعداد معتنا بهی از افراد گارد ایلامی آماده خدمت بوده‌اند. در هر کدام از دیواره‌ها ۹۲ عضو گارد به تصویر کشیده شده است (لوح ۲۱). در ردیف بالای نگاره، پس از افراد گارد ایلامی، که از نوار طناب‌گونه پیرامون سر قابل بازشناسی هستند، دبوس‌داری قرار دارد در حالت خدمت (لوح ۲۲) که مقام سرپرستی یک گروه چهارنفره فراش را بر عهده دارد. هر فراشی در حال حمل یک فرش است و یک شلاق. علاوه بر این، نفر چهارم چهارپایه سفری شاهنشاه را به همراه دارد (لوح ۲۳). این فراشان نیز زیر نظر وزیر تشریفات بودند. همه این‌ها مادی بودند.

مانند فراشان سده نوزدهم میلادی، در ایران باستان نیز فراش‌ها وظیفه‌ای دوگانه داشتند. اینان که همواره فرش و چهارپایه به همراه داشتند، مسئول راحتی و آرامش شاهنشاه بودند و همزمان، در صورت نیاز، نقش پاسبان را بر عهده داشتند. حتی گزنفن (کورشنامه، کتاب ۸، فصل ۳، بند ۹) رسماً به شلاق‌داران اشاره می‌کند، که هنگامی که شاهنشاه در حرکت بود، برهم‌زنندگان احتمالی آرامش شاهنشاه را شلاق می‌زدند. در اواخر قرون وسطی رئیس این فراشان، فراش‌باشی نامیده می‌شد. فراش‌باشی، فرشخانه دربار، با همه ملزومات، چادر، رختخواب، حصیر (زیرانداز) و مانند این‌ها را در اختیار داشت.<sup>۱</sup>

گروه سوم در نگاره آپادانا حضوری بی‌درنگ دارد. سرپرست این گروه نیز یک دبوس‌دار مادی آماده انجام وظیفه (دستی بر روی دست دیگر) است. در پشت او سه غلام اصطبل، هر یک اسبی را می‌کشد که ویژه شاهنشاه است (لوح ۲۳). باز هر سه مادی.

تعیین رتبه سرپرست این غلامان اصطبل کار ساده‌ای نیست. البته در روزگار صفویان نیز هنگامی که شاه کاخ را ترک می‌گفت، سه اسب مجهز به زین و برگ حضور داشتند که به گزارش انگلبرت کمپفر در سال ۱۶۸۴ «یکی از آن‌ها را شاه انتخاب می‌کند». این کار زیر نظر جلودارباشی انجام می‌گرفت.<sup>۲</sup> در نگاره آپادانا نباید با جلودارباشی، بلکه باید با رئیس او روبرو باشیم. چون او با فراش‌باشی همپایه بود. یعنی همان مقامی را داشت که در زمان صفویه مهترباشی خوانده می‌شد.

چهارمین گروه به دنبال مهترباشی می‌آید. رهبری این گروه را یک ایلامی بر عهده دارد. با

1. E. Kaempfer, *Am Hofe des persischen Großkönigs (1684-85)* [Leipzig 1940] 120.

فریدریش کُرفتر برایم تعریف کرد که شاه از این چهارپایه برای سوار شدن بر اسب استفاده می‌کرد.

2. E. Kaempfer, 186-7.

همان حالتی که نشانه خدمت است (دستی بر روی دست دیگر). او هم دبوسی در دست دارد (لوح ۲۴). پشت سر او دو ارابه نظامی قرار دارند. ظاهراً ارابه نخست برای شاهنشاه و ارابه دوم، که از زینت کمتری برخوردار است، برای ولیعهد (لوح ۳۸ آ و ب). ارابه‌داران هم ایلامی هستند که پایین‌تر به آن خواهیم پرداخت.

پنجمین و آخرین گروه دبوس‌داران هخامنشی را نجبای صاحب‌مقام تشکیل می‌دهند که در جشن نوروز هیئت‌های نمایندگی خلق‌های شاهنشاهی هخامنشی را که ارمغان‌هایی برای شاه می‌آوردند همراهی می‌کردند (لوح‌های ۲۸ و ۳۰). نخستین هیئت، هیئت مادی است که به وسیله یک پارسی هدایت می‌شود. دومین هیئت از آن ایلامی‌هاست به رهبری یک مادی و به همین ترتیب، میهمانان تاییست و سومین هیئت نمایندگی (حبشی‌ها)<sup>۱</sup> یک در میان به وسیله مردان پارسی و مادی در حال حرکت هستند. این دبوس‌داران، با توجه به طوق زرینی که بر گردن دارند و ساختار بلند کلاهشان، به طبقه اشراف بزرگ تعلق دارند. این‌گونه پیداست که اینان نیز زیر نظر وزیر تشریفات بوده‌اند. اگر چنین باشد، باید گفت که مقام وزیر تشریفات در دربار هخامنشی بسیار بالا بوده است.

یونگه<sup>۲</sup> با تکیه بر بررسی‌های یوستی<sup>۳</sup> و مارکوارت<sup>۴</sup> تصور می‌کرد که فرمانده گارد هخامنشی، که یونانیان Chiliarchos (فارسی باستان: هزارپیش) می‌نامیدند، بزرگ‌ترین مقام شاهنشاهی جهانی هخامنشی است. این مادی، نه تنها فرمانده گارد ویژه شاهنشاه، یعنی هزار نفری (با نیزه‌های دسته طلایی) بود، بلکه همزمان با این مقام، ریاست کل دیوان اداری و درباری شاهنشاهی را نیز بر عهده داشت.

این برداشت باید خیلی از حقیقت فاصله داشته باشد. من این را غیرممکن می‌دانم که در زمان داریوش یک نفر مادی فرمانده گارد ویژه‌ای بوده باشد که افراد آن را فقط پارس‌ها تشکیل می‌داده‌اند. اما می‌توان تصور کرد که رئیس تشریفات مادی بر بقیه نه هزار نفر افراد گارد (با نیزه‌های دسته‌نقره‌ای) فرمان می‌رانده است. گزنفن رئیس تشریفات خیالی خود گاداتاس<sup>۵</sup> را فرمانده نیروها می‌خواند، اما نه فرمانده گارد کورش. در میان فهرست فرماندهان سپاه ایران در کتاب گزنفن، گاداتاس نفر آخر است (کورشنه، کتاب ۸، فصل ۳،

۱. درباره این هیئت نگاه کنید:

Gerold Walser, *Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis, Historische Studien über den sogenannten Tributzug an der Apadanatrepp.* (Teheraner Forschungen, vol. II) [Berlin 1966].

2. P. J. Junge, *Klio* 33 [1940] 13-38.

3. F. Justi

4. J. Marquart

5. Gadatas

بند ۱۷). به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که رئیس تشریفات واقعی داریوش و خشیارشا هم از نظر نظامی تقریباً مقام یک ده هزاربد را داشته است، اما او زیر نظر فرمانده گارد ویژه (هزارپیش) انجام وظیفه می‌کرده است.

در هر حال برای این بررسی مهم است که در امپراتوری پارس‌های هخامنشیان هم، نظم و امنیت دربار و تدارک آسایش برای شاه به هنگام نشستن، سواری کردن و برارابه نشستن به رئیس تشریفات مادی سپرده شده بود.

### تأثیرات ایلامی

در طول ۱۵۰ سالی که پارس‌ها در جنوب ایران دست‌نشاندهٔ مادها بودند (۷۰۰-۵۵۳ پیش از میلاد)، نه تنها تأثیرات مادی که در بخش پیش به آن‌ها پرداختیم اعتبار پیدا کرد، بلکه ایلامی‌ها نیز بر پارس‌ها تأثیر گذاشتند. چون پارسهٔ نو روزگاری سرزمینی از امپراتوری ایلام بود. بیش‌تر در انزان یا انشان. احتمالاً پارس‌ها در حدود هفتصد پیش از میلاد به رهبری هخامنش، در حقیقت با پیمان تفاهمی که با ایلام بستند به فارس مهاجرت کردند. پارس‌ها که هنوز در سال ۸۳۵ پیش از میلاد در غرب دریاچهٔ ارومیه سکونت داشتند،<sup>۱</sup> از فشار روزافزون آشوری‌ها، اورارتویی‌ها، مانایی‌ها و شاید حتی قوم خویشاوند ماد، که همچنان دست‌نشانده‌شان باقی ماندند، ناگزیر از ترک منطقه شدند. از سوی دیگر ظاهراً ایلام در آن روزگار به سبب تهدید آشوری‌ها علاقه‌مند به داشتن متحد بود. در هر حال ما پارس‌ها را هم‌پیمان با هومبان - نیمنا، شاه ایلامی، در جنگ با سناخریب (۶۹۱ پیش از میلاد) شاه آشور می‌یابیم.<sup>۲</sup>

خواه پارس‌ها با آرامی به انشان کوچیدند یا به زور، در این‌جا در طول ۱۵۰ سال چنان تحت تأثیر ایلامی‌ها قرار گرفتند که این تأثیر در ساختار فرهنگ هخامنشی نقشی تعیین‌کننده و ماندگار داشت. منشی‌های ایلامی کارهای دیوانی تخت جمشید را هنوز تا زمان اردشیر اول، تا ۴۶۰ پیش از میلاد، به زبان ایلامی در اختیار داشتند. اما سرانجام آرامی‌ها جای ایلامی‌ها را گرفتند. هنگامی که داریوش دستور حک بیانیة پیروزی خود را در صخرهٔ

1. R. M. Boehmer, "Zur Lage von Parsua im 9. Jahrhundert vor Christus", *Berliner Jahrbuch für Vor- und Frühgeschichte* 5 [1965] 187-198.

*Das Reich Elam* [Stuttgart 1964] 124.

۲. برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به کتاب من:

بیستون داد، متن نخستین به زبان ایلامی بود. چون در آن هنگام، ۵۲۰ پیش از میلاد، هنوز خط میخی فارسی باستان وجود نداشت.<sup>۱</sup> اکنون در این جا می‌کوشم به کمک نگاره‌های تخت جمشید از دیگر تأثیرات ایلامی‌ها بر پارس‌های باستان پرده برگیرم.

\*

مدت‌ها بود که پی برده بودیم که در نگاره‌ها لباس پارس‌ها و ایلامی‌ها یکی است. اما برای نخستین بار هانس هاینریش شِدر<sup>۲</sup> دریافت که دیگر پارسی‌ها در نگاره‌ها لباس قدیم ایرانی را بر تن ندارند. «یعنی نیم‌آستین‌دار و شلواری که براننده قومی سوارکار و تیرانداز است، بلکه بالاپوشی بلند و چین‌دار می‌پوشند، که تقریباً لباسی است که از روی الگوی ایلامی دوخته شده است.» به سخن دیگر: پارس‌های هخامنشی لباس قوم غربی ایلام را، به طوری که از شکسته‌بسته‌های لباس شاهنشاه در پاسارگاد برمی‌آید، حداکثر در زمان کورش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰ پیش از میلاد) برای خود برگزیده‌اند. برای نمونه مقایسه لباس ارا به‌ران ایلامی در سمت راست لوح ۲۴ با لباس بلندپایه‌ای پارسی در لوح ۲۵ (قابل تشخیص از کلاه شیاردار هخامنشی) شاهدی خوب برای این برداشت است.

البته اصحاب تخصص هنوز در این باره یک‌صدا نشده‌اند که لباس چین‌دار ایلامی - پارسی از پارچه‌ای یکپارچه بوده است یا از دو تکه درست شده بوده است. هر تسفیلد بر آن بود که این لباس یکپارچه است<sup>۳</sup> و الزر<sup>۴</sup> هم بر این باور بود. گلدمن<sup>۵</sup>

۱. برای آگاهی بیش‌تر در این باره نگاه کنید:

Heinz Luschey, "Studien zu dem Dariusrelief von Bisutun", AMI NF 1 [1968] 63-94; Leo Trümpelmann, "Zur Entstehungsgeschichte des Monumentes Dareios' I. von Bisutun und zur Datierung der Einführung der altpersischen Schrift", *Archäologischer Anzeiger* [1967] 281-298; Walther Hinz, "Die Entstehung der altpersischen Keilschrift", AMI NF 1 [1968] 95-98.

این برداشت را کارل نیلندر نیز به کمک اثری از پاسارگاد تأیید کرد. نیلندر ثابت کرد که فقط متن‌های ایلامی و بابلی در پاسارگاد از کورش است، اما متن فارسی باستان در زمان داریوش اول فراهم آمده است:

Carl Nylander, "Who Wrote the Inscriptions at Pasargadae?", *OrS* 16 [1968] 135-180.

2. Hans Heinrich Schaeder, *Das persische Weltreich* [Breslau], o.J. = [1941] 13-14.

۳. آخرین بار در کتابش:

E. Herzfeld, *Iran in the ancient East* [London/New York 1941] 259: "... the Persian dress, a simple rectangular piece of soft material, ... with a slit for the head."

4. G. Walser, *Die Völkerschaften* [Berlin 1966] 69, n. 5:

«اما من در تخت جمشید نمی‌توانم به دو تکه بودن لباس چین‌دار پارسی برسم.»

5. B. Goldman, "Origin of the Persian Robe", *Iran* 4 [Leiden 1964] 133: "We cannot be sure



لوح ۲۱: گاردی ایلامی، سمت راست پلکان شرقی آپادانا در تخت جمشید.

whether it was a one or two piece garment, a large square of material with hole for the head, or a tailored gown."

نمی‌تواند در این باره تصمیم بگیرد. در عوض آئه ژزه<sup>۱</sup> تأکید زیادی بر دو تکه بودن این لباس چین‌دار دارد. او در نظر خود تنها به تصویر افراد گارد ایلامی در کاخ داریوش در شوش تکیه نمی‌کند، که بر کاشی‌های رنگی نقش بسته‌اند و به وضوح نشان می‌دهند که لباس چین‌دار افراد گارد از دو نوع پارچه دوخته شده‌اند،<sup>۲</sup> بلکه او در برداشت خود بیش‌تر به نتیجه کار استادی خیاط از اوترش<sup>۳</sup> نیز توجه دارد که به سفارش او این لباس را از روی نگاره‌های موجود باز دوخت. پیداست که حق با آئه ژزه است.

با بررسی اصطلاح‌های ایلامی برای لباس در لوح‌های دفتر انبارداری شوش، از حدود ۶۵۰ پیش از میلاد که به فراوانی در دست است، نتیجه می‌گیریم که:

بالاپوش بی‌آستین عادی ایلامی‌ها *tikli* (نویسش *tuk-li*) نامیده می‌شود. در این نبشته‌ها ۲۳۵ بار به این اصطلاح برمی‌خوریم. جامه بعدی که از آن بیش از همه نام برده می‌شود، با بسامد ۱۹۴، *kuktu* (*ku-uk-tu*) است که من برای آن معادل قبا را برمی‌گزینیم. این دو تکه، یعنی *tikli* «بالاپوش» و *kuktu* «قبا»، روی هم (با نشان *tuk* و نویسش *tik*) می‌شود یک دست لباس کامل. برپایه لوح‌های شوش، شش پارسی از انبار شاهی ایلام در شوش خلعت‌های زیر را دریافت کرده‌اند: «پنج قبا، آبی؛ یک قبا، سفید؛ به همراه شش بالاپوش، خاکستری روشن (?)»، روی هم شش دست لباس کامل. به این ترتیب با یک *tikli* پوشش کامل بود. زیرا بر پایه ۴۱ سند از شوش، هربار چنین لباس‌های ساده‌ای داده شده است. اما یک «آقا» بر روی آن یک *kuktu* «قبا» دیگر می‌پوشید. به این ترتیب جامه یک ایلامی مشخص (همین‌گونه یک پارسی مشخص هم) عبارت بود از قبا و بالاپوش. یعنی دو تکه. همان نتیجه‌ای که آئه ژزه گرفته بود.

اصطلاح ایلامی *kuktu* از ریشه *kuk-* «پوشاندن، زیر چتر گرفتن» برای نوعی شنل کوتاه است. به گواهی لوح‌های یادشده از شوش، اگر تعبیر من درست باشد، *kuktu*‌های چین‌دار (*su-un-pa-lak-ki*) کمیاب نبودند. این لباس ممکن است با بالاپوش پارسی در نگاره‌های تخت جمشید بخواند، که آستین‌هایش دارای چین‌های هنرمندانه‌ای است. چین‌هایی که نباید به سبب آویختن آستین بلند در زیر بازو به وجود آمده باشند.

1. Anne Rose, "The Achaemenid Robe", *BiOr* 8 [Leiden 1951] 137-141.

۲. نگاه کنید به تصویر رنگی مقاله من (پس از صفحه ۱۳۶):

W. Hinz, "Persien — Großkönige und Satrapen", *Kulturgeschichte der Welt — Asien, Afrika, Amerika*, herausgegeben von H. Boekhoff und F. Winzer [Braunschweig 1966].

3. Utrecht



لوح ۲۲: به دنبال دوگاردی ایلامی (سمت چپ)، فراش‌بشی مادی با یک فراش مادی.

هنگامی که پارس‌ها کاری خشن (دست و پاگیر) داشتند، این بالاپوش را در می‌آوردند. گزنفن این هنجار را در آنابازیس (کتاب ۱، فصل ۵، بند ۸)، که خود آن را تجربه کرده است، بسیار زیبا گزارش می‌کند. یک بار هنگامی که مزدوران کورش صغیر، که در سال ۴۰۱ پیش از میلاد برای رویارویی با برادرش اردشیر دوم به میدان نبرد می‌تاخت، نتوانستند با شتاب لازم ارابه‌های به گل نشسته را بیرون بکشند، کورش به همراهان پارسی خود اشاره‌ای کرد و «یک یک آن‌ها در هرکجا که بود بالاپوش ارغوانی خود را از تن به‌درآورد». سپس آن‌ها با لباس‌های گران‌بها و شلواری پارسی خود ارابه‌ها را از گل بیرون کشیدند. بالاپوش پارسی را گزنفن «خاندوس» می‌نامد. این واژه، واژه‌ای ایرانی را بازمی‌تاباند.

احتمالاً به فارسی باستان *\*kantuš*<sup>۱</sup> از ریشه *-kan* «انداختن». یعنی «روانداز». همان گونه که ویدنگرن متوجه شده است این واژه در زبان لهستانی به حیات خود ادامه داده است و به صورت *kontusz* در کتاب‌های لغت «بالاپوش قدیم لهستانی با آستین‌های شکاف‌دار» آمده است. مشخصه آستین شکاف‌دار به خوبی با *\*kantuš-kuktu* (ایلامی - پارسی) جور درمی‌آید. آستینی که به پارچه بالاپوش تعلق دارد، روی دست صاحب لباس را می‌پوشاند، اما در زیر بغل و دست باز است و چنین است که چین‌های خوش‌هنگار به وجود می‌آیند. کندیس ایران باستان هم، با وجود ساخته شدنش از ریشه «انداختن»، بر دوش انداخته نمی‌شد. چون در نگاره‌ها در جاهایی که پارس‌ها از روپرو به تصویر کشیده شده‌اند (مثلاً لوح ۲۵)، چنین به نظر می‌رسد که بالاپوش‌ها جفت و بستی، مانند سگک، گیره و تکمه، ندارند. کندیس بیش‌تر سینه و بازوی صاحب خود را به طور کامل می‌پوشاند. پشت این بالاپوش تنها در یک نگاره قابل بازشناسی است. در بیستون و در نگاره پارسی شورش و هیزدانه (لوح ۲۶ آ). کندیس او پشت باز است. نوار پارچه‌هایی که جانشین آستین است، بالا در قسمت گردن به هم می‌رسند. فعلاً نمی‌توان نتیجه گرفت که آیا این لباس در پشت گردن جفت و بستی داشته است که کندن آن را آسان کند، یا نه. و یا این لباس در بالا سوراخی برای عبور سر داشته است.

البته ویدنگرن<sup>۲</sup> و تامپسن<sup>۳</sup> کندیس را نوعی پالتو می‌دانند که در جلو با تکمه یا به کمک یک بند بسته می‌شده است و اغلب با پوست لبه‌دوزی شده بوده است و آستین‌هایش بدون استفاده آویزان بوده‌اند. اما گفتنی است که چنین لباسی پارسی نیست، بلکه به طوری که از نگاره‌ها برمی‌آید لباسی است کاملاً مادی (نگاه کنید به لوح ۳۳، نفر کاملاً سمت راست).

در منابع مکتوب درباره این پالتو یا روانداز به نتایج زیر می‌رسیم:

یولیوس پولوکس<sup>۴</sup> (سده دوم میلادی) در اشاره به لباس‌های ایرانی، از اولین لباسی که یاد می‌کند کندیس است (بعد شلوار و کلاه‌های ایرانی). او ساراپیس را لباس کاملاً مادی

1. Geo Widengren, "Some Remarks on Riding Costume and Articles of dress among Iranian Peoples in Antiquity", *Arctica (Studia Ethnographica Upsaliensia XI)* [Uppsala 1956] 228-276.

به ویژه صفحه ۲۳۷ با پوستن به گئورگ هوزینگ (Georg Hüsing). البته مؤلف همیشه فرقی دقیق میان لباس مادی و ایلامی - پارسی نمی‌گذارد. نیازی هم نیست. چون این دو نوع لباس ربطی به یکدیگر ندارند. همان‌جا، ۲۳۷ f.

3. Georgina Thompson, "Iranian Dress in the Achaemenian Period — Problems Concerning the Kandys and Other Garments", *Iran*, 3 [London 1965] 121-126.

4. Iulius Pollux, *Onomasticon*, VII, 58.



لوح ۲۳. پس از فراش‌های مادی، که آخرین نفرشان چهارپایه سفری شاهنشاه را حمل می‌کند، مهترباشی با هنجار خدمت قرار دارد که او نیز یک مادی است. همه افراد لوح‌های ۲۱ تا ۲۳ در حال ایستاده و بی حرکت به تصویر کشیده شده‌اند.

می‌نامد (VII, 61). این واژه ایرانی در زبان روسی به صورت سارافان برجای مانده است،<sup>۱</sup> که به گواهی لغتنامه‌های قدیم «کت بلند مردانه با برشی خاص»، کمی بعد «لباس بلند زنانه با سوراخ‌هایی در آستین‌ها و کمر بند» بود. به همین شکل ساراپیس هم در خاورمیانه لباسی بود هم برای مردان و هم برای زنان. واژه ساراپیس همان‌گونه که شایل<sup>۲</sup> تشخیص داده است، حتی در لوح‌های شوش از

1. Paul Rost, *Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte* [Berlin 1897] 80.

2. V. Scheil, *Mén.* 9 [Paris 1907] 21.

حدود ۶۵۰ پیش از میلاد با نویسش ایلامی به صورت *sa-har-pi* بیش از بیست بار به چشم می‌خورد. این واژه چهار بار دیگر با نویسش *sa-ar-pi* آمده است، که در این جا سخن از صدها لباس از این نوع می‌رود. در لوح‌های ۱۴ و ۱۱۱ شوش، *sa-har-pi* با تأکید *ma-ag-dab-be-na* شناخته می‌شود. یعنی «به شیوه مادی». این جامه تنها برای استفاده آدمیان نبود، بلکه برای اسب نیز استفاده می‌شد (لوح‌های ۳۴ و ۱۰۰ شوش). حتی به جای پرده‌های کاخ شاهی این بافته‌های مادی کاربرد داشتند (لوح ۱۴ شوش). به این ترتیب *Sarapis* بایستی در مقام پوشش دارای کاربردهای متنوعی بوده باشد.

در روزگار هلنی (روزگار یونانی‌ها) ساراپیس تا غروب آسیای صغیر رخنه کرده بود. دموکریتوس از مردم افسوس در میان لباس‌های «باشکوه»<sup>۱</sup> ایونی‌های‌ها از ساراپیس به رنگ‌های زرد بهی، ارغوانی، سفید و بنفش یاد می‌کند.<sup>۲</sup>

هزیش<sup>۳</sup> مهم‌ترین اشاره به ساراپیس در روزگار هخامنشیان را به ثبت رسانده است. پاره‌هایی که او از پرسیکا<sup>۴</sup> نوشته گتسیاس پزشک یونانی اردشیر دوم نقل کرده است (بنا بر یادآوری دوستانه گئرات زیگلر<sup>۵</sup>) مربوط می‌شود به ملکه مادر پریزاتیس (پریزاد؟) و به لحظه‌ای که او خبر کشته شدن کورش صغیر را دریافت کرد. در این باره گتسیاس در مقام شاهد رویداد ۴۰۱ پیش از میلاد می‌نویسد: «ساراپیس خود را درید، به موهایش جنگ انداخت و فرو ریخت». از این گزارش به وضوح پیداست که ساراپیس جامه‌ای زنانه است. برخلاف این گزارش، «ساراپیس مادها» به گزارش پولوکس<sup>۶</sup> جامه‌ای مردانه است. یعنی «یک کیتون ارغوانی با خط‌های سفید». گزنفن گفته بود که کندیس را بر روی کیتون می‌پوشند. به این ترتیب احتمالاً ساراپیس لباس زیر کندیس بود. منابع موجود ما را به نتیجه‌گیری قطعی نمی‌رسانند. اما من با توجه به همه شواهد و به ویژه دستاوردهای باستان‌شناسی گمان می‌کنم که کندیش نیم‌تنه پارسی برگرفته از ایلامی‌ها بوده است و ساراپیس بالاپوش یا روانداز مادها.

مهم‌ترین تفاوت میان این دو می‌تواند در این باشد که کندیس از پشت باز بوده است و ساراپیس از جلو.

اکنون در بازگشت به جامه‌ای که پارس‌ها در زیر بالاپوش (*\*kantuš*، ایلامی: *kuktu*)

1. Carolus Müller, *Fragmenta Historicorum Graecorum* IV [Paris 1851] 383.

2. Hcsych

3. Felix Jacoby, *Die Fragmente der griechischen Historiker* III [Leiden 1958] 486.

4. Persica

5. Konrat Ziegler

6. Pollux, VII, 61.

می‌پوشیدند و به ایلامی *tikli* نامیده می‌شد، همین‌کندیس یادشده یونانی‌ها (گزنغن، آنا‌بازیس، 8, 5, I) را داریم. واژه پارسی برای لباس زیر هنوز شناخته شده نیست. سپس گزنغن به «شلوارهای رنگارنگ پارس‌ها» نیز اشاره می‌کند. اما شلوار به دست جامه‌ای که عبارت بود از قبا و بالاپوش تعلق ندارد که پارس‌ها برای لباس رسمی خود از ایلامی‌ها برگرفته‌اند. ظاهراً پارس‌های هخامنشی از شلوار فقط به هنگام کار و به هنگام جنگ استفاده می‌کرده‌اند. پیداست که هیچ نگاره‌ای این لباس معمولی پارس‌ها را نشان نمی‌دهد. در لوح‌های شوش از انبار ایلامی‌ها، برخلاف برداشت‌های پیشین، واژه‌ای ایلامی برای «شلوار» به دست نیاوردم، الا «تنکه، شورت» (ایلامی: *zippi*).<sup>۱</sup>

اما مشخص‌ترین لباس، لباس ایلامی-پارسی است. یعنی بدون بالاپوش یا کندیس که در نگاره‌ای (لوح ۲۷) از کاخ اختصاصی داریوش در تخت جمشید به چشم می‌خورد. لباس بر تن پهلوانی است که شیری را مهار کرده است.<sup>۲</sup> در این جا داشتن بالاپوش مانع کار می‌شده است. جامه‌بی آستینی که با دقت پلیسه شده است تا قوزک پا می‌رسد. بخشی از پارچه بلند با کمر بند جمع شده است (در نگاره غیرقابل تشخیص). ران‌ها برهنه هستند. این لباس شلوار ندارد.

ظاهراً پهلوان در زیر این لباس پیراهنی بی آستین پوشیده است. البته اگر خطوطی که در نگاره در ناحیه گردن به چشم می‌خورند متعلق به بخش بالای بالاپوش نباشند. در هر حال در لوح‌های شوش به پیراهن (ایلامی: *likkina*) به اندازه کافی اشاره شده است. ۷۸ بار در برابر ۲۳۵ باری که به بالاپوش برمی‌خوریم. فقط یک سوم دریافت‌کنندگان لباس یک پیراهن هم می‌گرفته‌اند. با توجه به لوح‌ها، بیش‌تر پیراهن‌ها نقش‌های رنگین با سمه‌ای داشته‌اند. بقیه سفید بوده‌اند و به ندرت به رنگ ارغوانی.

پهلوان با این‌که، همان‌گونه که اشاره شد، رانی برهنه دارد، اما کفش هم به پا دارد (لوح ۲۶، چپ). ویژگی کفش پارسی، سه بند با تکمه و در قسمت بالا یک زیانه است. چون افراد گارد ایلامی نیز چنین کفش‌هایی بر پا دارند (لوح ۲۱)، کفش پارسی نیز می‌تواند میراث کوچکی از ایلامی‌ها باشد. البته کفش سه‌بند در نزد ایلامی‌ها (نه در پارسی‌ها) به رخت و لباس درباری تعلق نداشت. در عوض کفش نظامی ایلامی نیم‌چکمه‌ای شش‌بندی بود تا

1. *Festschrift Eilers*, 95.

۲. اشمیت (Erich F. Schmidt) در 136 *Persepolis I* [Chicago 1953] از شاه‌پهلوان صحبت می‌کند و هرتسفلد نیز که نخست گمان می‌کرد نگاره مربوط به شاه باشد، در *Iran in the Ancient East*, 257 نگاره را، چون لباس شاهانه‌ای بر تن ندارد، از آن یک پهلوان می‌داند. البته در این جا منظور کفش و کلاه شاهانه است.

بالای قوزک پا (لوح ۲۸). کفش بی بند و صاف فقط ویژه شاه و ولیعهد بود (لوح ۲۶، راست). در سرپوش پارس ها نیز تأثیر ایلامی ها قابل تشخیص است.

در نگاره نخستین داریوش در بیستون (حدود ۵۲۰ پیش از میلاد)، در سر کمان دار و نیزه دار او نوار تقریباً شش سانتیمتری مزین به گلک های کنده کاری شده به چشم می خورد (لوح ۳۱ آ). این «میترا» صرف نظر از تزیینات، شبیه نوارهای سر هیئت نمایندگی ایلامی در تخت جمشید است (لوح ۲۸). البته این میتراها در پشت سر مجهز به پاپیون هستند. به این ترتیب پیدا است که در سرپوش پارس ها، از ایلامی ها تقلید محض انجام نگرفته است و با حذف پاپیون در پشت سر تغییری در آن داده شده است.

در نگاره های مسطح هخامنشی در تخت جمشید، سرپوش درباری پارس ها، مادها و ایلامی ها با سرپوش نظامی تفاوت آشکاری دارد.

ویژگی لباس درباری همه پارس ها کلاهی صاف است.

ندیمان ساده شاه، مانند افراد گارد و یا خدمتگزاران درباری (مانند حمل کنندگان عودسوز، بادبزن، چتر و یا عطردان و روغن پوست) میتراهایی صاف به بلندی حدود هفت سانتیمتر دارند، که از بالای آن ها موی سر پیدا است (لوح ۲۹).<sup>۱</sup>

پارس های با مقام بالاتر، مانند راهنماهای نجبا در دربار، تیارای صاف و سفت بر سر دارند، که احتمالاً قسمت بالای آن بسته بود (لوح ۳۰). این تیاراها متفاوت بودند. اما اقل از نظر ارتفاع دو برابر تیاراهای ندیمان و افراد گارد دربار بودند. بلندی تیارا که به گواهی نگاره ها تا چهار سانتیمتر می رسند، می توانند گویای مرتبه نجبا باشند.

به همین ترتیب خود شاهنشاه کلاهی دارد با بدنه ای صاف اما باز هم بلندتر، معروف به Kidaris (لوح ۳۱). این کلاه از پارچه ای ارغوانی بود که تزیینی به رنگ سفید داشت.<sup>۲</sup> در روزگار متأخر فرمانروایی هخامنشیان «کلاه عمود بلند» نشان اعتبار شاه بوده است و هر که آن را بر سر می نهاده است، خود را هم طراز با شاه می دانسته است.<sup>۳</sup>

شناسه کلاه نظامی پارس ها، متفاوت از کلاه صاف کارکنان دربار، کلاهی بود از نمذ خشک شیاردار (لوح ۳۲). حداقل بلندی آن دوازده سانتیمتر بود. ارتفاع این کلاه نظامی

۱. جالب توجه است که شاه پهلوان ها هم در کاخ های اختصاصی و در تالار صدستون در تخت جمشید همین میترا را در سر دارند. کارگران پارسی آشپزخانه و جامه دار شاهنشاه، به جای میترا باشلق دارند و با آن جلوی دهان خود را پوشانده اند.

۲. مربوط به داریوش سوم، *purpureum diadema distinctum albo*, Quintus Curtius Rufus, VI, vi, 4.

۳. برای نمونه پسوس ساتراپ بلخ پس از کشتن داریوش سوم، آخرین شاهنشاه هخامنشی (Arrian, *Anabasis*, III, 25)، و یا تریاکسیس (Baryaxis) مادی (همان جا، VI, 29).



لوح ۲۴: رهبر ایلامی ارا به رانان پلکان شرقی آپادانا در تخت جمشید.



لوح ۲۵: نمایندگان نجبای میهمان شاهنشاه در سمت راست نگاره‌های پلکان شرقی آپادانا در تخت جمشید. نجبای پارسی تیارای شیاردار بر سر دارند و نجبای مادی کلاه‌های گرد.



لوح ۲۶: چپ: کفش سه بندی شاه پهلوان - تخت جمشید، تالار صد ستون.  
راست: کفش بی بند داریوش - از نگاره ای از عمارت خزانه تخت جمشید.

شیاردار که ظاهراً بالای آن بسته بوده است، هماهنگ بود با مقام صاحب آن. ظاهراً بلندترین کلاه متعلق به فرماندهان (هزارپدان) گروه های هزارنفری گارد بوده است. شاید شخص میانی لوح ۲۳ یکی از این هزارپدان باشد.

پرسیدنی است که آیا شاه علاوه بر کیداریس، چنین کلاه نظامی نیز داشته است؟ البته به استثنای تجهیزات نبرد مانند کلاه خود. در حالی که داریوش در نخستین نگاره خود در بیستون تاجی کنگره دار بر سر دارد (لوح ۳۱ آ)، دیگر چنین تاجی در نگاره های هخامنشی به چشم نمی خورد. در نگاره آرامگاه در نقش رستم نیز (لوح ۳۴) داریوش کیداریس بر سر دارد. اگرچه امروز این کلاه به سبب آسیب هایی که بدنه صخره از آب و هوا دیده است، مانند یک تاج کنگره دار به نظر می آید. مقایسه با نگاره آرامگاه جانشین داریوش نشان می دهد که همواره کیداریس نقش بسته است.

در مورد مادی ها، کلاه نمادی گرد با نوار آویخته در پشت (لوح ۱۹) به منزله کلاه درباری، متفاوت است از باشلق نظامی با سه فرورفتگی. این باشلق را نه تنها اعضای هیئت نمایندگی مادی (صرف نظر از سرپرستان که کلاه درباری دارد)، بلکه یکایک میهمانان مادی دربار نیز، که در دیواره های سه دروازه به تصویر کشیده شده اند بر سر دارند (لوح ۳۶).

این مادها همیشه در دربار حضور ندارند، بلکه برای جشن می آمدند. از جنگ یا دست کم از بیرون از پایتخت. بارنت<sup>۱</sup> نشان داده است که اصل این کلاه مادی با سه فرورفتگی از اورارتو است.

1. R. D. Barnett, "Persepolis", Iraq 19 [1957] 67.



لوح ۲۶ آ: نگاره داریوش بزرگ در بیستون (۵۲۰ پیش از میلاد). برشی از تصویر ۹ تن شورشی مغلوب. از سمت چپ: مَرتیه (پارسی)، چِستَنخَمَه (آسگرته‌ای)، وَهیزداته (پارسی)، آرَخَه (ارمنی)، فراده (مروی) و سکونخای سکایی. عکس از لئو ترومپلن (۵ آوریل ۱۹۶۴)

\*

کلاه غیرنظامی ایلامی‌ها، همان میترای باریک یادشده با پایبونی در پشت سر بود (لوح ۲۸). اما کلاه نظامی حلقه‌ای بود به شکل طناب پیچ‌خورده (لوح ۲۱). این کلاه را هرتسفلد به درستی با عقال بدوی‌ها مقایسه کرده است.<sup>۱</sup>

اکنون بپردازیم به تسلیحات پارس‌های دوره هخامنشی. در تخت جمشید اجازه حمل سپر تنها با پارس‌هاست (لوح ۳۲). طبیعی است که مادها و ایلامی‌ها از این سلاح دفاعی استفاده می‌کرده‌اند، اما قطعاً کاربرد آن را پارس‌ها از آنان فرا نگرفته‌اند. علاوه بر سپر، نیزه بلند شاخص پارس‌هاست (لوح ۳۷). افراد گارد مادی و ایلامی نیز نیزه حمل می‌کردند، اما این سلاح باید که سلاح عادی ایرانی بوده باشد. نیزه ایلامی نیست. واژه ایلامی برای نیزه

1. E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East* [London/New York 1941] 271.



لوح ۲۷: شاه پهلوان با بالاپوش ایلامی - پارسی  
بی آستین چین دار. نگاره از کاخ اختصاصی داریوش  
در تخت جمشید. امروز در تهران در موزه آثار ملی.

*sirum* است و تنها در نبشته‌های  
داریوش به آن برمی‌خوریم. در منابع  
خاص ایلامی‌ها به این واژه  
بر نمی‌خوریم.

اما وضعیت دشنه چگونه است که  
آن را همه نجای پارسی در زیر کمر بند  
خود دارند (لوح‌های ۲۵ و ۳۰) و ظاهراً  
متعلق به گارد پارسی بوده است که در  
نگاره‌های آن‌ها به سبب از پهللو بودن  
تصویر به چشم نمی‌آید؟ والزر از «دشنه  
کوتاه پارسی» یا «شمشیرهای کوتاه  
پارسی» سخن به میان می‌آورد.<sup>۱</sup>  
اشمیت هم این سلاح را «دشنه‌هایی از  
نوع پارسی» می‌داند.<sup>۲</sup> اما جالب است  
که هدایت‌کننده ایلامی ارابه و کسی که  
تخت شاه را [همراه دیگران] حمل  
می‌کند نیز چنین دشنه‌ای را در زیر  
کمر بند خود دارند. این موضوع برای  
پی بردن به کجایی این دشنه تعیین‌کننده  
است و در بررسی‌های من در تخت  
جمشید مانفرد راین (از ماینز)<sup>۳</sup> توجه  
داد: درست هیئت نمایندگی ایلام  
(لوح‌های ۲۸ و ۳۵) در میان هدایای  
خود دشنه‌ای دارد با غلاف غریب  
شیاردار. نتیجه غیرقابل انکار است: این  
سلاح از ایلام می‌آید و پارس‌ها - و در  
میان قوم‌های ایرانی فقط پارس‌ها -  
دشنه را از ایلامی‌ها گرفته‌اند.

1. *Völkerschaften* 69, 72.

2. *Persepolis*, I, 85.

3. Manfred Rein (Mainz)



لوح ۲۸: هیئت نمایندگی ایلام در نگاره پلکان شرقی آپادانا.  
سمت راست راهنمای دبوس دار مادی.

کمان و ترکش را نیز پارس‌ها از ایلامی‌ها گرفته‌اند. اما نه مانند دشنه کاملاً. حقیقت این است که پارس‌های هخامنشی دو نوع تیر و کمان داشتند. میراث کهن ایرانی و ایلامی.

کمان ایرانی در درون کماندانی حمل می‌شد که همزمان ترکش هم بود و از سمت چپ کمر بند آویخته می‌شد (لوح‌های ۲۵ و ۳۷). در نگاره‌های تخت جمشید این سلاح را بیش‌تر نجبای مادی به همراه دارند، اما تک و توک نجبای پارسی نیز چنین وضعیتی دارند. رهبر هیئت نمایندگی سکاها (نگاه کنید به فصل بعد) نیز کمان ترکشی با خود حمل می‌کند. هومیر این کمان را گوریوس (Goryios) می‌نامد، که بنویست آن را واژه‌ای سکایی می‌داند.<sup>۱</sup> گوریوس یا «تیرکمان» با آکیناکه تقویت می‌شود، که در سمت راست از کمر بند

1. E. Benveniste, "Relations lexicales entre la Perse et la Grèce ancienne", *La Persia e il mondo greco-romano. Accademia Nazionale dei Lincei*, Nr. 76 [Rom 1966] 481.

آویخته و به شلوار بسته می‌شد و شمشیر کوتاه معمول ایرانی بود - هر دو سلاح ویژه سوارکاران بود.<sup>۱</sup>

در نگاره‌ها همواره کمان ایرانی در ترکش پنهان است. فقط گوشه‌ای از آن در قسمت بالای پشت دیده می‌شود. اما همین گوشه پیدا برای آن شناسه خوبی است. ساختار ماریچی کمان ایرانی به گونه‌ای است که فضای بازگردی را به وجود می‌آورد (لوح ۳۳). جالب توجه است که در نخستین نگاره داریوش در بیستون، کمان‌دار او به جای گوربتوس، کمانی در دست چپ دارد که انتهای آن به منقار اردک پایان می‌یابد و از بندی که کمان را بر شانه راست دارد ترکشی آویخته است با شرابه‌هایی غیر معمول و در قسمت بالای آن انتهای تیرها به چشم می‌خورند<sup>۲</sup> (لوح ۳۱ آ).

این تجهیزات، کمان اردک‌منقاری و ترکش شرابه‌دار را، نه تنها همه افراد گارد پارسی تخت جمشید (لوح ۳۷)، بلکه افراد گارد ایلامی در نگاره کاشی شوش نیز دارند. با نگاهی دوباره به این کمان به اصطلاح اردک‌منقاری می‌بینیم که این کمان - مانند دشنه‌های یادشده - در میان هدیه‌های هیئت نمایندگی ایلام قرار دارند (لوح ۳۶ آ). ناگزیر از این نتیجه‌گیری می‌شود که سلاح تیر و کمان (که جدا از هم حمل می‌شوند) نیز از ایلامی‌ها گرفته شده است.

با توجه به شرابه‌های غریب ترکش و چفت و بست هنرمندانه دریچه آن (لوح ۳۷)، این نتیجه‌گیری هیچ مانعی بر سر راه ندارد. چون ترکش‌های گارد پارسی کاملاً با ترکش‌های گارد ایلامی در شوش مطابقت می‌کنند. چون نگاره‌های شوش رنگی تهیه شده‌اند، جزئیاتی را نمایان می‌کنند که سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. مثلاً در نگاره‌های رنگی شوش، حتی پوست غزالی که با آن ترکش را روکش کرده‌اند، به گونه‌ای کاملاً طبیعی قابل تشخیص است.<sup>۳</sup> منابع محلی از سده هفتم پیش از میلاد به این پوست غزال ترکش‌های ایلامی اشاره می‌کنند.

1. H. H. Von der Osten, *Die Welt der Perser* [Stuttgart 1956] 91.

۲. درباره نگاره بیستون یک بار دیگر مراجعه به مقاله یادشده هاینز لوشای را یادآوری می‌کنم. کمان‌های اردک‌منقاری در آشور نیز وجود داشته است. اما ظاهراً بزرگ‌تر از ایلام. برای تصویرها نگاه کنید:

R. D. Barnett, *Assyrische Palastreliefs* [Prag o. J. = 1960].

برای نمونه لوح‌های ۸۴ و ۹۷ (آشوربانیپال). البته ترکش‌های آشوری کاملاً متفاوت هستند از ترکش‌های ایلام. مثلاً لوح ۸۲.

۳. برای عکس‌های رنگی مرغوب نگاه کنید:

André Parrot, *Assur* [München 1961] 199.



لوح ۲۹: نیزه‌دار و زغال‌دار (برای عودسوز) داریوش در بخش جنوبی عمارت خزانه تخت جمشید. امروز در موزه ملی.



لوح ۳۰: یکی از نجیب‌زادگان پارسی (راست) در نگاره هیئت‌های نمایندگی در پلکان شرقی آپادانا در حال هدایت هیئت هندی. در سمت چپ رهبر هیئت.



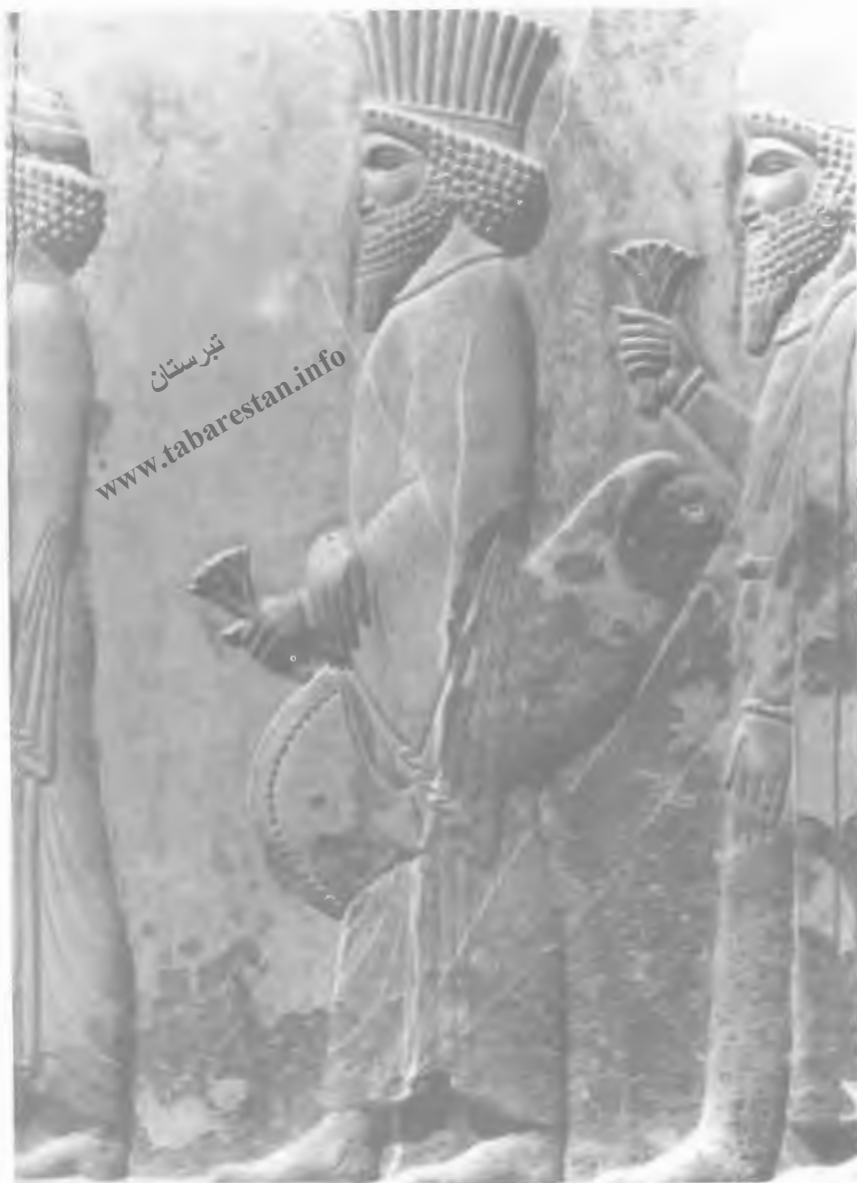
لوح ۳۱: داریوش بزرگ با دبوس و گل انار [پیش‌تر نیلوفر]. داریوش کیداریس بر سر دارد. از نگاره‌ای که در بخش شمالی عمارت خزانه تخت جمشید به دست آمده است.



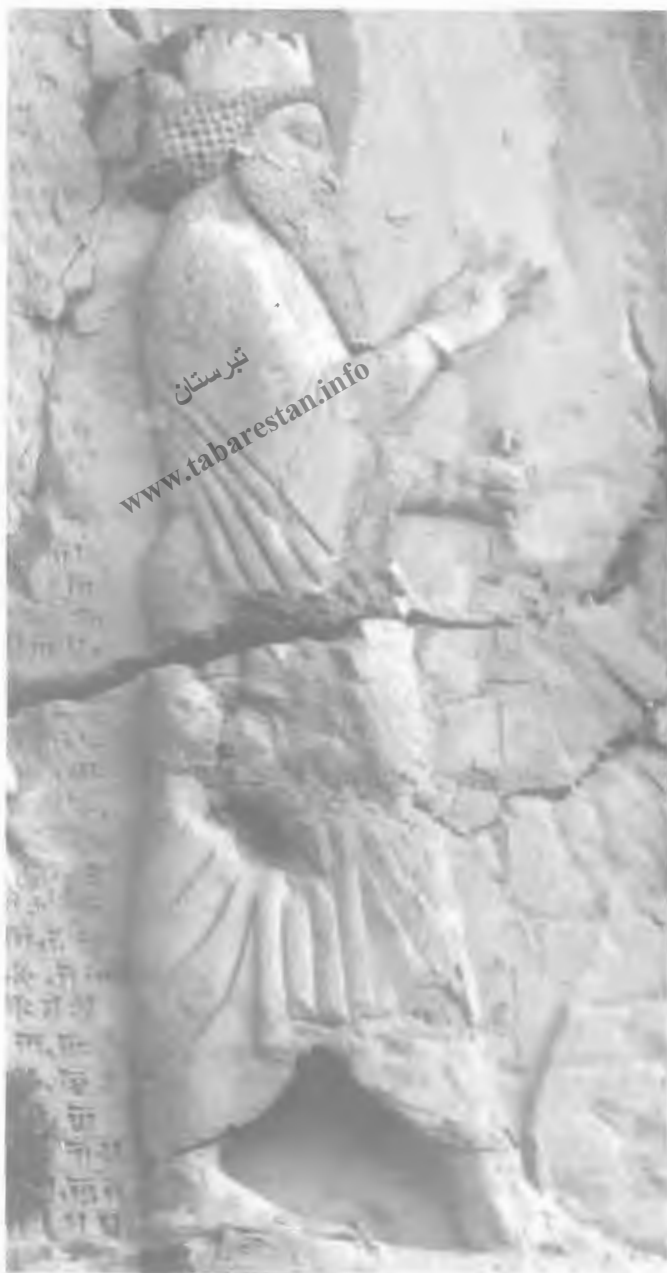
لوح ۳۱ آ: داریوش در سمت چپ نگاره بیستون. شاهنشاه با پای چپ خود روی گئوماته مغ که با حالت التماس بر زمین افتاده است. گئوماته خود را پسر کوچک تر کورش بزرگ خوانده بود و داریوش به کمک شش تن از یارانش در روز ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از میلاد بر او چیره شده بود. در پشت سر شاهنشاه کماندار او (احتمالاً ویندقرنا) و در پشت کماندار گئوتبروه (گوبریاس) قرار دارند.  
عکس از لئو ترومپلمن، ۶ آوریل ۱۹۶۴



لوح ۳۲: نگاره یکی از اعضای پارسی گارد با سپر. نمای پلکان شرقی آپادانا.



لوح ۳۳: برشی از نگاره پلکان شرقی آپادانا (ردیف میانی). در سمت چپ: یکی از افراد گارد ایلامی، در میان: افسر بلندپایه پارسی (هزارپد؟)، در سمت راست: یک افسر بلندپایه مادی.



لوح ۳۴: نگاره داریوش در آرامگاه او در نقش رستم. در پشت سر داریوش نبشته آرامگاه به خط میخی فارسی باستان دیده می‌شود.



لوح ۳۵: نگاره عضوی از هیئت نمایندگی ایلام. سمت چپ پلکان شرقی آپادانا.

به طوری که بُرک<sup>۱</sup> در سال ۱۹۱۲ دریافت و یوسفاف<sup>۲</sup> تأیید کرد، واژه ایلامی برای ترکش، *apt* با نویسه *ap-ti* است. واژه فارسی باستان برای ترکش با گوریتوس هیچ‌گونه خویشاوندی ندارد. این واژه در فارسی باستان، در نبشته مربوط به اسلحه‌دار داریوش در آرامگاه او در نقش رستم، *isvā* است و به صورت *isuvām* نوشته می‌شود (مفعول بی‌واسطه، مفرد، مؤنث).<sup>۳</sup> در لوح‌های انبار ایلامی در شوش از سال حدود ۶۵۰ پیش از میلاد، از «ترکش از پوست غزال، پشم و نمد» یاد می‌شود.<sup>۴</sup> در این منابع به کمان با توجه خاصی اشاره می‌شود. کمان‌ها عمدتاً از برنز و گاهی از آهن ساخته می‌شدند. اما از مواد دیگری هم کمان ساخته می‌شد، که ترجمه نام ایلامی آن‌ها فعلاً مقدور نیست.

داریوش با این کمان‌های ایلامی به اصطلاح اردک‌منقاری و ترکش‌های پوست غزالی همه افراد گارد خود را مسلح کرده بود. فقط افسرها مستثنی بودند. این‌ها مجهز به کمان ایرانی گوریتوس بودند. ظاهراً خود داریوش همه سلاح‌های میراث ایران کهن و سلاح‌های تازه برگرفته از ایلامی‌ها را به کار می‌گرفت. هم در آغاز حکومت، در نگاره بیستون که کمان‌دار هنوز پارسی است سلاح‌های ایلامی شاهنشاه را حمل می‌کند (لوح ۳۱ آ) و هم بعدها وقتی که اسپچناه مادی به مقام سلاح‌دار منصوب شد، همان‌گونه که از نگاره‌های خزانه و آرامگاه پیداست، همه سلاح‌های موجود زرادخانه ایرانی را، یعنی گوریتوس، آکیناکیه و تبرزین را برای شاهنشاه به همراه داشت. با این همه داریوش اجازه می‌داد که او را فقط با کمان ایلامی به تصویر بکشند (لوح‌های ۳۱ آ و ۳۴).

باقی می‌ماند اصلیت ارابه‌های جنگی شاهنشاه و ولیعهد او. این ارابه‌ها در نگاره‌های تخت جمشید نه تنها به وسیله یک ایلامی هدایت می‌شوند که بالاتر به آن اشاره کردیم، بلکه به وسیله ارابه‌ران‌های ایلامی نیز رانده می‌شوند (لوح‌های ۳۸ آ و ب). به این ترتیب پیداست که تأثیر ایلامی‌ها در فن ارابه نیز تعیین‌کننده بوده است.

\*

1. F. Bork, OLZ 15 [1912] Sp. 68.

بُرک در این جا  $h.ap-te-e = apt.e$  را در سنگ‌نبشته DNd2 به درستی «ترکش او» ترجمه کرد.

2. Ju. B. Jusifov, *Vestnik Drevnej Istorii* Nr. 85 [Moskau/Leningrad 1963] 241.

۳. نگاه کنید: فصل ۲، مطلب مربوط به واژه فارسی باستان *tanvant* «کمان».

4. *ap-ti MAŠ.KAK.lg.na tuk-na da-bar-ri-um-na*

نگاه کنید به مقاله من در:

*Festschrift W. Eilers* [Wiesbaden 1967] 94.



لوح ۳۶: نجیب‌زاده میهمان مادی با کلاه نمدی. جناح غربی پلکان اصلی سه دروازه.

چکیده کار چنین است: جامه درباری پارس‌ها در روزگار هخامنشیان در سه پارچه قبا، بالاپوش و کفش سه‌بندی از ایلام گرفته شده است. در کلاه پارسی تأثیر ایلامی قابل اثبات است. از تجهیزات، دشنه (اکیناکه) که همه پارس‌ها آن را داشتند، سلاح‌های گارد پارسی، کمان و ترکش و همچنین ارابه‌های جنگی شاهی ایلامی بودند.



لوح ۳۶ آ: عضو هیئت نمایندگی ایلام با کمان. سمت چپ پلکان شرقی آپادانا.



لوچ ۳۷: افراد گارد دیوار شرقی سه دروازه. سمت چپ: مادی، سمت راست: پارسی.



لوح ۳۸ آ: ارباب جنگی داریوش با اربابان ایلامی. سمت راست پلکان شرقی آپادانا.



لوح ۳۸ ب: ارباب جنگی لابد و لیمهد (خشیارشا) با اربابان ایلامی.  
سمت راست پلکان شرقی آپادانا.



لوح ۳۹: برشی از آرامگاه خشیارشا در نقش رستم. سمت چپ، نفر میانی: اسلحه‌دار شاه، یک مادی. بالا و پایین: دو نیزه‌دار پارسی. حمل‌کنندگان تخت شاهی، ردیف بالا، از چپ به راست: پارسی، مادی، ایلامی. ردیف پایین، از چپ به راست: بیرون از پایه تخت: مکرانی، سکایی خودتیز، بابلی، سوری.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



## هیئت‌های نمایندگی در نگاره‌های تخت جمشید

از هنگامی که ارنست هرتسفلد در سال ۱۹۳۲ پلکان شرقی آپادانا را از زیر آوار خاک بیرون آورده است، دانشمندان زیادی کوشیده‌اند ۲۳ هیئت نمایندگی نگاره‌ها را بازشناسی کنند. غیر از هرتسفلد،<sup>۱</sup> اریش اشمیت،<sup>۲</sup> پتر یولیوس یونگه،<sup>۳</sup> بارنت<sup>۴</sup> و سرانجام والزر.<sup>۵</sup> کتاب والزر هیئت‌های نمایندگی در نگاره‌های تخت جمشید که در سال ۱۹۶۶ منتشر شد، تحقیقات انجام شده تا زمان خود را به وضوح در بر می‌گرفت.

امروز هیئت‌های نمایندگی شناخته شده کم نیستند، اما بر سر نکته‌های مهم چندی هنوز ابهام وجود دارد. همچنین هنوز من در مواردی چند که میان دانشمندان اتفاق نظر وجود دارد، نتایج به دست آمده را قانع‌کننده نمی‌بینم. از این روی می‌خواهم هم‌اکنون برداشت‌های خود را درباره هیئت‌های نگاره‌های پلکان‌های آپادانا، سه دروازه و دیواره درهای تالار صد ستون در این جا بیاورم.

علاوه بر منابعی که پیشینیان من در اختیار داشتند، من از عکس‌های تازه‌ای از حاملان تخت شاهی خشیارشا در آرامگاه او در نقش رستم و همچنین آرامگاه اردشیر دوم، به اصطلاح آرامگاه جنوبی<sup>۶</sup> در تخت جمشید استفاده می‌کنم. عکس‌های آرامگاه خشیارشا را

1. Ernst Herzfeld

2. Erich F. Schmidt

3. Peter Julius Junge

4. R. D. Barnett

5. Gerold Walser

۶. در نقش رستم، تنها آرامگاه داریوش بزرگ (آرامگاه سوم از چپ) نبشته‌ای برای حاملان تخت شاهی دارد. این آرامگاه نخستین آرامگاهی است که در این جا ساخته شده است. دو آرامگاه دیگر در صخره شرقی مجموعه تخت جمشید باید که از آن اردشیر دوم و سوم هخامنشی باشند. چون آرامگاه جنوبی دارای نبشته است، گمان می‌کنم از آن نخستین اردشیری باشد که در این جا آرمیده بوده است، یعنی اردشیر دوم.

خودم گرفته‌ام.<sup>۱</sup> عکس‌های آرامگاه جنوبی را جوزپه تیلیا<sup>۲</sup> (از تخت جمشید) لطف کرد و در اختیار من گذاشت. البته این عکس‌ها فقط شامل ردیف پایین حاملان تخت شاهی می‌شد. چون داریستی که برپا شده بود، از ارتفاع کافی برخوردار نبوده است. علاوه بر این، هدف اصلی این عکس‌ها بیشتر ترنشته سه زبانه آرامگاه بود.<sup>۳</sup> احتمالاً جلد سوم کتاب تخت جمشید که از ارایش اشمیت به یادگار مانده است، بتواند چگونگی هیئت‌های نمایندگی را به‌طور تعیین‌کننده‌ای روشن کند. در حال حاضر ناگزیریم با منابعی که در دست داریم کنار بیایم.

من در بازشناسی هیئت‌های نمایندگی در سه دروازه و تالار صد ستون از والزر و به این ترتیب در حقیقت از ارایش اشمیت پیروی می‌کنم.

\*

درباره نماینده‌های ۱ و ۲ (مادها و ایلامی‌ها) مشکلی نداریم. عملاً هیئت ۳ (ارمنی‌ها) هم همین طور. با هیئت شماره ۴ دشواری کار آغاز می‌شود.

بیشتر دانشمندان<sup>۴</sup> برآنند که هیئت ۴ آریاها هستند. نظر هرتسفلد بر آراخوزیایی‌ها بود. اما هر دو قوم در نگاره آرامگاه، آن‌جا که با نبشته‌ای مشخص شده‌اند، شلوارهایی برپا دارند که بر روی چکمه‌ها شکم داده‌اند. در صورتی که این ویژگی در هیئت ۴ به چشم نمی‌خورد. در مقایسه با این ویژگی، این‌که افراد این هیئت باشلق برسر دارند و آریاها و آراخوزیایی‌ها در نگاره آرامگاه چنین باشلقی را ندارند، خالی از اهمیت است. هیئت‌های نمایندگی در نگاره، گاه کلاه قومی خود را دارند و گاه باشلق که مناسب باد بیابان است و این شیوه می‌تواند با نیاز واقعی هماهنگ باشد.

بنابراین برای هیئت ۴، نیم‌چکمه بر روی شلوار مادی و نیم‌تنه‌ای که تقریباً به زیر زانو می‌رسد، شاخص است. جامه‌ای این چنین در نگاره آرامگاه فقط بر تن یکی از حاملان

۱. البته لوح‌های ۳۹ و ۴۰ به اندازه کافی واضح نیستند، تا بتوان جزئیاتی را تشخیص داد که حتی در محل نمی‌توان دیدشان.

2. Giuseppe Tilia

۳. دیویس در مقاله خود از این نبشته تنها متن فارسی باستان را آورده بود:

A. W. Davis, "An Achaemenian Tomp. Inscription at Persepolis" [JRS 1932, 373-377].

۴. در کتاب والزر (صفحه ۱۰۲) جمع‌بندی شفافی از نظریات دانشمندان مختلف شده است.



لوح ۴۰: حاملان تخت شاهی خشیارشا در آرامگاه او در نقش رستم. ردیف بالا از چپ: پارسی (که نیمی از او پیداست)، مادی، ایلامی، پارتی، آریایی، بلخی، سغدی، خوارزمی، درنگی، آراخوزیایی. ردیف پایین: سکایی خودتیز، بابلی، سوری، عرب، مصری، ارمنی، کاپادوکیایی، لیدیایی، ایونیایی، سکایی پوتی.

تخت شاهی به چشم می‌خورد - و نه در همه آرامگاه‌ها. این موضوع، بازشناسی هیئت شماره ۴ را به گمراهی کشانده است. منظور حامل شماره ۴ تخت شاهی است. یعنی پارتی. با وجود اثر باد و باران، نیم‌چکمه پارتی‌ها در آرامگاه خشیارشا قابل تشخیص است (لوح ۴۰). ارنست هرتسفلد در طرح<sup>۱</sup> خود این چکمه را با وضوح کامل کشیده است. برای آرامگاه‌های ۱ (داریوش دوم) و ۶ (آرامگاه شمالی، یعنی آرامگاه اردشیر سوم). همین طور برای آرامگاهی که او به سهو در نقش رستم از آن نام نبرده است. احتمالاً برای آرامگاه خشیارشا. اما او در ارتباط با آرامگاه ۵ (آرامگاه جنوبی، یعنی آرامگاه اردشیر دوم) تأکید کرده است که «چکمه‌ای ندارد». این ناهماهنگی در کفش مصداقی است بر این‌که در نگاره‌های کاخ‌های تخت جمشید، حامل شماره ۱۵ تخت چکمه‌ای ندارد، با این همه او

1. Friedrich Sarre/ Ernst Herzfeld, *Iranische Felsreliefs* [Berlin 1910] 35.

منظور فردی است که در این‌جا به نادرست Haraiva (هراتی، آریایی) آمده است که در حقیقت بایستی در نوشته مربوط، Parthava (پارتی) نوشته می‌شده است. همچنین نگاه کنید همان‌جا، 251.

پارتی است. چنین پیداست که پارتی‌ها شلوار مادی خود را گاهی با چکمه نیم‌شلواری (شلوار کوتاه) و گاهی بر روی چکمه می‌پوشیدند. هنگامی که باشلق بر سر نداشتند، نواری بر پیرامون سر می‌بستند. ریششان بلند بود و آرایشی مستطیل شکل داشت. به این ترتیب هیئت نمایندگی شماره ۴، به احتمال بسیار زیاد، هیئت پارتی است.<sup>۱</sup>

هیئت نمایندگی ۵ از سوی همه محققان هیئت بابلی شناخته شده است. شناسه جامه بابلی‌ها کلاه زنگوله‌ای آنهاست که از پشت آن منگوله‌ای بلند آویزان است. در آرامگاه جنوبی حتی دو منگوله قابل بازشناسی است (لوح ۴۱، پایین و لوح ۴۲، بالا).

\*

هیئت شماره ۶ را همه سوری خوانده‌اند. به استغناي بارنت که این هیئت را لیدیایی دانسته است<sup>۲</sup> و حق با اوست.

شناسه لیدیایی، موی بافته بلند است که از پشت گوش به روی استخوان ترقوه آویزان است. این زلف در آرامگاه خشیارشا در حامل شماره ۲۲ تخت دیده می‌شود - یعنی لیدیایی - بی هیچ مانعی قابل بازشناسی (لوح ۴۰).

در عوض، سوری (حامل شماره ۱۷ تخت شاهی در نگاره آرامگاه)، به طوری که لوح ۴۲ نشان می‌دهد، یک میترا بر سر دارد. اما اعضای هیئت شماره ۶، یا عرق‌چین‌مانندی عجیب و بلند و خیلی متمایل به پشت سر دارند (همچنین حامل شماره ۶ تخت در کاخ) یا اصلاً کلاهی بر سر ندارند. در هر حال این هیئت میترا یا سرپوشی ندارد. از سوی دیگر حامل لیدیایی تخت شاهی در آرامگاه، شماره ۲۲ (لوح ۴۵)، هم بدون سرپوش است. متأسفانه در عکس زلف او پیدا نیست. اما زلف او، به طوری که اشاره کردیم، در لیدیایی آرامگاه خشیارشا (شماره ۲۲) پیداست. اریش اشمیت،<sup>۳</sup> البته بی آن‌که نتیجه‌ای از امکان موجود بگیرد، با تأکید به وجود این زلف اشاره کرده است. والزر<sup>۴</sup> نیز در این باره، با این بهانه که پس از انتشار جلد سوم تخت جمشید می‌توان به نتیجه رسید، سکوت کرده است. او می‌گوید، خود در نقش رستم با دوربین نتوانست زلف پشت گوش را ببیند. با این همه چنین زلفی وجود دارد: در عکسی که من گرفته‌ام (لوح ۴۰) چنین زلفی کاملاً پیداست.

۱. به این ترتیب آن‌جا که در کتابم زرتشت (Zarathustra [Stuttgart 1961] 248) پیشنهاد کرده‌ام که هیئت ۴ را خوارزمی‌ها و هیئت ۱۷ را پارت‌ها بدانیم، قابل دفاع نیست و از آن عدول می‌کنم.

2. R. D. Barnett, "Persepolis", *Iraq* 19 [1957] 68-69.

3. Erich F. Schmidt, *Persepolis*, [Chicago 1953] 85, Anm. 123.

4. G. Walser, *Völkerschaften*, 79, Anm. 34a.

به این ترتیب هیئت شماره ۶، همان گونه که بارتنت تشخیص داده بود، هیئت لیدیایی است.

\*

بنابر برداشت بیش‌تر دانشمندان، هیئت شماره ۷ آراخوزیایی است. به گمان هرتسفلد آریایی. والزر در گزیدن یکی از این دو قوم مردد است. امکان انتخاب نمی‌تواند میان آراخوزیایی‌ها و آریاها باشد، بلکه حداکثر آراخوزیایی‌ها و درنگی‌ها (زرنگی‌ها). چون در نگاره آرامگاه، نیم شلوارهای عجیب، چسبان یا گله‌گشاد بر روی چکمه‌های بلند با چفت و بست و بند زانو، ویژه آراخوزیایی‌ها و درنگی‌هاست (شماره‌های ۹ و ۱۰). در حالی که آریاها (شماره ۵) بند زانو ندارند، بلکه چکمه‌هایی دارند با نوکی اندکی سربالا.

اینک تصمیم در این باره که آراخوزیایی مطرح است یا درنگی از این روی دشوار است که در نگاره آرامگاه، نمایندگان هر دو یک نوع لباس برتن دارند. حالا چون ساتراپی آراخوزیا بزرگ‌تر بود، شماره ۷ را آراخوزی می‌آورم، اما امکان درنگی بودن آن را باز نگه می‌دارم.

\*

از زمان هرتسفلد، با این‌که کیلیکیه در هیچ نبشته هخامنشی نیامده است و نگاره هیچ آرامگاهی تصویری از کیلیکیه‌ای نیاورده است، شماره ۸ را کیلیکیه‌ای گفته‌اند. تنها بارتنت<sup>۱</sup> برداشت هرتسفلد را رد می‌کند و شماره ۸ را سغدی می‌نامد. البته در این جا اشتباه بارتنت در این است که رونبشت‌های هرتسفلد را بازخوانی نکرده است. در رونبشت هرتسفلد این به اصطلاح سغدی در حقیقت یک بلخی است. فقط این بلخی (در آرامگاه حامل شماره ۶ تخت)، در مقایسه با اعضای هیئت شماره ۸، سر و موئی کاملاً متفاوت دارد.

تعیین‌کننده‌ترین شناسه اعضای هیئت ۸ (با دو قوچ سرمست) کفش آن‌هاست. اعضای این هیئت نیم چکمه‌ای به پا دارند که در جلو، بالای قوزک پا، بندی هنرمندانه دارد. در نگاره آرامگاه تنها یک نفر این کفش کاملاً مشخص را بر پا دارد: شماره ۱۷، مرد سوری (لوح ۴۰). با این کفش یک بار دیگر در نگاره تالار تخت در پای حاملان تخت، شماره ۸، روبرو

1. R. D. Barnett, "Persepolis", *Iraq* 19 [1957] 68-69.

می‌شویم که سوری شناخته شده است. و به طور غافل‌گیرکننده‌ای در بیستون. در آن‌جا این چکمه استثنایی را نیدیتو - بل و آرخته ارمنی که هردو خود را نبوکدنزار پسر نبونید خوانده بودند و داریوش بر آنان چیره شد و اعدامشان کرد، بر پا دارند.<sup>۱</sup> به این ترتیب هردو شاه دروغین بابلی‌ها کفش سوری پوشیده‌اند، که با این‌که از آشور تأثیر پذیرفته است، در حقیقت به هیچ وجه آشوری نیستند: آشوری‌ها، مثلاً آشوربانیپال، نه صندل به پا می‌کنند و نه چکمه بلندی که در طول تمام قسمت جلو بند داشته باشد.<sup>۲</sup>

سرپوش هیئت شماره ۸ متریایی است سه‌گوش. در حاملان شماره ۸ تخت در کاخ نیز چنین است. در مقابل، در نگاره آرامگاه تنها یک متریای ساده آمده است (لوح ۴۲، پایین). اما برای بازشناسی، کفشی تعیین‌کننده است که در نگاره آرامگاه متوجه آن نشده است. به این ترتیب من هیئت شماره ۸ را سوری می‌دانم.

\*

هیئت شماره ۹ را، بیش‌تر به سبب سنجاق شل نماینده این هیئت، با گمانی در مرز حقیقت کاپادوکیه‌ای دانسته‌اند.<sup>۳</sup> در نگاره کاخ نیز، شماره ۹ در مقام کاپادوکیه‌ای سنجاق دارد.

\*

بازشناسی هیئت مصری (شماره ۱۰) کاملاً قطعی است (لوح ۴۳، پایین).

\*

والزر که در مورد هیئت ۱۱ تنها به سکایی به طور عام رسیده است، می‌نویسد: این هیئت را باید «به خاطر کلاه مشخص آشنایشان سکایی بشناسیم. اما این که کدام قبیله سکایی، برداشت‌ها متفاوت هستند. یونگه و پس از او اشمیت این گروه را *Saka tigrachauda*

1. Heinz Luschey, "Studien zum Dariusrelief in Bisutun", AMI NF 1 [Berlin 1968] 76.

۲. به گواهی نگاره‌های آشوری. مثلاً لوح ۸۳ در کتاب بارت:

R. D. Barnett, *Assyrische Palastreliefs*, [Prag o. J. = 1960].

3. Kurt Bittel, "Fibeln in Persepolis", *Vorderasiatische Archäologie*, Festschrift Anton Moortgat [Berlin 1964] 39-41.

در تخت جمشید، جز کاپادوکیه‌ای، تنها یکی از حاملان تخت سنجاق دارد. شماره ۲۳ «که معمولاً سکایی دانسته می‌شود». اما این شخص بدون بروبرگرد یک تراکیه‌ای است. لباس او با لباس هیئت ۱۹ کاملاً برابر است. برای بازشناسی، نیم‌چکمه از اهمیت زیادی برخوردار است. هیچ سکایی با ساق برهنه چکمه به پا ندارد. بلکه همواره جوراب‌شلواری بلند چرمی پوشیده است.

«سکایی خودتیز» از ترکستان می‌دانند. در حالی که هرتسفلد آن‌ها را سکا‌های اروپایی می‌شناسد.<sup>۱</sup>

هرتسفلد چنین نتیجه گرفته بود که موضوع مربوط است به *Sakā tayaīy paradraya* = سکا‌های آن سوی دریا [ی سیاه]. چون لباس اینان با لباس سکونخا در نگاره بیستون داریوش برابر است. جنگ با سکونخا که در ستون پنجم سنگ‌نبشته بیستون (فقط متن فارسی باستان) گزارش می‌شود را هرتسفلد مربوط به سکا‌های پیرامون دریای سیاه در حدود ۵۱۲ پیش از میلاد می‌داند.<sup>۲</sup> در صورتی که از ستون پنجم سنگ‌نبشته بیستون به آشکاری درمی‌یابیم که جنگ داریوش در سال سوم سلطنتش (۵۱۹ پیش از میلاد) روی داد<sup>۳</sup> و این جنگ نه با سکا‌های پوتی، بلکه با سکا‌های خودتیز بود.<sup>۴</sup> بنابراین کوچک‌ترین تردیدی وجود ندارد که هیئت شماره ۱۱، هیئت سکا‌های خودتیز است. نگاره‌ها نشان می‌دهند که کلاه تیز منگوله‌ای بلند داشته است که صاحب کلاه، یا از آن برای پوشاندن گردن خود استفاده می‌کرده است و یا به دور کلاه می‌پیچیده است. این موضوع به وضوح از نگاره سکونخا در بیستون پیداست (لوح ۲۶ آ).<sup>۵</sup> همچنین در لوح ۳۹ (ردیف پایین، نفر سوم از راست). در نگاره‌های آرامگاه، سکایی خودتیز حامل تخت شماره ۱۵ است (لوح ۴۱، بالا). در کاخ‌ها شماره ۱۱.

\*

هیئت شماره ۱۲ را برخی ایونیه‌ای و برخی دیگر لیدیایی می‌دانند. چون لیدیایی‌ها بالاتر هیئت شماره ۶ شناخته شده‌اند، باقی می‌ماند فقط ایونیه‌ای‌ها که مورد تأیید یونگه، اشمیت (مردد) و بارنت است.

به طور قطع لباس هیئت شماره ۱۲ کاملاً همانند لباس شماره ۲۳ حامل تخت شاهی در نگاره آرامگاه است، که ایونیه‌ای شناخته شده است. با این‌که در آرامگاه جنوبی سر نگاره آسیب دیده است (لوح ۴۵، پایین)، اما آن قدر از آن بر جای مانده است که بتوان تشخیص

1. Walser, *Völkerschaften* 84-85.

۲. بنا بر والزر چنین است. در مسوده بازمانده از هرتسفلد *The Persian Empire*, § 276 که اکنون مورخ کهنسال آن را منتشر کرده است [Wiesbaden 1968].

۳. خوانش درست سال از 53 [1951] G. G. Cameron, JCS.

۴. من به این واقعیت در سال ۱۹۳۹ رسیده بودم (ZDMG 93, 364).

۵. همچنین نگاه کنید به لوشای، همان‌جا، لوح 31.

داد که پای یک ایونیه‌ای در میان است. در آرامگاه خشیارشا شماره ۲۳ هم احتمالاً بدون موی سر نشان داده شده است. البته موی سر اعضای هیئت نمایندگی ۱۲ نیز چنان آرایش هنرمندانه‌ای دارد که می‌توان گمان کرد که ایونیه‌ای حامل تخت در آرامگاه خشیارشا کلاه بر سر دارد.

در واقع در ایونیه‌ای بودن شماره ۱۲ هیچ گونه تردیدی وجود ندارد. در نگاره‌های کاخ، حامل شماره ۱۲ تخت هم ایونیه‌ای است.

\*

هیئت شماره ۱۳ را همه محققان پارتی دانسته‌اند. تنها اشمیت در انتهای این اتفاق نظر، دست کم یک علامت سؤال گذاشت. من فکر می‌کنم پارتی دانستن این هیئت خطاست. من از سویی امیدوارم که این باور را فراهم آورده باشم که پارتی‌ها هیئت شماره ۴ را تشکیل می‌دهند، از سوی دیگر پیش‌تر اشاره کرده‌ام که شناسه هیئت شماره ۱۳، شلواری بلند است که اندکی گشاد و شکم‌داده است و تا به کفش‌ها می‌رسد. علاوه بر این، ریشی چهارگوش و با دقت شانه‌خورده و موی سر باز که در پشت سر حالت «کیسه مو»<sup>۱</sup> را دارد. و الزر این اشاره من را که این رخت و لباس کاملاً با حامل شماره ۵ تخت در آرامگاه خشیارشا سازگاری دارد و بلخی را به تصویر کشیده است مورد توجه قرار نداد. برخلاف گزارش‌های او که لباس بلخی‌ها و پارتی‌ها در نگاره‌های آرامگاه تقریباً با یکدیگر برابر هستند،<sup>۲</sup> هرگز چنین نیست. نه در شلوار (پارتی اغلب نیم چکمه می‌پوشد) و نه در آرایش مو. به ویژه این که «کیسه مو»ی بلخی به صورت شناسه خوبی عمل کرده است. اشمیت هم اشاره‌ای مؤکد در این باره دارد.<sup>۳</sup>

به علاوه، دیگر شناسه اعضای هیئت شماره ۱۳ گوشواره آن‌هاست. اما در نگاره‌های آرامگاه فقط آریاها (شماره ۵ در آرامگاه خشیارشا آسیب دیده است) و بلخی‌ها (شماره ۶، لوح ۴۰) از این گوشواره استفاده می‌کنند. در هر حال چون مرد آریایی برخلاف «شلوار مادی» بلخی‌ها، نیم شلوار به پا دارد، تنها هیئت ۱۳ مطرح می‌شود. احتمالاً گوشواره از لاجورد بوده است که امروز نیز در بدخشان، شرق بلخ آن روزگاران، به دست می‌آید. به این ترتیب شناسه هیئت شماره ۱۳، یعنی بلخی‌ها، «کیسه مو» و گوشواره است و شلوار بلند بدون چکمه. در نگاره‌های کاخ هم این گروه شماره ۱۳ را دارد.

1. W. Hinz, *Zarathustra*, [Stuttgart 1961] 29, 248, Anm. 33.

2. Walsch, *Völkernschaften*, 89, ANM. 63.

3. *Persepolis*, I, 88, n. 136.

هیئت شماره ۱۴ را همه قندهاری دانسته‌اند، که می‌تواند درست باشد. چون جامه قندهاری حامل شماره ۱۲ تخت با جامه اعضای هیئت ۱۴ برابر است. شماره این گروه در نگاره‌های کاخ ۱۴ است.

\*

هیئت شماره ۱۵ هم از سوی همه - مانند هیئت شماره ۱۳ که از سوی همه به نادرست پارتی نام گرفته بود - بلخی شناخته شده است. در این جا نیز اشمیت با علامت سؤال در این بازشناسی تردید کرده بود. اینک چون بلخی‌ها هیئت شماره ۱۳ را تشکیل می‌دهند، باید هیئت شماره ۱۵ مربوط به قوم دیگری باشد.

برای بازشناسی این هیئت دستان پر است. نوار سر، نیم تنه هادی، نیم شلوار و نیم چکمه‌ای که نوک آن اندکی به طرف بالا برگشته است شناسه اعضای این هیئت است. این پوشش درست مانند پوشش حامل شماره پنج تخت، یعنی آریایی است. در لوح ۴۰، میترای باریک و همچنین شلوار غیرمتعارف، با این‌که به بلندی شلوار اعضای هیئت ۱۵ نیست، قابل تشخیص است. به طوری که طرح‌های هرتسفلد نشان می‌دهند، نگاره شماره ۵ آرامگاه جنوبی همخوانی کاملی را نشان می‌دهد.

به این ترتیب هیئت شماره ۱۵ بی‌چون و چرا مربوط به آریاهاست، که در نگاره‌های حاملان تخت در کاخ با شماره ۴ یکی است.

\*

یونگه<sup>۱</sup> هیئت نمایندگی شماره ۱۶ را هیئت آسگرتیه می‌دانست. برداشتی که درست بود. نمایندگان این هیئت در نگاره آرامگاه به چشم نمی‌خورند. اما در سنگ‌نبشته بیستون و در نبشته داریوش در دیوار جنوبی تخت جمشید به این قوم اشاره می‌شود. منطقه آسگرتیه‌ای‌ها، منطقه آرَبَیْرَه<sup>۲</sup> (اربیل امروزی)، سرزمین اصلی آشوری‌ها، به ساتراپی بزرگ ماد تعلق داشت و از همین روی است که رخت و لباس آسگرتیه‌ای‌ها کاملاً با رخت و لباس مادها برابر است.

\*

1. Junge, P. J., *Klio* 34 [1941] 42, 23.

2. Arbair



لوح ۴۱: حاملان تخت در آرامگاه جنوبی تخت جمشید: بالا: سکایی خودتیز؛  
پایین: (چپ) همو، (راست) بابلی.  
عکس از تیلیا



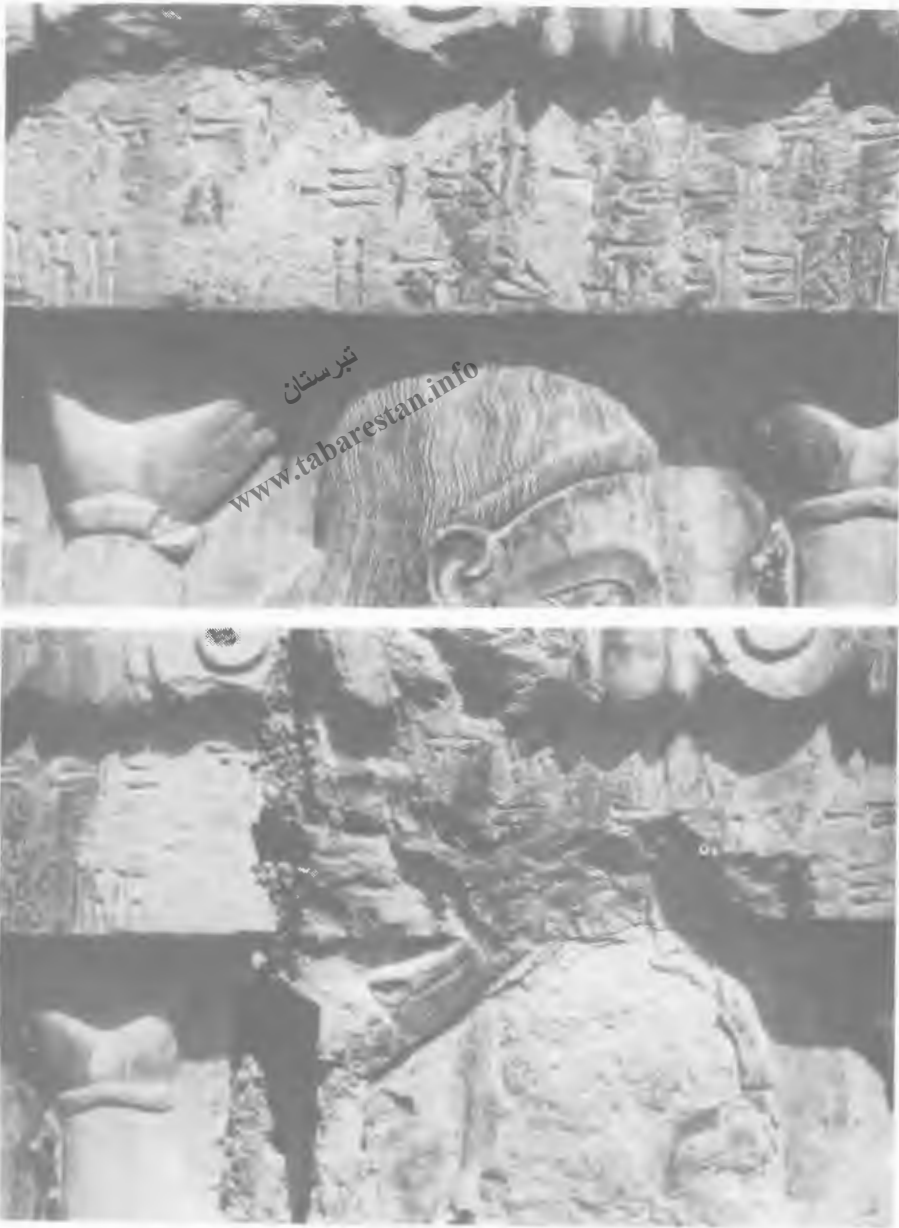
لوح ۴۲: حاملان تخت در آرامگاه جنوبی تخت جمشید: بالا: بابلی؛ پایین: سوری.  
عکس از تیلیا



لوح ۴۳: حاملان تخت در آرامگاه جنوبی تخت جمشید: بالا: عرب؛ پایین: مصری.  
عکس از تیلیا



لوح ۴۴: حاملان تخت در آرامگاه جنوبی تخت جمشید: بالا: ارمنی؛ پایین: کاپادوکیه‌ای.  
عکس از تیلیا



لوح ۴۵: حاملان تخت در آرامگاه جنوبی تخت جمشید: بالا: لیدیایی؛ پایین: ایونی‌ای.  
عکس از تیلیا

هیئت شماره ۱۷ عموماً سغدی شناخته می‌شود. گمان بارنت متوجه خوارزمیان بود، اما او به سهو فرصت جابجا کردن ۷ و ۸ را، که می‌توانست به کمک آن به سغدیان برسد، از دست داد.

اشمیت<sup>۱</sup> هیئت نمایندگی شماره ۱۷ را سکاهای امیرگی (سکاهای هوم‌خوار، دوشن‌گیمن: سکاهای ستایش‌کننده هوم) می‌داند. والزر این برداشت را با اهمیت تلقی کرده است، چون هرودت (کتاب ۷، بند ۶۴) در برشماری گروه‌های سپاهی می‌آورد که آمیرگی‌ها با خود تبرزین حمل می‌کنند و واقعاً هیئت شماره ۱۷ چنین ارمغانی را برای شاهنشاه می‌آورد. علاوه بر این، حامل شماره ۲۲ تخت در سه دروازه (نه در تالار صد ستون) یک تبرزین در دست دارد. من او را - برخلاف هرتسفلد - سکایی امیرگی می‌دانم. چون سرپوش او مانند سرپوش شماره ۲۰، سکایی پوتی، افزوده‌ای برای پوشاندن گردن ندارد. این حقایق ما را بر آن می‌دارند که هیئت شماره ۱۷ را حتماً همان سکاهای امیرگی بدانیم. فقط سرپوش اعضای هیئت ۱۷ چنان متفاوت از سرپوش حامل شماره ۲۲ تخت در کاخ است که امیرگی شناختن هیئت شماره ۱۷ را از اعتبار می‌اندازد. علاوه بر این در رابطه با این هیئت نباید در پی قومی باشیم که جایش در سنگ‌نبشته‌های پیش از پانصد پیش از میلاد داریوش خالی است. چون شکی وجود ندارد که دست کم طرح پلکان شرقی آپادانا به این دوره تعلق دارد، نه به روزگار متأخر داریوش. حتی در صورتی که کار تراش نگاره‌ها در زمان خشیارشا به پایان رسیده باشد. سکاهای امیرگی در نبشته دیوار جنوبی تخت جمشید از سال حدود ۵۱۰ پیش از میلاد هنوز مشهود نیستند، بلکه در آرامگاه داریوش در نقش رستم که در زمانی دیرتر ساخته شده است به چشم می‌خورند.

با این همه این امکان می‌توانست وجود داشته باشد که هیئت شماره ۱۷ را خوارزمی بدانیم. چون جامه هیئت‌های سغدیان و خوارزمیان (شماره‌های ۷ و ۸ در نگاره‌های آرامگاه) به زحمت قابل تشخیص از یکدیگر هستند. اکنون با دقتی دقیق‌تر پی می‌بریم که شماره ۸، یعنی خوارزمی، در بالای سرپوش خود زائده‌ای بلند و مانند کرم ابریشم مُضَرَس دارد (لوح ۴۰). اما این زائده در کلاه هیئت شماره ۱۷ به کلی غایب است و از این روی نمی‌توان این هیئت را حداکثر سغدی دانست.

\*

هیئت شماره ۱۸ را همه محققان یک‌صدا هیئت هندی شناخته‌اند.

\*

یونگه هیئت شماره ۱۹ را تراکیه‌ای (فارسی باستان: «سکودرا»)<sup>۱</sup> دانسته است. اشمیت (با علامت سؤال)، بارنت و والزر نیز از این برداشت پیروی کردند، اما هرتسفلد این هیئت را داهه‌ای تشخیص داد. شباهت جامه هیئت شماره ۱۹ با جامه سکودرا در نگاره‌های آرامگاه آن قدر زیاد است که می‌توان در تراکیه‌ای دانستن این هیئت تردیدی نداشت. برای نمونه کلاه تراکیه‌ای در لوح ۴۷، بالا (حامل شماره ۲۵ تخت هریست همان است که کلاه هیئت ۱۹).

\*

هیئت شماره ۲۰ از هر نظر هیئت عربی شناخته شده است. کافی است که در لوح ۴۳، بالا، موی سر حامل شماره ۱۸ تخت را که عرب شناخته شده است ببینیم. علاوه بر این به طوری که در لوح ۴۰ پیدا است، در همه قطعات لباس هم همین برابری به چشم می‌خورد.

\*

بازشناسی هیئت شماره ۲۱ از همه دشوارتر است. یونگه آن را هیئت لیدیایی می‌دانست. اما هیئت لیدیایی، همان‌گونه که بالاتر گفتیم، هیئت شماره ۶ بود. هرتسفلد آن را آکوفچیا<sup>۲</sup> می‌خواند. اشمیت در گزیدن درنگیان مردد بود و بارنت هم از او پیروی می‌کرد. والزر با احتیاط به قبیله‌ای مادی فکر می‌کرد.

اما از «آکوفچیا»ی هرتسفلد، یعنی «کوه‌نشینان»، برای نخستین بار در زمان خشیارشا یاد می‌شود و از این روی باید که این برداشت فراموش شود. این‌ها در مرز کوهستانی افغانستان و پاکستان امروز می‌زیستند.<sup>۳</sup> شلوار مادی، با هیئت شماره ۲۱ سازگار نیست. بیش‌تر

۱. معمولاً در متن‌های فارسی «اسکودرا» نوشته می‌شود. - م.

2. Ākaufāciya

3. P. J. Junge, "Ākaufāciya", ZDMG 98 [1944] 369-376.

آکوفچیا همان‌گونه که یونگه با تیزهوشی دریافته است، *Orieten* (یونانی: کوه‌نشین) هرودت (کتاب ۷، بند ۷۰) هستند. اینان به سپاه اعزامی هند پیوسته بودند.

می‌توان به برداشت پیشین هرتسفلد، یعنی مروی‌ها، فکر کرد.<sup>۱</sup> چون دست‌کم به نام اینان در نخستین نبشته داریوش برمی‌خوریم. با لباس مروی‌ها با نگاره بیستون آشنا هستیم. در این نگاره، شورشی پیش از سکونخا یک مروی بود به نام فراده، اما لباس او کوچک‌ترین شباهتی به لباس هیئت شماره ۲۱ ندارد (لوح ۲۶ آ).

اما به پیشنهاد اشمیت نیز باید به درنگیان فکر نکنیم: به گواهی نگاره‌های آرامگاه (شماره ۹)، آن‌ها مانند همسایه شرقی خود آراخوزیایی‌ها (شماره ۱۰) نیم‌شلوار می‌پوشند نه شلوار مادی مانند اعضای هیئت ۲۱. به این ترتیب هیچ‌کدام از پیشنهادهای مطرح‌شده قانع‌کننده به نظر نمی‌رسند.

من با احتیاط زیاد برای هیئت شماره ۲۱، هیرکانی را پیشنهاد می‌کنم. البته به هیرکانیایی‌ها (فارسی باستان: \**Vrkāniyā*) نیز مانند مروی‌ها تنها در سنگ‌نبشته بیستون اشاره می‌شود. سرزمین آن‌ها را در گوشه جنوب شرقی دریای خزر، میان پارت‌ها و مادها، زیر دست وشتاسپ پدر داریوش، در بخش غربی ساتراپی بزرگ پارت، می‌توان با توجه به موقعیت جغرافیایی، لباس و ارمغان‌های همراهشان مناسب هیئت شماره ۲۱ دانست. در جنگل‌های انبوه کرانه دریای خزر باید که نبرد ساکنان «سرزمین گرگ» (ورکانیا) با نیزه و سپر بوده باشد. هدایای اعضای هیئت شماره ۲۱، نیزه و سپر است. همچنین سرزمین پرآب هیرکانی موقعیت مناسبی برای پرورش گاو است. اعضای هیئت نمونه چاق و چله‌ای هم برای شاهنشاه به همراه دارند. با این همه پیشنهاد من تنها یک فرض است و بس.

\*

هیئت‌های شماره ۲۲ و ۲۳ با قطعیت شناسایی شده‌اند. هیئت شماره ۲۲ پونت<sup>۲</sup> است، شماره ۲۷ در نگاره آرامگاه (لوح ۴۸، بالا). هیئت شماره ۲۳ حبشی‌ها هستند، شماره ۲۸ در نگاره آرامگاه (لوح ۴۸، پایین). دقیق‌تر که باشیم باید حبشی‌ها (فارسی باستان: *Kūšiyā*) همان سودانی‌ها و نوییایی‌های آن روزگاران باشند.<sup>۳</sup>

در نگاره کاخ (شماره ۲۸) فردی را داریم که در نگاره‌های آرامگاه حضور ندارد: چون در این جا پارسی شماره ۱ را تشکیل می‌دهد، اما در نگاره‌های سه دروازه و تالار صد ستون

1. E. F. Schmidt, *Persepolis*, I [1953] 89, Anm. 155.

2- Punt

3. E. Herzfeld, *Archaeological History of Iran* [London 1935] Tafel I; J. Leroy, "Les Éthiopiens de Persépolis", *Annales d'Éthiopie* V [Paris/ Addis Ababa 1963] 293-295.

چنین نیست. از همین روی به آن‌ها شخص دیگری (شماره ۲۸) افزوده شده است. این شخص لباسی سکایی («فراک سکایی») بر تن دارد. با این همه چون سکایی خودتیز (شماره ۱۱)، سکایی امیرگی (شماره ۲۲) و سکایی پوتی را (شماره ۲۰) و همچنین «فراک» پوش سغدی (شماره ۱۷) و خوارزمی را (شماره ۱۸) شناخته‌ایم، من برای شماره ۲۸ نگاره کاخ، داهه<sup>۱</sup> را پیشنهاد می‌کنم (لوح ۴۸ آ).

البته به داهه برای نخستین بار در سنگ‌نبشته خشیارشا برمی‌خوریم، اما در نخستین سال فرمانروایی او و در سنگ‌نبشته به اصطلاح دیو، حدود سال ۴۸۰ پیش از میلاد. از سوی دیگر به طور قطع طرح نگاره سه دروازه در اواخر سلطنت داریوش آماده بوده است. چون در این جا خشیارشا در مقام ولیعهد در پشت سر داریوش به تصویر کشیده شده است. یعنی در حدود سال ۴۹۰ پیش از میلاد. از این روی شاید قابل دفاع باشد که برای این قوم بیابان‌نشین شرق دریای خزر با قاطعیت «فراک» سکایی را مناسب بدانیم.

### فشرده بحث

اینک فشرده کوشش من در بازشناسی ۲۳ هیئت نمایندگی در پلکان شرقی آپادانا که برای شاه ارمغان آورده‌اند و نگاره‌های ۲۸ حامل تخت در سه دروازه و تالار صد ستون در تخت جمشید. نام‌هایی که در تحقیقات پیشینم درباره آن‌ها نظر دیگری داشته‌ام با خط ایتالیک خواهند بود.

### هیئت‌های نمایندگی:

- |                                       |                     |                    |
|---------------------------------------|---------------------|--------------------|
| ۱ = مادی‌ها                           | ۲ = ایلامی‌ها       | ۳ = ارمنی‌ها       |
| ۴ = پارتی‌ها                          | ۵ = بابلی‌ها        | ۶ = لیدیایی‌ها     |
| ۷ = آراخوزیایی‌ها (یا حداکثر درنگیان) |                     |                    |
| ۸ = سوری‌ها                           | ۹ = کاپادوکیه‌ای‌ها | ۱۰ = مصری‌ها       |
| ۱۱ = سکا‌های خودتیز                   | ۱۲ = ایونیه‌ای‌ها   | ۱۳ = بلخی‌ها       |
| ۱۴ = قندهاری‌ها                       | ۱۵ = آریا‌ها        | ۱۶ = اسگریته‌ای‌ها |

۱. یونگه هم مستقلاً به چنین نتیجه‌ای رسیده است.

۱۷ = سغدی‌ها (یا حداکثر خوارزمی‌ها) ۱۸ = هندی‌ها  
 ۱۹ = تراکیه‌ای‌ها ۲۰ = عرب‌ها ۲۱ = هیرکانیایی‌ها (?)  
 ۲۲ = پوتی‌ها ۲۳ = حبشی‌ها

### حاملان تخت در کاخ‌ها:

۱ = مادی ۲ = ایلامی ۳ = ارمنی  
 ۴ = آریایی ۵ = بابلی ۶ = لیدیایی  
 ۷ = آراخوزیایی ۸ = سوری ۹ = کاپادوکیه‌ای  
 ۱۰ = مصری ۱۱ = سکایی خودتیز ۱۲ = ایونیایی  
 ۱۳ = بلخی ۱۴ = قندهاری ۱۵ = پارتی  
 ۱۶ = آسگرتیه‌ای ۱۷ = سغدی ۱۸ = خوارزمی  
 ۱۹ = هندی ۲۰ = سکایی پوتی ۲۱ = تئگوشی<sup>۱</sup>  
 ۲۲ = سکایی امیرگی ۲۳ = تراکیه‌ای ۲۴ = عرب  
 ۲۵ = هیرکانیایی (?) ۲۶ = پوتی ۲۷ = حبشی  
 ۲۸ = داهه‌ای (?)

\*

هیئت‌هایی که در دوسوی پلکان غربی کاخ اختصاصی داریوش در تخت جمشید نقش بسته‌اند، نبشته‌ای دارند از اردشیر سوم (۳۵۸-۳۳۸ پیش از میلاد) که نشان می‌دهد که این نگاره‌ها ممکن است در زمان او تراشیده شده باشند و عبارت هستند از: چپ، بالا: سوری؛ راست، بالا: آراخوزیایی‌ها (یا حداکثر درنگیان)؛ چپ، پایین: داهه‌ای (?)؛ راست، پایین: قندهاری؛ هیأتی که در پایین پلکان جنوبی در حالا بالارفتن است: سغدی.<sup>۲</sup>

۱. نام این قوم را که ساکنان سرزمین تئگوش (سرزمین صد گاو، سرزمین گاوهای زیاد، پنجاب امروز) هستند، معمولاً در منابع و ترجمه‌های ایرانی، با توجه به کتابت زبان‌های اروپایی، به نادرست ساناگید می‌آورند. از آن میان در ترجمه تخت جمشید اثر اشمیت. - م

2. E. F. Schmidt, *Persepolis I* [1953] Tafel 153, 155.

پیشنهادهای هرتسفلد (همان‌جا، 229) عبارت بودند از: کیلیکیایی، آراخوزیایی، نمایندگان قومی سکایی، نمایندگان قومی از ایران شرقی. اشمیت نمایندگانی را که در حال بالارفتن از پلکان هستند سغدی می‌داند.



لوح ۴۶: حاملان تخت در آرامگاه جنوبی تخت جمشید: بالا: سکای پوتی؛ پایین: (چپ) همو، (راست) تراکیه‌ای. عکس از تیلیا



لوح ۴۷: بالا: (چپ) تراکیه‌ای، (راست) یونانی که پتاسوس بر سر دارد؛ پایین: همو.  
عکس از تیلیا



لوح ۴۸: حاملان تخت در آرامگاه جنوبی تخت جمشید: بالا: پوتی؛ پایین: حبشی.  
عکس از تیلیا



لوح ۴۸: سر حامل تخت شماره ۳ در نگاره دیواره غربی دروازه جنوب غربی صد ستون.  
احتمالاً از داهه.



لوح ۴۹: بخشی از یک نگاره از تخت جمشید که امروز در موزه آثار همان‌جا نگهداری می‌شود. با بقایایی از هیئت بابلی، احتمالاً از سده چهارم پیش از میلاد. عکس از اروین بوم

اشمیت نمایندگان کاخ H را در جلد اول تخت جمشید درست شناخته است: لوح ۲۰۲ = تنگوشی؛ لوح B ۲۰۴ = کاپادوکیایی؛ لوح ۲۰۵، چپ = قندهاری. در عوض ارمنان آوران در لوح C ۲۰۳ بنا بر آنچه در بالا گفته شد سوری هستند. من هیئت لوح شماره ۲۰۵ (راست) اشمیت را، چون این هیئت به آشکاری همان هیئتی است که در پلکان (چپ، پایین) کاخ اختصاصی داریوش آمده است، داده‌ای می‌دانم. البته با علامت سؤال. یونگه و اشمیت<sup>۱</sup>

1. P. J. Junge, *Saka-Studien*, [Klio, Beiheft 41 - Leipzig 1939] 81, Anm. 5; E. F. Schmidt, *Persepolis*, 282.

همین هیئت را سکا‌های خودتیز می‌دانند، در صورتی که در این جا از آویز نوک کلاه خبری نیست و همچنین کلاه سکا‌های امیرگی در نگاره‌های حاملان تخت کمی متفاوت است. احتمال دارد که این تفاوت مربوط باشد به فضای تنگی که به خاطر تیرهای تخت بر روی سر حاملان تخت، در اختیار حجار بوده است. بنابراین به جای داهه‌ها شاید بتوان به سکا‌های امیرگی فکر کرد.

لوح ۴۹ کتاب من هم می‌تواند مربوط به نگاره‌ای باشد از کاخ H که ساخت آن از نظر زمان در دورهٔ میان اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ پیش از میلاد) و اردشیر سوم (۳۵۸-۳۳۸ پیش از میلاد) شناور است. این نگاره در موزهٔ تخت جمشید نگهداری می‌شود و ظاهراً تاکنون هنوز در اروپا منتشر نشده است. چون تازه پس از جنگ جهانی دوم به وسیلهٔ ایرانیان از زیر آوار بیرون آمده است. این قطعه بخشی است از هیئت بابلی، که برخلاف هیئت شمارهٔ ۵ در بدنهٔ پلکان آپادانا که در حال حمل کاسه، یک قطعه لباس و یک گاو است، این باریک قوچ به همراه دارد. تراش پشم این قوچ با پشم قوچ‌های هیئت سوری (شمارهٔ ۸) در پلکان شرقی آپادانا قابل مقایسه نیست و متعلق به دوره‌ای متأخر است. لابد سدهٔ چهارم پیش از میلاد. با این که ربط چندانی به بحث ما در این فصل ندارد، با لوح ۵۰ نگاره‌ای دیگر را منتشر می‌کنم که در مغرب‌زمین کم و بیش ناشناخته مانده است: این نگاره بازماندهٔ شکسته و آسیب‌دیده‌ای است که در موزهٔ تخت جمشید نگهداری می‌شود. در سمت راست، قسمت ناچیزی از یک شراب‌دار (حامل شراب) پارسی به چشم می‌خورد که خدمتکاری مادی را از بخش آشپزخانه (پس با باشلق) به دنبال دارد. او یک سر زنبه‌ای چوبی را در دست دارد و از فرد حامل سر دیگر زنبه چیزی بر جای نمانده است. چهار بره با پاهای بسته در این زنبه قرار دارند.

این نگاره هم باید به کاخ H متعلق بوده باشد. احتمالاً این‌ها بره‌ها یا بزغال‌هایی هستند که در بدنه‌های پلکان‌های کاخ‌های اختصاصی تخت جمشید (همراه مشک‌های شراب و جام‌های سرپوشیده [سوپ، آش؟]) به بالا حمل می‌شوند تا در حیاط کاخ سرشان بریده شود و به سیخ کشیده شوند.

\*

پایان این فهرست را نگاره‌ای که در لوح ۵۰ آمده است تشکیل می‌دهد. این نگاره هم به کاخ H تخت جمشید تعلق دارد که تاکنون فقط به وسیلهٔ گیرشمن<sup>۱</sup> در جایی فاخر به چاپ

1. R. Ghirshman, "Arte dell'Iran pre-Sasanide", *Le Civiltà dell'Oriente* [Rom 1962] 376.



لوح ۵۰: بخشی از یک نگاره از تخت جمشید که امروز در موزه همان‌جا نگهداری می‌شود. سمت راست بازمانده‌ای از یک شراب‌دار ایرانی و پشت سر او خدمتگزار مادی دربار در حال حمل بره. عکس از اروین بوم



لوح ۵۰ آ: قطعه‌ای از نگاره‌ای از کاخ H در تخت جمشید از  
اواخر دوره هخامنشی با عرب‌هایی که غرابه‌هایی را به ارمغان آورده‌اند.

رسیده است. اما ظاهراً در این‌جا عرب‌ها (هیئت ۲۰) نشان داده شده است. در صورتی که عرب‌ها در نگاره‌های آپادانا تنها یک شتر و لباس همراه دارند، اما در نگاره شکسته کاخ H غرابه‌هایی با شکل‌های خاصی به همراه دارند که در هیچ کجایی به تصویر کشیده نشده‌اند.

## نگاره‌های اردشیر اول ساسانی

تاریخ، فرهنگ و دین ساسانیان (۲۲۴-۶۵۰ میلادی)، به رغم تک و توک تحقیقاتی که انجام گرفته است و با وجود کار استاندارد آرتور کریستینسن<sup>۱</sup>، هنوز به اندازه کافی به روشنایی کشانده نشده است.

همه می‌دانند که در میان منابع تاریخ دوره ساسانی نگاره‌های صخره‌ای از اهمیت بسیاری برخوردارند. اما درست به همین اندازه باید در گله بود که هنوز اثری چاپی در دست نداریم که کیفیت این منابع را برابر شأن آن‌ها به پژوهشگران بنمایاند. هیچ کتابی در دست نداریم که جز گزیده‌ای از حدود سی نگاره صخره‌ای را دربرگیرد. هیچ کتابی به اندازه کافی عکس‌های تکی در اختیار نمی‌گذارد.

شاید کتاب من هم نتواند درباره نگاره‌های صخره‌ای ساسانی حجت را تمام کند، اما برنامه من این است که دست کم تا حدودی از این کمبود بکاهم. به این ترتیب که در این فصل همه پنج نگاره صخره‌ای اردشیر اول (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) پایه‌گذار امپراتوری ساسانی را منتشر کنم که هنوز تاکنون در یک جلد در کنار هم قرار نگرفته‌اند. فصل‌های ۷ تا ۱۰ دربرگیرنده مطالب دیگری از همین دست خواهند بود.

### نگاره ۱ اردشیر

از نگاره نبرد سواره در فیروزآباد، احتمالاً نخستین نگاره صخره‌ای اردشیر اول، تنها

1. Arthur Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* [1944].

هرتسفلد<sup>۱</sup> و وان‌دین‌برگ<sup>۲</sup> عکس‌هایی به چاپ رساندند که در آن‌ها جزئیات هم قابل تشخیص بود. اما هیچ کتابی هر سه صحنه نبرد را یکجا نمی‌آورد. همچنین همه این عکس‌ها یا از پایین نزدیک به نگاره هستند و یا نگاره را کاملاً از پهلو گرفته‌اند. چون فضای سرازیر به رودخانه امکان گرفتن فاصله کافی با دیواره صخره را فراهم نمی‌آورد. من از همین روی کوشیده‌ام با یک «تِلِه اُبجکتیو» از طرف جاده و از روی تنگاب، تقریباً از فاصله صد متری عکس بگیرم. اگرچه نتیجه کوشش (لوح‌های ۵۱-۵۵) همه انتظارات را بر نمی‌آورد، اما از سوء تفاهم درباره عکس‌هایی که تاکنون گرفته شده‌اند جلوگیری می‌کند.

نگاره فیروزآباد که هجده متر درازا و حدود چهار متر پهنا دارد، یکی از لحظه‌های مهم را جاودانی کرده است. یعنی پیروزی اردشیر اول بزرگ‌پارت‌ها در تاریخ ۲۸ آوریل سال ۲۲۴ میلادی در سرزمین هرمزدگان. این پیروزی فرمانروایی بیش از چهارصد ساله ساسانیان بر ایران را بنیان نهاد.<sup>۳</sup>

این رویداد بزرگ در سه نبرد تن به تن به تصویر کشیده شده است. در مجلس اول، کاملاً در سمت راست، اردشیر اول با نیزه خود اردوان، آخرین فرمانروای اشکانی را از زمین می‌کند (لوح ۵۲). در مجلس میانی، شاپور، پسر و جانشین اردشیر، وزیر اردوان دارابنداد را از زمین می‌گسلد (لوح‌های ۵۳ و ۵۴).<sup>۴</sup> در مجلس سوم، در سمت چپ، ندیم<sup>۵</sup> اردشیر در حال خفه کردن یک دلاور ناشناس اشکانی است که از اسب به پایین کشیده شده است (لوح ۵۵). هر سه پارسی با نشان‌های ویژه خود مشخص شده‌اند. نشان اردشیر یک دیهیم است. یعنی فرّ شاهی که عبارت است از حلقه‌ای در پیرامون سر، با نوارهایی آویخته. احتمالاً اردشیر این نشان مهم را پس از پیروزی بر شاه اشکانی برای خود برگزیده است. نشان شاپور ولیعهد، حلقه‌ای است مزین به هلال ماه بر پایه‌ای به شکل T؛ نشان ندیم

۱. E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East* [London/New York 1941] tafel 109.  
 ۲. گیرشمن در کتاب *Iran — Parther und Sasaniden* [München 1962] با این‌که با لوح ۱۶۳ عکس کاملی از این اثر را که خودش گرفته، آورده است، با لوح ۱۶۵ عکسی نیز می‌آورد از وان‌دین‌برگ که دربرگیرنده گروه سمت چپ است و عکس دیگری (لوح ۱۶۶) که کار هرتسفلد است از گروه میانی. گیرشمن با لوح ۱۶۴ فقط برشی دارد از گروه سمت چپ که هاردی (A. P. Hardy) گرفته است.  
 ۳. کریستینسن، همان‌جا، ۸۸-۸۷.  
 ۴. بنا بر تاریخ طبری، شاپور با دست خود کاتب (وزیر) شاه اشکانی را می‌کشد (تاریخ الطبری، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۶۱، ۴۰/۲).  
 ۵. برای نخستین بار هرتسفلد [1926] 254 (ZDMG 80) او را پادو تشخیص داد. زاره بر این باور بود که او به خاطر جوانی ریش ندارد و گرنه خواجه نیست.

F. Sarre, *Die Kunst des alten Persien* [Berlin 1923] 40.

کریستینسن (همان‌جا، ۹۰) از این برداشت پیروی کرد.



لوح ۵۱: نگاره نخست اردشیر اول در فیروزآباد (تصویر کامل).



لوح ۵۱ آ: نخستین نگاره اردشیر اول در فیروزآباد (تصویر کامل).



لوح ۵۲: نگاره اردشیر اول در فیروزآباد. اردشیر در حال برکشیدن اردوان آخرین شاه اشکانی از اسب.



لوح ۵۳: نگاره اردشیر اول در فیروزآباد. سمت راست: اردشیر اول، در میان نگاره: شاپور (ولیعهد) در حال برکندن دارابنداد وزیر اشکانی از اسب.



لوح ۵۴: نگاره اردشیر اول در فیروزآباد. شاپور (ولیعهد) در حال برگرداندن دارا بنداد وزیر اشکانی از اسب.



لوح ۵۵: نگاره اردشیر اول در فیروزآباد. ندیم اردشیر در حال خفه کردن یک دلاور اشکانی.



لوح ۵۶: نگاره دوم اردشیر در کنار پل فیروزآباد.



لوح ۵۷: نگاره سوم اردشیر در نقش رجب در نزدیکی تخت جمشید.

غنچه‌ای است در حال شکفتن بر پایه‌ای افقی. همین نشان در بخش بالای کلاه خود دشمنی به چشم می‌خورد که هرمز دوم (۳۰۲-۳۰۹ میلادی) در نگاره‌ای در نقش رستم او را از اسب به پایین می‌کشد (لوح ۱۳۳ آ). ظاهراً این نشان غنچه‌مانند از آن قبیله ایرانی خاصی بوده است.<sup>۱</sup> در میان دشمنان نقش‌بسته بر نگاره فیروزآباد، تنها اردوان پنجم دارای نشان است. این نشان شبیه نشان شاپور است، اما بدون هلال ماه، در عوض بر پایه T مانند کشیده‌تر. نشان‌ها بیش‌تر بر اسب‌ها نشاندۀ شده‌اند، که باید راهکاری از تندیس‌تراش بوده باشد. علاوه بر اسب، بر روی نم‌دزین و ترکش که می‌تواند با حقیقت موافق باشد. همچنین - برابر با حقیقت - بر روی کلاه خود ندیم (لوح ۵۵)، متأسفانه در عکسی که من گرفته‌ام، به خاطر سایه قابل تشخیص نیست).

تاج اردشیر (لوح‌های ۵۲ و ۵۳) میتراپی است با نواریهای موج‌دار پشت سر، بر روی آن حلقه‌ای - لابد زرین - که موها را بر روی سر به گونه‌ای جمع کرده است که ادامه آن‌ها موج هستند. در این جا از کره‌مانندی (کاکل‌کروی) که معمولاً موها را در پوششی گلوله‌مانند و به نازکی ابریشم دارد خبری نیست.

جالب توجه است که شاپور در این نگاره (لوح ۵۴) تاجی کنگره‌دار بر سر دارد. تاجی که بعدها در زمان سلطنت شناسه اوست. البته ظاهراً با کاکل گرد یادشده. این تنها نگاره شاپور در مقام ولیعهدی است که چنین تاجی بر سر دارد. در نگاره پنجم اردشیر در سلماش (لوح ۷۱)، او همان تاجی را بر سر دارد که پدرش نیز دارد.

## نگاره ۲ اردشیر

نگاره دوم اردشیر (لوح ۵۶) در فیروزآباد، در دیواره صخره‌ای در پشت تنگاب قرار دارد. در این جا بود که وزیر اعظم مهرنرسی در سده پنجم میلادی پلی بر رودخانه ساخت که امروز ویران شده است.<sup>۲</sup> این نگاره ستر و آسیب‌دیده از باد و باران که هفت متر پهنا و ۳/۷۰ متر بلندی دارد، مجلسی است از دیهیم‌ستانی اردشیر اول از اهورمزدا. احتمالاً پس از ۲۲۶ میلادی، در سالی که اردشیر در تیسفون (در نزدیکی بغداد امروز) پایتخت شاهنشاهی تاج‌گذاری کرد.

۱. به رقیب ظاهراً ایرانی هرمز دوم، که تاکنون کسی به او نپرداخته است، در فصل نهم بازخواهم گشت.  
۲. هنینگ ثابت کرد که چه کسی این بنا را ساخته است.

در سمت چپ مجلس دیهیم‌ستانی اهورمزدا را داریم که با دست راست در حال دادن دیهیم شاهی، که دو نوار از آن آویخته، به اردشیر است. اهورمزدا در دست چپ چیزی دارد که اغلب دبوس خوانده شده است، اما در حقیقت دسته برسم (برشمن، برسم) مقدس است که در آیین زرتشت نقش مهمی دارد. متن پهلوی تقریباً به کلی آسیب‌دیده که در سمت راست در بالای محرابی کوچک قرار دارد، چون در خطوطی عمودی تهیه شده است، احتمالاً متعلق به سده ششم میلادی است. به گمان این نبشته مربوط به گوری در صخره است و پیوندی با نگاره ندارد.<sup>۱</sup>

اردشیر اول، با تاجی که شناسه اوست، متشکل از کیلاه خود و کاکل یادشده، به بلندای اهورمزدا روبروی او ایستاده است. شاهنشاه با دست راست دیهیم را می‌ستاند و دست چپ خود را، با سبابه به جلو خمیده، به آیین روزگار ساسانیان به رسم احترام بلند کرده است.

پشت سر اردشیر، ندیم او در مقام «بادبزن‌دار» قرار دارد، که بنا بر منزلت جایگاهش کوچک‌تر از اردشیر به تصویر کشیده شده است. کمی بالاتر، با این ندیم در مجلس سمت چپ نگاره اول اردشیر آشنا شده بودیم. نشان او در نور مناسب غنچه‌ای است که بر کلاهش نشانده شده. این ندیم دست چپ خود را روی قبضه شمشیر دارد.

در نیمه سمت راست مجلس سه مرد ریش‌دار با لباس‌های همانند قرار دارند. این‌ها دست راست خود را به نشانه احترام بلند کرده‌اند و دست چپ خود را روی قبضه شمشیر دارند. کسی که بلافاصله از ندیم در سمت راست او ایستاده است، به طوری که از نشان روی کلاهش پیداست، شاپور ولیعهد اردشیر است. چون او، شاهنشاه آینده، در سال ۲۷۲ میلادی درگذشت، می‌تواند در زمان فراهم آمدن این نگاره ۲۶ تا ۲۹ ساله بوده باشد. پدرش اردشیر که در سال ۲۴۱ میلادی درگذشت، به هنگام دیهیم‌ستانی (۲۲۶ میلادی) می‌توانسته است ۵۰ تا ۵۵ ساله باشد.

دو چهره دیگر نگاره ۲ قابل بازشناسی نیستند. از مو و لباسشان پیداست که از اعضای خاندان سلطنت باشند. از این روی می‌توان به دو برادر بزرگسال شاپور فکر کرد.<sup>۲</sup> یعنی شاهزاده اردشیر، شاه آینده کرمان (کرمانشاه) و شاهزاده پیروز، حامی آینده مانی پیامبر.<sup>۳</sup>

1. W. B. Henning, *Mitteliranisch zum Handbuch der Orientalistik*, Erste Abteilung, Vierter Band [Leiden 1958] 47, Anm. 1. 2. R. Ghirshman, *Iran* [1962] 131.

۳. آندره ماریک از ساسانیان نخستین شجره‌نامه شفافی تهیه کرده است.

André Maricq, "Res gestae divi Saporis", *Syria* 35 [Paris 1958] 333.

### نگاره ۳ اردشیر

منظور از نگاره سوم، نگاره میانی اردشیر از سه نگاره نقش رجب، میان تخت جمشید و استخر است (لوح ۵۷) که پنج متر پهنا و سه متر بلندی دارد و مانند نگاره دوم مجلسی است از دیهیم ستانی اردشیر از اهورمزدا. این اثر باید متأخرتر از نگاره فیروزآباد باشد.

در گروه میانی، اردشیر اول، در حالی که به طرف راست برگشته است، با دست راست مشغول گرفتن دیهیم شاهی از دست راست اهورمزداست و دست چپ خود را به نشانه احترام بالا آورده است. در سمت چپ کمر اردشیر، دسته و نیام شمشیر او دیده می‌شود. اردشیر بر گردن خود گردنبندی پهن (وزرین) دارد. کاکل بالای سرش با دقت زیادی شکل گرفته است. از دیهیم او دو نوار شاهانه در پشت سر و شانه‌های او موج هستند.

اهورمزدا با تاج کنگره‌دار و نگاه به سمت چپ در مقابل اردشیر ایستاده است. او در حالی که دسته برسم را در دست چپ دارد، با دست راست در حال تحویل دیهیم شاهی به اردشیر است.

در سمت چپ، بلافاصله پس از شاه، ندیم آشنای او در مقام بادبزن‌دار ایستاده است. نشان او در روی کلاهش به آشکاری دیده می‌شود (لوح ۵۸). او دست چپش را به قبضه شمشیر آویخته از کمرش تکیه داده است.

در کنار ندیم، نفر کاملاً سمت چپ نگاره، معمولاً شاپور دانسته می‌شود. گواه این برداشت گردن‌بند گران‌بهایی است به بزرگی گردن‌بند شاه و جز این ریش آراسته بلندی که فقط اندکی کوتاه‌تر از ریش اردشیر است. متأسفانه به سبب آسیب بسیاری که آب و هوا بر صخره وارد آورده است، نمی‌توان دریافت که کلاه شاپور نشان دارد یا نه. امروز چنین به نظر می‌آید که نشانی در کار نبوده است. با این حال، مانند نگاره ۲، این شخصیت ممکن است همان ولیعهد باشد. در این جا هم شاپور دست راست خود را به نشانه احترام بلند کرده است و دست چپ خود را بر روی قبضه شمشیر دارد. در نگاره ۳، بنا بر سنت دربار، دست چپ در آستین پنهان است.

تعبیر دو چهره کوچک در میان اردشیر و اهورمزدا کار ساده‌ای نیست (لوح ۵۹). این دو تاکنون بر پایه بررسی فریدریش زاره<sup>۱</sup> از سوی همه بچه دانسته شده‌اند. اما به نظر من این دو بزرگسال هستند، که فقط با توجه به مرتبه‌شان کوچک به تصویر کشیده شده‌اند.

1. F. Sarre, *Iranische Felsreliefs* [Berlin 1910] 94.

جالب توجه است که فرد سمت راستِ مجلس برهنه است. در هنر نگاره‌سازی ایران این هنجار مغایر با سنت است و از همین روی می‌توان اطمینان داشت که پای یکی از خدایان یونان در میان است.<sup>۱</sup> در هر حال او در دست راست یک دسته برسم دارد<sup>۲</sup> و ظاهراً شخصیتی ایرانی یافته است. از این روی به گمان من او هرکولس است، که در روزگاران کهن با ایزد ایران باستان، بهرام (*Vrthragna*) برابر بوده است. ایزد «مقاومت‌شکن» و خدای جنگ که در زمان ساسانیان و زُرْهَران و بعدها بهرام خوانده می‌شد.<sup>۳</sup> اگر در تعبیر صخره آسیب‌دیده اشتباه نکنم، این ایزد دست چپ خود را بر یک گرز تکیه داده است.

فرد سمت چپ هرکولس/بهرام، بدون ریش است. یعنی یک نوجوان است. او دست راست خود را به نشانه احترام و به گمان با اشاره به سوی مرد برهنه بلند کرده است. یعنی به سوی هرکولس/بهرام. ظاهراً دست چپ نوجوان به طور باز آویزان است. گردن‌بند پهن و نوار موج کلاه او، که از پهلوی بر روی شانه‌اش دیده می‌شود، نشان می‌دهند که این فرد از اعضای خاندان سلطنت است.

هرتسفلد گمان کرده بود که او نوه اردشیر، هرمز اردشیر باشد،<sup>۴</sup> که بعدها (۲۷۲ تا ۲۷۳ میلادی) برای مدت کوتاهی با نام هرمز اول بر ایران فرمان راند. اما پذیرفتن این برداشت غیرممکن است. چون هرمز اردشیر پسر شاپور بود که ثمره ازدواج او با دخترش آدورآناهید، بانیشنان بانیشن (شهبانوی شهبانوان)، بود.<sup>۵</sup> همچنین اگر ساخت نگاره سوم را چند سال پس از نگاره دوم بدانیم، یعنی حدود سال ۲۳۰ میلادی، شاپور در آن زمان در مقام ولیعهدی نمی‌توانست بیش‌تر از ۳۳ سال داشته باشد. حتی اگر فاصله تحرک‌ها را کوتاه‌تر بکنیم، شاپور نمی‌توانست در این زمان از دختر خود آدورآناهید پسری نوجوان داشته باشد.

1. E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East* [1941] 311: "surely a Greek divine figure".

جز این، تنها «نمونه» در نگاره‌های صخره‌ای ساسانی، *Putti* ی هلنی در بیشاپور است.

۲. نه به طوری که زاره (همان‌جا، ۹۵) می‌گوید «یک چوب، شاید نماد مقدس درفش کاویانی».

3. J.E. Benveniste und L. Renou, *Vr̥ra et Vr̥thragna* [Paris 1934] 87-89; Wladimir G. Lukonin, *Persien II* [Genf 1967] 160-184.

اشاره هینتس به متن آلمانی کتاب لوکونین است که خود هینتس فراهم آورده و در ژنو به چاپ رسیده است. - م.

4. E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, [1941] 311.

5. M. L. Chaumont, "A propos de quelques personnages féminins figurant dans l'inscription trilingue de Šāpuhr 1<sup>er</sup> à la, Ka'ba de Zoroastre", *JNES* 22 [1963] 194-199.



لوح ۵۸: برشی از نگاره سوم اردشیر در نقش رجب. سمت چپ: ولیعهد (شاپور)، سمت راست: ندیم اردشیر.

من نوجوان نگاره را بیش‌تر بهرام پسر بزرگ‌تر شاپور می‌دانم. برداشتی که از نظر زمانی مشکلی را فراهم نمی‌آورد. او، شاهنشاه بعدی، جانشین هرمز اردشیر، برادر ناتنی/خواهرزاده خود، که با مرگی زودهنگام درگذشت و از ۲۷۳ تا ۲۷۶ میلادی فرمان راند، نام ایزد بهرام را دارد و به باور من از این روی مجلس نگاره سوم تأکیدی است برای این پیوند درونی. در بازشناسی این دو، با تأیید متقابل آن‌ها روبرو هستیم.

بازشناسی دو نفری که کاملاً در سمت راست نگاره قرار دارند نیز کار ساده‌ای نیست. این دو نفر با نوعی طاق‌نما از بقیه حاضران مجلس، که همه مرد هستند، جدا شده‌اند. از این روی این امکان وجود داشت که با این‌که فرد پشتی ظاهراً کلاهی به شکل سر پلنگ دارد، هر دو زن باشند. زاره<sup>۱</sup> می‌نویسد: «به نظر من این دو زن‌هایی از خاندان سلطنت

1. F. Sarre, *Felsreliefs* [1910] 95.



لوح ۵۹: برشی از نگاره سوم اردشیر در نقش رجب. سمت چپ: شاهزاده بهرام (?)،  
سمت راست: هرکولس / بهرام (ایزد).

هستند. مادر و همسر شاه یا همسر شاه و یک شاهزاده خانم. «هرتسفلد از «ملکه و یک ندیمه» سخن به میان می‌آورد.<sup>۱</sup> چون در همه نگاره‌های ساسانی که در آن‌ها زنی در کنار شاه آمده است، همه جا ملکه مادر مطرح است، به نظر من در نگاره سوم اردشیر نیز فردی که در جلو مجلس کاملاً در سمت راست قرار دارد، همسر اردشیر، یعنی خواهرش دِنک<sup>۲</sup> (دینک) است که عنوان «بانیشنان بانیشن» را داشت.

بازشناسی شخصی که میان ملکه مادر و اهورمزدا قرار دارد دشوار است. با این‌که او کلاه کله‌پلنگی بر سر دارد، می‌تواند یک زن باشد. چون او نه تنها ریش ندارد، بلکه فاقد موی سرِ از پهلوی آویخته‌ای هم هست که ندیم بدون ریش و بهرام نوجوان احتمالی دارند. این‌که او به طوری که هرتسفلد می‌گوید، تنها می‌تواند یک زن درباری باشد، به باور من غیرممکن است. در نگاره‌های ساسانی مادر و دختر شهریار حضور ندارند، تا چه رسد به خدمتکار زن. از سوی دیگر برخی از سکه‌ها، شاهنشاه بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳ میلادی) را با همسرش نشان می‌دهند که در آن‌ها ملکه کلاهی «جانورکله» دارد.<sup>۳</sup> از این روی من هم این زن را در نگاره سوم یک ملکه می‌دانم. اما نه در مقام ملکه بزرگ. مثلاً خورانزیم همسر شاپور (ولیعهد)، مادر شاهزاده بهرام و همچنین شاهزاده خانم آدورآناهِید. پس از این بود که در زمان فرمانروایی شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) دخترش آدورآناهِید به همسری او درآمد و به عنوان «بانیشنان بانیشن» رسید و آنگاه شاهنشاه به مادر آدورآناهِید (همسر نخستش) لقب تکرارنشده «شهربانیشن» را داد. با برتری بر «بانیشنان بانیشن». یعنی خورانزیم در دربار مقدم بر دخترش آدورآناهِید شد. حتی پس از این‌که آدورآناهِید، ولیعهد شاهزاده هرمز اردشیر را زاید.

## نگاره ۴ اردشیر

زیباترین نگاره صخره‌ای اردشیر، نگاره چهارم او در نقش رستم است (لوح ۶۰). این نگاره هم درباره دیهیم‌ستانی او از اهورمزداست، اما باید که اندکی دیرتر از نگاره سوم پدید آمده باشد.

1. E. Herzfeld, *Iran* [1941] 312.

2. M. L. Chaumont, "A propos de quelques personnages féminins figurant dans l'inscription trilingue de Šāpuhr I<sup>er</sup> à la Ka'ba de Zoroastre", *JNES* 22 [1963] 195.

3. Wladimir G. Lukonin, *Persien*, II [Genf 1967], Tafel 113; Robert Göbl, *Sasanidische Numismatik* [Braunschweig 1968] 44.

شخصیت‌هایی که در این نگاره آمده‌اند، نه فقط به سبب نبشته سه‌زبانه (پهلوی ساسانی، اشکانی و یونانی) اردشیر که بر روی شانه اسب او آمده است، دیرزمانی است که بازشناسی شده‌اند. اهورمزدا، این بار سوار بر اسب (لوح ۶۲)، در حالی که دسته برسم را در دست چپ خود دارد، با دست راست دیهیم فرمانروایی را (لوح ۶۷) به اردشیر اول می‌دهد. اردشیر نیز که سوار بر اسب است، در حالی که دست چپ را به نشانه احترام بالا برده است (لوح‌های ۶۱ و ۶۳)، دست راست خود را برای ستاندن دیهیم دراز کرده است. پشت سر او ندیم آشنایش، نشان غنچه بر کلاه (لوح ۶۵)، بادبزن بر دست ایستاده است. دشمنان اردشیر زیر پای اسب او روی زمین افتاده‌اند. در سمت چپ، آخرین شاه اشکانی اردوان پنجم که با نشان کلاهش (لوح ۶۸) قابل بازشناسی است و در سمت راست اهریمن پلید با سر یک مار در میان موهای پریشان (لوح ۶۴).

من آهنگ آن را دارم که با لوح‌های ۶۱ تا ۶۸ خودم، بررسی همه جزئیات این اثر هنری مهم را فراهم آورم. از آن میان آرایش ریشی که در لوح ۶۳ به خوبی دیده می‌شود. این ریش در دوره بعدی ساسانی برای همه شاهان این خاندان مقبولیت عامه یافت. این ریش در میان با حلقه‌ای (زرین؟) به دو نیم می‌شود. اردشیر این ریش را فقط در نگاره‌های ۱، ۴ و ۵ دارد و در سکه‌های او چنین نیست.

تصویر اردوان پنجم (لوح ۶۸) ریشی دوشاخ را نشان می‌دهد. اما اردوان در سکه‌های اشکانیان متأخر چنین ریشی ندارد، بلکه ارته‌وزد، آخرین فرد اشکانی که سکه دارد، دارای چنین ویژگی است. هرتسفلد به خاطر این ناهماهنگی، بازشناسی مرد پارتی زیر پاهای اسب را بلا تکلیف رها کرده است.<sup>۲</sup> برای برابر دانستن شاه اشکانی شکست‌خورده در نگاره‌های ۱ و ۴ با اردوان پنجم، نه تنها از سویی نگاره نبرد بزرگ سواره را در فیروزآباد داریم و از سوی دیگر گزارش طبری را، بلکه نگاره‌ای دیگر هم داریم از سال ۲۱۵ میلادی از اردوان پنجم با خواصک ساتراپ شوش، به مناسبت تفویض مقام ساتراپی به او.<sup>۳</sup> با وجود نگاره بی‌هنر شاه اشکانی، می‌توان به این نتیجه رسید که اردوان پنجم واقعاً ریشی دوشاخ داشته است.

۱. برای شرح دقیق نگاره چهارم نگاه کنید: F. Sarre, *Felsreliefs* [1910] 67-71.

A. D. Mordtmann, *ZDMG* [1870] 14.

۲. موردمن برای نخستین بار اهریمن را شناسایی کرد. درباره سبک نشان نگاه کنید:

Kurt Erdmann, *Die Kunst Irans zur Zeit der Sasaniden* [Berlin 1943] 50-51; Edith Porada, *Ancient Iran*, [London 1965] 202-204.

2. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, [1941] 312.

3. R. Ghirshman, *Iran — Parther und Sasaniden* [München 1962] Tafel 70.



لوح ۶۰: نگاره چهارم اردشیر در نقش رستم.



لوح ۶۱: برشی از نگاره چهارم اردشیر اول در نقش رستم.



لوح ۶۲: اهورمزدا در برشی از نگاره چهارم اردشیر اول در نقش رستم.



لوح ۶۳: اردشیر در برشی از نگاره چهارم خود در نقش رستم.



لوح ۶۴: اهریمن در برشی از نگاره چهارم اردشیر اول در نقش رستم.



لوح ۶۵: ندیم و بادبزن‌دار اردشیر اول در برشی از نگاره چهارم او در نقش رستم.



لوح ۶۶: برشی از نگاره چهارم اردشیر اول در نقش رستم.



لوح ۶۷: برشی از نگاره چهارم اردشیر اول در نقش رستم.



لوح ۶۸: اردوان آخرین شاه اشکانی در نگاره چهارم اردشیر اول در نقش رستم.

## نگاره ۵ اردشیر

آخرین و پنجمین نگاره اردشیر در سلماس، در شمال غربی ایران، نزدیک دریاچه ارومیه قرار دارد. این نگاره را من در سال ۱۹۶۵ منتشر کردم.<sup>۱</sup>

این نگاره که پنج متر عرض و حدود ۲/۵۰ تا ۲/۸۰ متر بلندی دارد، دو مجلس تقریباً همانند دارد که هر کدام یک سوار دارد و یک مرد که در سمت چپ او ایستاده است. سوار سمت چپ اردشیر اول است (لوح‌های ۶۹، ۶۹ آ و ۷۰) و سوار سمت راست پسرش شاپور است (لوح ۷۱)، که در مقام ولیعهد همان تاجی را بر سر دارد که پدرش. هر کدام از پدر و پسر در حال دادن چیزی، که دیگر امروز قابل تشخیص نیست، به مرد مقابل خود هستند. به باور من این «چیز» یا یک طوق است یا یک کلاه. در مورد اردشیر، احتمالاً موضوع مربوط است به انتصاب این مرد به ساتراپی ارمنستان. به این ترتیب این مرد می‌تواند خسرو اول (حدود ۲۲۵-۲۵۰ میلادی) از تبار اشکانیان باشد که به ارشک دوم معروف بود و در مورد شاپور شاید تقدیر از وزیر اعظم او باشد. من تاریخ ساخت این نگاره را ۲۳۸ میلادی تعیین کرده‌ام. یعنی آخرین سال فرمانروایی امپراتور روم ماکسیمینوس تراکس<sup>۲</sup> که ساسانیان بین‌النهرین را درنوردیدند و نصیبین و کرخه را به تصرف خود درآوردند.

\*

هنوز یکی از رازهای ناگشوده نگاره‌های ساسانی که در آن‌ها سوارکاری به نمایش درآمده است، منگوله‌مانند بزرگی است که با زنجیر از یراق زین اسب تقریباً تا به زمین آویزان است و به هنگام حرکت اسب به طرف عقب متمایل می‌شود (لوح‌های ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۰ و ۶۹ در زمان اردشیر اول). زاره<sup>۳</sup> می‌نویسد: «این منگوله که از پشم یا موی دم اسب درست شده است، با پوسته ظاهراً فلزی بر گه‌برگه‌ای پوشیده شده است.» زاره بر این باور بود که «چیز» نقشی زینتی دارد. بنا بر نظر روبرت کر پورتر<sup>۴</sup> این منگوله‌ها برای این بودند که «با حرکت

1. *Iranica* 5 [Leiden 1965] 148-160.

2. Maximinus Thrax

به پیروی از برداشت انسلین.

Wilhelm Ensslin, "Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I.", *Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften, Philos.-Hist. Klasse, Jahrgang 1947, Heft 5* [München 1949] 6.

3. F. Sarre, *Felsreliefs* [1910] 75.

4. Robert Ker Porter, *Travels in Georgia, Persia....* I [London 1821] 541.

خود مگس‌ها را از پیرامون اسب برانند». من خودم گمان کرده بودم که سوارکار با این وسیله ماسه به چشم دشمن می‌پاشیده است، اما امروز چنین گمانی را ندارم.

با بررسی دقیق این نگاره به نتایج زیر می‌رسیم: منگوله ابهام‌آمیز همواره در اسب اهورمزدا حضور دارد. بدون استثنا اسب‌های همه شاهان ساسانی دارای این منگوله هستند. این منگوله در اسب شاپور ولیعهد (نگاره‌های ۱ و ۵ اردشیر) و همچنین ندیم اردشیر (نگاره ۱) حضور دارد. سرانجام در اسب شاه اشکانی اردوان پنجم که در حال فروافتادن است به این منگوله برمی‌خوریم (نگاره ۱ اردشیر) و در اسب دشمن بهرام دوم که به وسیله او به زمین می‌غلند (نقش رستم) و من در فصل نهم درباره آتش‌سختن خواهم گفت (لوح ۱۳۳ ب). جز این، اسب هیچ دشمنی از شاهان ساسانی از این منگوله برخوردار نیست. اسب‌های بلندپایگان و سرداران ساسانی هم، اگر اشتباه نکنم، فاقد چنین منگوله‌ای هستند. به سخن دیگر: به نظر می‌رسد که حق استفاده از این منگوله تقریباً فقط برای اهورمزدا و شاهان ساسانی محفوظ بوده است. بنابراین این عنصر نمی‌تواند تنها جزئی ساده از زین و برگ اسب بوده باشد، بلکه عنصری بوده است به نشانه حرمت و مقام.

با این همه و به رغم این برداشت، ریشه و مفهوم این منگوله هنوز برایم ناپیداست. برای مقایسه می‌توانستیم به طوق افتخار اسب‌های عثمانی فکر کنیم. چون باید ریشه این طوق را در آسیای مرکزی جست، این امکان که اشکانیان رابط این هنجار بوده باشند قابل تأمل است. اما نگاره‌های سوار اشکانی چنین چیزی را نشان نمی‌دهند.

در این میان گمان شفاهی رناته روله (گوتینگن) جالب توجه به نظر می‌رسد. این منگوله می‌توانست، با توجه به گزارش هرودت (کتاب ۴، بند ۶۴) درباره سنتی سکایی، در اصل پوست و موی سر دشمن از پای درآمده باشد. سکاها سر دشمن شکست خورده را پوست می‌کنند. آن‌ها از این پوست به جای دستمال استفاده می‌کردند و آن را از افسار اسب خود می‌آویختند.<sup>۱</sup>

به نظر من تا هنگامی که منابع ما درباره این پدیده پاسخی صریح ندهند، این هیپوتز نزدیک‌تر به حقیقت امر می‌نماید. احتمالاً در هفت سده‌ای که میان گزارش هرودت و حضور منگوله در نگاره‌های ساسانی قرار دارد، پوست و موی سر روزگار سکاها جای خود

۱. با توجه به این که این منگوله از اسب اهورمزدا نیز آویزان است، چنین برداشتی نمی‌تواند قابل قبول باشد. اما شاید بتوان به ظرف آتش مقدس فکر کرد که شاهان ایران در سفرهای جنگی همواره آن را در کنار و همراه خود داشتند، تا در صورت نیاز به کمک آن آتشی جدید بیفروزند. - م.

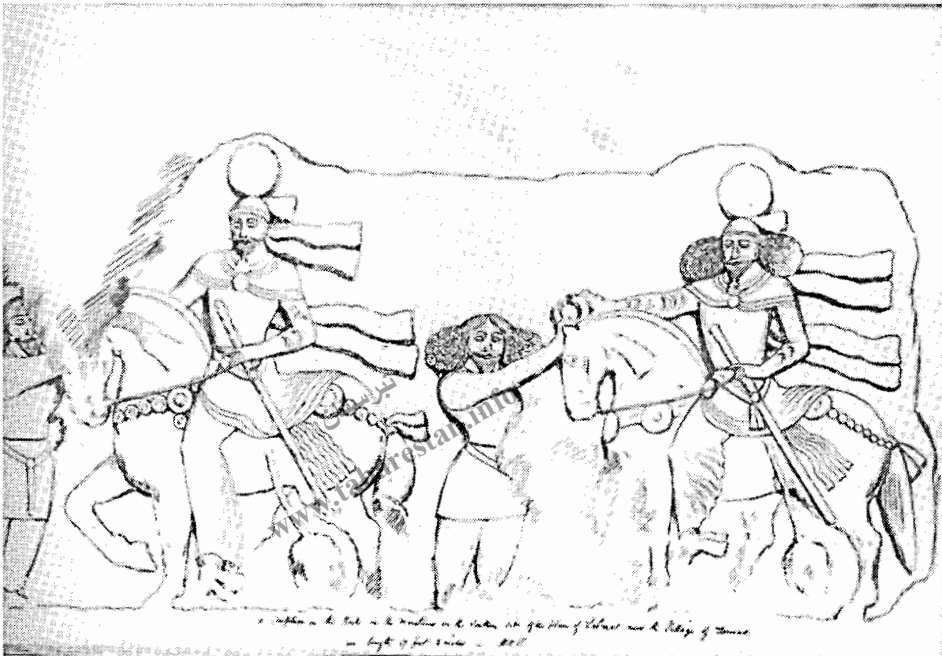


لوح ۶۹. نگاره پنجم اردشیر در سلماس. سوار سمت چپ: اردشیر، سوار سمت راست: شاپور (ولیعهد).

را به موی اسب و حتی نخ پشم داده است که به منزله نشان افتخار کفایت می‌کرده است. مانعی هم بر سر راه این برداشت وجود ندارد که ظرف‌های نگهدارنده مو به اشکال گوناگون تهیه می‌شده‌اند. به طوری که گوتفرید هرمان (گوتینگن) مرا متوجه کرد، در نگاره مجلس شکار ظرفی از پیروز (۴۵۷-۴۸۳ میلادی) این منگوله حتی به شکل سرب یک خوک وحشی است.<sup>۱</sup> این‌ها دگرگونی‌هایی هستند که دیگر نمی‌توانند ارتباطی با اصل منگوله مورد بحث داشته باشند.

۱. برای تصویر این ظرف نگاه کنید:

Kurt Erdmann, "Die sasanidischen Jagdschalen", *Jahrbuch der Preussischen Kunstsammlungen* 57 [Berlin 1936] 211.



لوح ۶۹ آ: نگاره اردشیر در سلماس، کار روبرت کیر پورتر که نخستین اروپایی است که در سیزدهم سپتامبر ۱۸۱۹ از این اثر دیدن کرد. من در این جا این اثر را با اجازه دوستانه رئیس بخش خاورمیانه موزه ارمیتاژ در سنت پترزبورگ، محقق دوره ساسانی، ولادیمیر لوکونین منتشر می‌کنم.

### پی‌نوشت

در پیوند با بازشناسی شخصیت‌های نگاره سوم اردشیر، در این جا می‌گویم تا شخصیت‌های نخستین نگاره پسر و جانشین او شاپور اول را (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) نیز به بررسی‌هایی که انجام گرفت بیفزاییم. یعنی نگاره‌ای که در سمت چپ صخره نقش رجب در نزدیکی تخت جمشید قرار دارد (لوح‌های ۷۳ و ۷۴).

این نگاره صخره‌ای از نظر محتوا به دیهیم‌ستانی شاپور تعلق دارد، که درست در سمت راست بدنه صخره (لوح ۷۲) با ۶/۷۰ متر پهنا و ۳ متر بلندی، در اختیار دو سوار قرار دارد. یعنی اهورمزدا در سمت چپ و شاهنشاه شاپور اول در حال گرفتن دیهیم شاهی در سمت راست و بسیار آسیب‌دیده.

نگاره اینک در حال بررسی، در سمت چپ صخره نقش رجب، پیش‌پرده‌ای است از مجلس دیهیم‌ستانی در سمت راست. در حالی که دربار شاپور اول در انتظار مراسم باشکوه



لوح ۷۰: اردشیر اول در برشی از نگاره سلماس.

است (لوح ۷۳)، او سوار بر اسب برای تاج‌گیری از اهورمزدا پیش می‌رود. این نگاره ۷/۱۰ متر پهنا و ۳/۵۰ متر درازا دارد. در میان درباریان، گروهی پنج نفری در پشت سر شاپور حضور دارند که اینک به شناسایی آن‌ها می‌پردازیم (لوح ۷۴).

زاره این گروه را نزدیک‌ترین اعضای خانواده شاه می‌دانست. زاره با تیزهوشی گمان کرده است، نفر بعدی که بلافاصله از شاه، در پشت سر او قرار دارد و بیننده نگاره خیلی زود متوجه او نمی‌شود، ولیعهد باشد: «موی سر یکی از حاضران که دیهیم دارد، جالب توجه و از نظر آرایش تک است. موی او به صورت کلافی گرد جمع شده و در انتها به کمک یک حلقه جمع شده است... احتمال دارد که در این جا موضوع مربوط باشد به ولیعهد احتمالی که موی سر او همان آرایش را دارد که موی شاه اما بدون کاکل کروی شکل که معمول شاهان ساسانی است.»<sup>۱</sup> هرتسفلد این برداشت را تأیید کرده است.<sup>۲</sup> بنابراین ما در این جا با وارث سلطنت هرمز اردشیر روبرو هستیم.

چون امکان دارد که این نگاره بلافاصله پس از سال ۲۴۲ میلادی، سال تاج‌گذاری شاپور اول، فراهم آمده باشد، بنا بر حساب سرانگشتی من شاه در این زمان حدود ۴۵ سال داشته است. اینک او می‌توانسته است از دخترش (و همسرش) آدورآناهید (از همسرش شهربانیشن خورنزم)، که لابد در زمان پدیداری نگاره ۲۵ تا ۲۷ ساله بوده است، به خوبی پسری ده ساله داشته باشد. یعنی هرمز اردشیر با موی سر جالب توجه. پدر او شاپور (که پدر بزرگ او نیز بوده است) بعدها او را شاه ارمنستان کرد. او در سال ۲۷۲ به نام هرمز اول بر تخت شاهی ایران نشست، اما در سال ۲۷۳ درگذشت. یعنی حدود ۴۲ سالگی. بقیه چهار نفری که در پشت سر شاه قرار دارند، تاکنون از سوی هیچ کس بررسی نشده‌اند.

به احتمال زیاد دو نفر سمت چپ ولیعهد نیز از پسران شاه هستند: یکی مسن‌تر با ریش پر شاهانه در سمت چپ و یکی جوان‌تر در وسط. شاهزاده جوان‌تر نیز، به طوری که در نگاره به آشکاری پیداست، ریش داشته است، اما کوتاه، چون به گردن‌بند او نمی‌رسد. من فرد میانی را که در سمت چپ بلافاصله از ولیعهد قرار دارد شاهزاده شاپور می‌دانم که همان پدرش بود و بعدها شاه مِسینه (مشان‌شاه، میشان‌شاه) در بین‌النهرین شد. در هر حال

1. F.Sarre, *Felsreliefs* [Berlin 1910] 93.

2. E. Herzfeld, "La sculpture rupestre de la Perse sassanide", *Revue des Arts Asiatiques* 5 [Paris 1928] 132.



لوح ۷۱: شاپور در زمان ولیعهدی در نگاره اردشیر در سلماس.

برای این شخص نرسه پسر کوچک‌تر شاپور اول، که در سال ۲۹۳ به قدرت رسید، نمی‌تواند مطرح باشد. چون ظاهراً نرسه هم نتیجه ازدواج پدر با آدورآناهید بود و در زمان ساخت نگاره - کوچک‌تر از برادرش هرمز اردشیر - هنوز کودکی بیش نبود.<sup>۱</sup> اگر همان‌گونه که من فکر می‌کنم، سومین نفر در پشت سر شاه یکی از پسران او باشد - این شخص کلاهی دارد به نشانی که از سه داس درست شده است - تنها می‌تواند پای بزرگ‌ترین پسر او از شهربانیشن خورانزم در میان باشد. یعنی شاهزاده بهرام. بنا بر گمان یادشده من، در نگاره سوم اردشیر که در همان نزدیکی است، روبروی هرکول/بهرام برهنه، نیز حضور دارد. اگر

۱. از برشماری شاهزادگان در سنگ‌نبشته بزرگ شاپور در کعبه زرتشت در نقش رستم پیداست که نرسه کوچک‌تر از هرمز اردشیر بوده است. همچنین نگاه کنید:

A. Maricq, *Syria* 35 [1958] 319.



لوح ۷۲: نگاره شاپور در نقش رجب، سمت راست. اهورمزدا در حال سپردن دیهیم شاهی به شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ میلادی).

شاهزاده بهرام در این نگاره اردشیر پانزده ساله بوده باشد، باید در نگاره حاضر شاپور در حدود ۲۷ سال داشته باشد، که با دستاوردهای باستان‌شناسی هماهنگ است. شاید بهرام در آن هنگام از سوی پدر به فرمانروایی گیلان (گیلان‌شاه) برگزیده شده بوده است. بهرام در سال ۲۷۳، پس از برادر ناتنی و خواهرزاده‌اش هرمز اردشیر، نزدیک به سه سال شاهنشاه ایران بود.

باقی می‌ماند بازشناسی دو نفر دیگر از گروه پنج نفری نگاره (لوح ۷۴). تبلور مقام این دو در انبوه مو در پشت گردن است. همچنین کلاه آن‌ها مزین به نشان است. نفر جلوتر که بهتر به دید می‌آید، نشانی دارد شبیه نشان شاپور به هنگام ولیعهدی در نگاره فیروزآباد. نفر دوم که در پشت قرار گرفته است و تنها کلاه و صورتش به تصویر کشیده شده است، نشانی دارد همانند چنگالی دوشاخ.

من این دو را برادران شاه می‌دانم.



نگاره ۷۳: نقش رجب، نگاره سمت چپ. شاپور اول و همراهان.

من نفر جلویی را که بیش‌ترین نزدیکی را به شاه دارد، برادر او اردشیر می‌دانم، که پدرش اردشیر اول به او فرمانروایی بر کرمان (کرمانشاه) را داده بود. مقامی که در زمان سلطنت برادرش شاپور نیز برای او محفوظ ماند.

فرد عقبی و کوچک‌تر را می‌خواهم پیروز برادر شاپور بدانم. به این یکی ظاهراً هیچ ساتراپی تعلق نگرفته است.<sup>۱</sup> حالتی ناشی از رفتار مادر ناتنی که نگاره نشان‌دهنده آن است.

۱. برخلاف نظر هنینگ این پیروز نمی‌تواند شاه کوشان (وزورک کوشانشاه، بزرگ کوشانشاه) بوده باشد. سکه‌هایی که در آن‌ها نام پیروز کوشانشاه آمده است، مربوط به اواخر روزگار شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ میلادی) هستند. هرتسفلد از هنینگ پیروی می‌کند. در زمان شاپور اول، همان‌گونه که نبشته او اشاره می‌کند، هنوز کوشان ساسانی به پایتختی کابل وجود نداشت. من پیروز نامبرده را پسر شاپور دوم می‌دانم. روبرت گوبل او را شاپور دوم می‌خواند و می‌گوید: پیروز «یکی از نام‌های جنگی او» بوده است.

W. B. Henning, "Notes on the Great Inscription of Šapur I", *Jackson Memorial Volume* [Bombay 1954] 46; E. Herzfeld, *Paikuli I*, 45; Robert Göbl, *Dokumente zur Geschichte der iranischen Hunnen in Baktrien und Indien*, Bd. II [Wiesbaden 1967] 293.



لوح ۷۴: برشی از نگاره شاپور در نقش رجب (نگاره سمت چپ).

پیروز در زمان ساخت نگاره (پس از سال ۲۴۲ میلادی) پیرو مانی شناخته می‌شد.<sup>۱</sup> البته می‌شد به جای پیروز به دیگر برادر شاه، یعنی مهرشاه فکر کرد، که پیش از شاهزاده شاپور،

---

۱. ابن ندیم، الفهرست، قاهره، ۱۹۲۹/۱۳۴۸، ۴۵۸.

ساتراپی میسینه را در دست داشت و پیش از برادرش پیروز هوادار مانی بود.<sup>۱</sup> اما از مهرشاه در نبشته بزرگ شاپور از سال ۲۶۰ میلادی نامی برده نمی‌شود. یعنی او در این هنگام دیگر زنده نبوده است. وقتی می‌توانیم به حقیقت نهایی برسیم که تکلیف را با نشان‌های دو شاهزاده‌ای که به آن‌ها پرداختیم، روشن کنیم.

بازشناسی دیگر حاضران نگاره نیز ناروشن می‌ماند. با این همه قطعاً همه حاضران در مجلس به خاندان شاهی تعلق دارند. چون هیچ‌کدام از آنان دست خود را به نشانه احترام بلند نکرده است.

در میان گروه آخر (لوح ۷۳) دو نفر در سمت چپ اردشیر، برادر احتمالی شاه، با هنجار متمایز از دیگران هستند. نخست این‌که هر دو، اگر هم اندکی کوچک‌تر از اردشیر، به طور کامل به تصویر کشیده شده‌اند. دوم این‌که از کلاه هر کدام نواری دوفلج آویخته است که نشان می‌دهد که این دو عضو خانواده شاهی هستند. البته این دو نفر، به خاطر ریش کوتاه و نداشتن انبوهی از موی سر در پشت گردن، از برادران احتمالی شاه متفاوت هستند. ظاهراً اینان از بستگان درجه ۲ شاه هستند.

با قید احتیاط می‌توانم چنین گمان برم که بلافاصله از سمت راست کسی که من او را اردشیر کرمانشاه خواندم، والاش عموی شاپور قرار دارد و نفر بعدی در سمت چپ نرسه پسر عموی شاپور است.

درباره آخرین حاضران نگاره که در سمت چپ فقط به صورت نیم‌تنه حضور دارند قادر به هیچ پیشنهادی نیستم. شاید اینان بستگان دورتر شاپور باشند.<sup>۲</sup>

1. L. J. R. Ort, *Mani — A Religio-Historical Description of his Personality* [Leiden 1967] 67 ff.

۲. با توجه به این‌که در نظام فرمانروایی ساسانی شاهد وسواس زیادی در نشان دادن مقام و سلسله‌مراتب هستیم، نظر استادم هینتس را به این سادگی نمی‌توانم بپذیرم. برای شرکت چند نفر از بستگان دور در یک بیانیه سیاسی به دلایل قوی‌تری نیاز داریم. — م.



لوح ۷۵: نگاره ساسانی و پیرامون در داراب.



## نگاره صخره‌ای ساسانی در داراب

شهر داراب که روزگاری دارابگرد نامیده می‌شد، در جنوب ایران و ۲۷۸ کیلومتری جنوب شرقی شیراز، در کنار جاده نظامی بسیار کهنی قرار دارد که پایتخت فارس را به هرمز (از سال ۱۶۲۲ بندر عباس) در کرانه خلیج فارس می‌پیوندد. تازه چند دهه است که راه ارتباطی شیراز با بندر عباس از طریق لار، جای جاده‌ای را که مدتی طولانی ناامن بود گرفته است. تقریباً در ده کیلومتری جنوب غربی داراب در بالای چشمه و برکه‌ای پر از نی، یک نگاره صخره‌ای ساسانی قرار دارد که تاکنون به قلمرو پژوهش‌های علمی نپیوسته بود.

نخستین گزارش اشاره‌وار درباره این نگاره از پزشک و جهانگرد آلمانی *انگلبِرت کمپفر* است که از سال ۱۶۸۳ تا ۱۶۸۸ میلادی را در ایران می‌گذراند. او در کتاب خود می‌نویسد که درباره «تصویرهایی از رستم» و در آن میان داراب شنیده است.<sup>۱</sup> حقیقت نیز چنین است که نگاره داراب را مردم بومی نقش رستم می‌نامند - یکی از پهلوانان اساطیری. اما بهتر این است که این نام را فراموش کنیم تا نگاره داراب با نگاره‌ای که عموماً نقش رستم در تخت جمشید خوانده می‌شود اشتباه نشود.

صد سال بعد یک تحصیل‌کرده اروپایی موفق شد تا به داراب پیش برود. یعنی *سر ویلیام اوزلی*. او روز ۲۶ آوریل ۱۸۱۱ از نگاره داراب دیدن کرد و همراه تهیه طرحی از آن نوشت: «پیش روی شاه جمعی از رومیان ایستاده‌اند و او دست چپ خود را، ظاهراً با حالتی شفقت‌آمیز، بر سر سردار اسیرشان نهاده است. من فکر می‌کنم که اندوهی که سیمای سردار رومی را فراگرفته است، بیش‌تر از سر نومییدی باشد تا تسلیم. جوانی با حالتی ملتسمانه و احتمالاً به امید بخشش فاتح، دستان خود را به سوی گردن اسب شاپور دراز

1. J. E. Kaempfer, *Amoenitatum exoticarum politico-physico-mediarum fasciculi V* [Lemgo 1712] 365.

کرده است.» سر ویلیام درباره‌ی طرحش می‌گوید که: «با دقتی موشکافانه آن را تهیه کردم زیرا نگاره‌ی سردار رومی ممکن است چهره‌ای حقیقی از والرین بخت‌برگشته باشد.» در این جا از «دقت مشقت‌بار» او در تهیه‌ی طرح سخنی به میان نمی‌آوریم. در هر حال چاپ مجدد آن سودی را به همراه ندارد. بازشناسی نگاره‌ی شاه هم جای حرف دارد. در فصل بعد به تفصیل در این باره صحبت خواهیم کرد. با این همه سر ویلیام اوزلی به گونه‌ای جالب توجه توانسته است به نظم تاریخی نگاره برسد.

بازدیدکنندگان بعدی نگاره‌ی داراب در ۲۴ و ۲۵ ژانویه ۱۸۴۱ نقاش اوزن فلاندن<sup>۱</sup> و معمار پاسکال کوست<sup>۲</sup> بودند. نقاشی فلاندن (لوح ۷۶) از نظر دقت شگفت‌انگیز است. او هم سوار نگاره را شاپور اول ساسانی تشخیص داد. فلاندن درباره‌ی شاپور می‌نویسد: «... بر سطح خارجی یکی از سنگ‌های قائم نقش برجسته‌ای حکاکی شده. شخصی عجیب در میان و دورش را اشخاصی با قیافه و لباس متغیر احاطه کرده‌اند. این شخص را اهل محل شاپور می‌دانند...»<sup>۳</sup> فلاندن هم مانند اوزلی به درستی گمان برد که مجلس مربوط است به پیروزی شاپور در سال ۲۶۰ میلادی بر قیصر والرین.<sup>۴</sup> او در حالی که والرین، رومی ایستاده را، رقیب او سیربادس (که ایرانی‌ها او را بر تخت فرمانروایی نشانده بودند) پنداشت، والرین را زیر سم‌های اسب شاه یافت. گمانی که به روایت کیر پورتر بازمی‌گردد.<sup>۵</sup> سپاس فلاندن را به خاطر اندازه‌هایی که داده است: نگاره‌ی داراب ۹/۱۰ متر پهنا و ۵/۴۰ متر بلندی دارد.

پس از این دو فرانسوی شجاع، تقریباً یک قرن سپری شد، تا دوباره کاوشگری اروپایی سر از داراب درآورد: سر آثرل استاین که از این نگاره در ۲۶ مارس ۱۹۳۴ عکس گرفت.<sup>۶</sup> البته مک‌درمات<sup>۸</sup> این عکس را بسیار کج و کوله خواند. واقعاً هم به سبب چشمه و برکه‌ای که

1. Eugène Flandin

2. Pascal Coste

۳. برای نقل قول از ترجمه فارسی سفرنامه اوزن فلاندن (ترجمه حسین نورصادقی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۶، ۳۹۸) استفاده شده است.

4. *Voyage en Perse de MM. Eugène Flandin, peintre, et Pascal Coste, architecte. - Perse Ancienne, Texte.* [Paris o.J.] 34; Eugène Flandin *Voyage en Perse*, II [Paris 1851] 365-371.

۵. البته اندکی متفاوت از نظر استاد، بازشناسی شاپور از سوی فلاندن، که راه را برای گمانه‌زنی او می‌گشود، بیش‌تر مبتنی بر گفته‌های مردم محل بوده است. - م.

6. Robert Ker Porter, *Travels in Georgia, Persia etc.*, I [London 1821] 543.7. Sir Aurel Stein, "An Archaeological Tour in the Ancient Persia", *Iraq* III [London 1936] 194-196, Tafel 17.8. McDermot, "Roman Emperors in the Sassanian Reliefs", *The Journal of Roman Studies* 44 [London 1954] 76, n. 5.

در جلو این نگاره قرار دارد، گرفتن عکس از آن بسیار دشوار است. سِر آئرل هم، مانند ویلیام اوزلی، مرد رومی را که شاهنشاه دست خود را بر سرش نهاده است، قیصر والرین تشخیص داد.

در بهار ۱۹۵۷ واندن برگ، باستان‌شناس بلژیکی، در سفر تحقیقاتی خود در بخش دورافتادهٔ فارس از داراب نیز دیدن کرد. او دو عکس کوچک از نگارهٔ داراب را منتشر کرد.<sup>۱</sup> من در روزهای سوم و چهارم مارس و دوباره نوزدهم آوریل ۱۹۶۷ به داراب رفتم. لوح‌های ۷۷-۹۹ را که در این کتاب داریم حاصل عکس‌هایی هستند که گرفته‌ام، که امکان بررسی دقیق‌تر این اثر مهم را فراهم می‌آورند.<sup>۲</sup>

\*

تصویر شاپور اول سوار بر اسب، نقطهٔ تبلور نگارهٔ داراب است (لوح‌های ۷۶، ۷۷، ۹۱، ۹۷، ۹۸). شاپور باید به هنگام پیروزی بر قیصر روم والرین (۲۶۰ میلادی) ۶۳ ساله بوده باشد. احتمالاً نگارهٔ داراب بلافاصله پس از این پیروزی ساخته شده است.

مقایسهٔ لوح‌های یادشده با نقاشی اوژن فلاندن (لوح ۷۶) نشان می‌دهد که صورت فرمانروای ساسانی در زمانی پس از فلاندن به عمد تخریب شده است.<sup>۳</sup> اما هنوز هم می‌توان تشخیص داد که شاپور هم در این نگاره - مانند سال ۲۳۸ در نگارهٔ سلماس که هنوز ولیعهد بود - ریشش را از حلقه‌ای زرین گذرانده و نیمهٔ دوم آن را به صورت یک منگولهٔ پُر درآورده است. در عوض در نگارهٔ نبرد سوارهٔ فیروزآباد از سال ۲۲۶ میلادی فقط پدرش اردشیر اول ریشی بسته داشت (لوح ۵۲) و او خود در مقام ولیعهدی ریشی بلند و مجعد داشت که در پایین به خطی افقی منتهی می‌شد (لوح ۵۴). ظاهراً ریش حلقه‌دار (بسته) تنها ویژهٔ شاه بوده است (با وجود استثنایی که در نگارهٔ سلماس شاهد آن بودیم) و ریش بلند مجعد با انتهای افقی خاص شاهزادگان. دیگر بلندپایگان شاهنشاهی ساسانی ریشی نیمه و یا کوتاه‌تر داشتند.

1. L. Vanden Berghe, *Archéologie de l'Iran Ancien* [Leiden 1959] Tafeln 64b, c.

۲. جالب توجه است که از خود ایرانیان خبری نیست. همچنان که بیش از هزار سال نیز خبری نبوده است. اما دربارهٔ خط لب، بالای بلند، کمان ابرو، میان تنگ، گیسوی افشان بار تا بخواهی! - م.

۳. به رغم آسیب فراوانی که نگاره‌های باستانی ایران در دورهٔ قاجار، به ویژه به هنگام تمرین تیراندازی، دیده است، این احتمال هم می‌تواند وجود داشته باشد که فلاندن (به دور از هنجارهای امروز در وفاداری به اصل) صورت تخریب‌شده را در اثر خود بازسازی کرده باشد. البته شکل ریش شاپور در نقاشی او مزاحم این برداشت است. - م.

اما این حقیقت جالب توجه و در عین حال ابهام‌آمیز است که شاپور اول در نگاره داراب به جای تاج کنگره‌داری که شناسه اوست - مانند زمان ولیعهدی در نگاره سلماس (لوح ۷۱) - تاج خودمانند اردشیر اول را بر سر دارد (لوح‌های ۹۷ و ۹۸). کورت‌اردمن<sup>۱</sup> این رفتار را ناشی از این هدف شاپور می‌داند که پیروزی بر قیصر روم را به پدرش منتقل کند. این برداشت برای من، بی آن‌که خودم نظر مطمئنی داشته باشم، قانع‌کننده نیست.<sup>۲</sup> ظاهراً مسئله «تاج شخصی» شاهان ساسانی پیچیده‌تر از آن است که پیش‌تر فکر می‌کردیم.

موی مجعد و انبوه شاپور، در دو طرف سر و در کاکل تاج، با توجه به پا به سن گذاشتن شاه، حکایت از آن دارد که از کلاه‌گیس استفاده می‌شده است. شاپور بر گردن خود گردنبندی گران‌بها دارد؛ به گمان طوقی زرین با مرواریدهایی درشت.<sup>۳</sup> از سه نقطه بدن او بندهایی دوقلو به نشانه فر شاهی موج هستند؛ در بالا از کاکلی کروی - به طرز خاصی بزرگ - از گردن و در پایین از مچ شلواری که پلیسه‌ای فاخر دارد و هر جلو به محل بند کفش بسته شده است. نیم‌تنه گشاد (تونیک) شاپور که در پشت او موج است، در روی سینه به کمک دو حلقه بزرگ لابد زرین چفت می‌شود. این نیم‌تنه پرچین را نیز کمربندی با چفت و بست حلقوی ظاهراً زرینی در میان گرفته است. به زیر قسمت جلوی این کمربند چیزی پیچیده است که شاید یک دستمال باشد. از سمت راست کمربند، دشنه یا شمشیری کوتاه نیز آویزان است که تنها قبضه‌اش پیداست، اما ظاهراً نیام آن به ران راست بسته بوده است. شاه دست چپ خود را بر سر یک قیصر رومی نهاده است و در دست راست «چیزی» چهارگوش و مسطح دارد. به این دو مطلب بازخواهم گشت.

یال و دم اسب شاپور را بسیار هنرمندانه بافته‌اند. آرایش موی سر اسب کاملاً همانند اسب‌هایی است که در نگاره‌های کاخ آپادانا در تخت جمشید به تصویر کشیده شده‌اند (لوح ۲۴). برگستوان اسب نیز کاری هنرمندانه با عناصر زینتی دارد. از سمت راست اسب از زنجیری همان منگوله بزرگی آویزان است که در فصل گذشته درباره آن صحبت کردیم. می‌توان فکر کرد که در سمت چپ اسب نیز چنین عنصری وجود داشته است. در زیر پاهای اسب یک قیصر رومی مرده افتاده است. به این موضوع نیز بازخواهم گشت.

1. Kurt Erdmann, "Sasanidische Felsreliefs - Römische Historienreliefs", *Antike und Abendland* III [Hamburg 1948] 86.

۲. دغدغه‌های این دانشمندان درباره ریش شاهان و بلندپایگان روزگاران کهن تاریخ ما می‌تواند برای دانشجویان تاریخ سودمند باشد. - م.

3. Moses von Chorene, V. Langlois, *Collection des historiens anciens et modernes de l'Arménie*, II [Paris 1869] 66.

فضای سمت چپ نگاره را مردانی پارسی (ایرانی)<sup>۱</sup> در چهار ردیف روی یکدیگر اشغال کرده‌اند. در دو ردیف پایین، هر ردیف از پنج نفر درست شده است و در دو ردیف بالا، هر ردیف از چهار نفر. یعنی روی هم هجده نفر. این هجده نفر را نه در چهار ردیف، بلکه در حقیقت پشت سر هم باید دید.

پنج چهرهٔ ردیف جلو (لوح‌های ۷۸ و ۷۹) - و فقط این‌ها - کلاهی بر سر دارند که بالای آن گرد است. متأسفانه هیچ‌کدام از این کلاه‌ها دارای نشان نیستند. تا جایی که دیده می‌شود این پنج تن دست چپ خود را بر روی قبضهٔ شمشیر بلند و راست خود نهاده‌اند. این شمشیر از سمت چپ کمر آن‌ها آویزان است. البته تنها در جلو بخشی از آن پیداست. بقیهٔ شمشیر در زیر بالاپوشی که پلیسه‌کاری هنرمندانه‌ای دارد پنهان است. این بالاپوش، همان‌گونه که در نگارهٔ شاپور دیدیم، در روی سینه با چفتی که از دو حلقه درست شده است به هم آمده و بسته شده است. در بالای حمایل‌مانندی قابل تشخیص نیز چفت دو حلقه‌ای کمر بند دیده می‌شود که پیراهن بلندی را که میانی چین‌دار دارد به هم می‌پیوندد. هر پنج نفر در لبهٔ بالای پیراهن، گردن‌بندی پهن و گران‌بها، مانند گردن‌بند شاه، دارند. در زیر پیراهنی که تا به زانو می‌رسد، شلواری گشاد و پرچین دیده می‌شود. کفش‌های تا قوزک پا، با نوار پهن چفت‌داری به پا بسته شده‌اند.

در نقاشی فلاندن (لوح ۷۶) ممکن بود چنین به نظر آید که دو نفر اصلی ردیف جلو دست راست خود را به نشانهٔ احترام بالا برده‌اند. اما حقیقت این است که این‌ها گلی مانند V را در دست دارند. احتمالاً غنچهٔ نیلوفر.<sup>۲</sup> به این ترتیب سستی که به زمان هخامنشیان بازمی‌گردد (لوح‌های ۳۱ و ۳۳) هنوز زنده مانده است.

هر پنج نفر ردیف اول ریشی بلند و مجعد دارند که در پایین به خطی افقی منتهی می‌شود. شیوه‌ای که همان‌گونه که گفتیم ظاهراً تنها ویژهٔ بستگان شاه بوده است. شاه نیز، هنگامی که میل نداشت که ریشش را با حلقه‌ای به دو نیم کند و قسمت پایین آن را به صورت منگوله‌ای پر پشت درآورد، چنین ریشی داشت.

۱. در دورهٔ هخامنشیان هنگامی که سخن از مرد پارسی می‌رود، منظور بدون استثنا مردی است از قوم پارس، که یکی از مجموعهٔ قوم‌های ایرانی است. اما در دورهٔ ساسانی، هم می‌توان به مردم فارس فکر کرد و هم به دیگر مردم ایران. همچنان که امروز اصطلاح پارسی به همهٔ ایرانیان اطلاق می‌شود. - م.

۲. این گل نیلوفری که با نگاره‌های هخامنشی با آن آشنا هستیم، به ظن قوی گل انار می‌باشد. - م.

این پنج نفر ردیف اول، با قرار گرفتن بلافاصله پس از شاه، با آرایش ریش و مخصوصاً با نوع کلاه‌هایی که بر سر دارند چنان ممتاز جلوه می‌کنند، که من آن‌ها را شاهزادگانی می‌دانم که مقام حکومتی دارند؛ یعنی از اعضای خاندان شاهی‌اند که در بخشی از فرمانروایی ساسانی شاه بوده‌اند. شاپور اول در نبشته سه زبانی خود در کعبه زرتشت در نقش رستم، به پنج تن از این خانواده خود اشاره می‌کند و این نبشته همزمان است با مجلسی که در داراب به نمایش درآمده است. یعنی بلافاصله پس از پیروزی شاپور اول در سال ۲۶۰ میلادی بر قیصر والرین ساخته شده است.

در میان این گروه پنج نفری در نگاره ما، یکی از شخصیت‌ها بیش‌تر از دیگران متبلور است. یعنی تزیین لبه پایین کلاه با نوعی برگ غار. از این روی من این شخصیت را هرمز اردشیر می‌دانم که برای ولیعهدی در نظر گرفته شده بود و ثمره ازدواج شاپور با دختر خودش آدورآناهید بود. سال تولد ولیعهد را من در فصل پیش ۲۳۲ میلادی تعیین کرده‌ام. بنابراین او باید در نگاره داراب تقریباً سی ساله بوده باشد. او در این زمان شاه بزرگ ارمنستان بود.

در کنار هرمز اردشیر شخصیت دیگری (لوح ۷۹، چپ) هم مانند او با بزرگی تمام به نمایش درآمده است و مانند او یک غنچه نیلوفر آبی [انار؟] در دست راست خود دارد. و موی انبوه در پشت گردن - همچنین نشان بزرگی - شاهزاده‌ای که لابد از نظر مقام بلافاصله پس از هرمز اردشیر قرار داشته است. از این روی من او را بهرام پسر ارشد شاپور می‌دانم که در این هنگام هنوز ۴۷ سال داشت و شاه گیلان (گیلان‌شاه) بود و بعد بر تخت شاهنشاهی ساسانی تکیه زد.

در میان آن دو، شخصیتی با کلاه شاهزاده‌ای در مقام فرمانروایی قرار دارد که تنها سر او پیداست. من او را شاهزاده شاپور، برادر کوچک‌تر بهرام، می‌دانم که از سوی پدر فرمانروایی میسینه (میشانشاه) را داشت. شاهزاده شاپور باید در این زمان (۲۶۰ میلادی) حدود ۴۵ ساله بوده باشد و به طوری که از نبشته پدرش در کعبه زرتشت برمی‌آید، شش پسر داشت.

از گروه پنج نفری اول باقی می‌مانند دو شخصیتی که تنها سرشان کاملاً در سمت راست و چپ پیداست. از پنج شاهزاده فرمانروا، که در نبشته شاپور در کعبه زرتشت به آن‌ها اشاره شده است، می‌مانند فقط شاه کرمان (کرمانشاه) که از سوی اردشیر اول گمارده شده بود، یعنی اردشیر (برادر شاپور اول) و شاه سیستان و توران، یعنی نرسه، کوچک‌ترین پسر شاپور

اول. شخصیتی را که دورتر از همه در سمت راست قرار دارد، می‌خواهم به سبب جای محترمانه‌تر او، درست پشت تونیک موج‌شاه، اردشیر برادر جوان‌تر شاه بدانم. این همان شاهزاده‌ای است که در نگارهٔ دوم اردشیر اول در فیروزآباد و در نگارهٔ شاپور در نقش رجب گمان شناختنشان را دارم. و شخصیتی را که کاملاً در سمت چپ گروه پنج نفری ردیف اول قرار گرفته است، به تناسب، نرسه می‌خوانم، که در سال ۲۹۳ میلادی فرمانروایی ساسانی را به چنگ آورد. او در نگاره باید حدود ۲۸ ساله باشد.

پنج شخصیت ردیف دوم (لوح ۸۰) کلاه‌هایی بر سر دارند که شبیه کلاه فریگیه‌ای است. ظاهراً این کلاه نیز ویژه شاهزادگان بود. البته شاهزادگانی که مقام استانداری (شاهی) نداشتند. از این شخصیت‌ها، دو نفری که کاملاً در سمت چپ و در وسط قرار گرفته‌اند، بدون ریش و نوجوان هستند. سه نفر دیگر ریش دارند. در حال حاضر بازشناسی این شاهزادگان امکان ندارد.

شخصیت‌های ردیف سوم (لوح ۸۱) همه بی‌کلاه به تصویر کشیده شده‌اند. همه این‌ها ریشی کوتاه (یعنی ریشی «غیرشاهزاده‌ای») دارند و زینت گردنشان طوقی است پهن و مزین. من این‌ها را نجای بلندپایه‌ای می‌دانم که به خاندان شاهی تعلق ندارند. از شخصیت‌های ردیف آخر، از سمت راست، سه نفر اول دوباره کلاه فریگیه‌ای شاهزادگان را بر سر دارند و نفر آخر، کاملاً در گوشهٔ راست بالا، کلاهی ندارد و ظاهراً یکی از نجای دولتی است. برخلاف نقاشی دقیق فلاندن (لوح ۷۶) «شاهزاده» کاملاً سمت راست ریش ندارد و هنوز نوجوان است.

\*

سمت راست نگارهٔ داراب میدان اصلی نمایش رویداد اصلی است که شخصیت‌های سمت چپ مجلس فقط برای تماشای آن حضور به هم رسانیده‌اند.

از قیصر رومی که شاپور اول دست خود را بر روی سرش نهاده است (لوح‌های ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵ و ۹۹)، در بالا نام برده شده است. او، در حالی که سرش متمایل به پایین است، با چهره‌ای که در اندیشه است، ساکت ایستاده است. اما نباید در تفسیر عواطف دچار اغراق شویم: مجلس‌های نگاره‌های ساسانی، نظر به شناسهٔ مستور دارند تا به جزئیات.

پرتحرک‌ترین شخصیت نگاره، شخصی است که در سمت راست به سوی شاهنشاه می‌شتابد (لوح‌های ۹۱، ۹۲ و ۹۹). او هم یک قیصر رومی است. او دست‌های خود را ملتمسانه به طرف شاپور دراز کرده است. او تازه از ارابه پیاده شده است: اسب ارابهٔ جنگی

او در گوشه راست مجلس دیده می‌شود. در سمت چپ کمرش، شمشیر دراز رومی خود را دارد که از حمایتی پنهان آویزان است. نیم‌تنه رومی او را که به زحمت به زانو می‌رسد کمربندی در میان دارد که از تکه‌های چرم چهارگوش (با روکش طلا؟) درست شده است. قیصر سومی که بر زمین افتاده است نیز چنین کمربندی دارد. روانداز جنگی چهارگوش و کوچک (sagum رومی) قیصری که به سوی شاه می‌شتابد، به طرف پشت موج است. او حتی از شدت عجله، با پای چپ، دست چپ قیصر مرده‌ای را که به زمین افتاده است لگد کرده است.

این که این سه شخصیت قیصرهای رومی هستند فقط از طوقی از برگ غار که هر سه - و فقط این سه - بر پیشانی دارند پیدا نیست، بلکه نوار دوقلوی فرمانروایی منقش به خطوط راه‌راه متمایل، که به طوق برگ غار بسته شده‌اند و در گم‌دندان موج هستند نیز چنین حکایت می‌کنند. نقاشی فلاندن (لوح ۷۶) این نوار را تنها در قیصر مرده و به زمین افتاده نشان می‌دهد، اما لوح‌های ۹۲، ۹۵ و ۹۹ این نوار را در دو قیصر دیگر نیز به آشکاری نشان می‌دهند. این نوار دوقلو را پیکرتراش به طوق برگ غار افزوده است، تا برای بیننده ایرانی نگاره یادمانی تردیدی باقی نگذارد که این سه شخصیت فرمانروا هستند. طوق برگ غار نمی‌توانست این واقعیت را به روشنی بیان کند.

اکنون پرسش تعیین‌کننده این است که: قیصرهایی که در این جا به نمایش گذاشته شده‌اند، که بوده‌اند؟ برای دلایل بازشناسی همه نکته‌ها نگاه کنید به فصل بعدی. در این جا فقط حاصل این دلایل بدون تفسیر به آگاهی می‌رسد.

در مورد قیصری که زیر پاهای اسب شاهنشاه افتاده است (لوح‌های ۹۱، ۹۳ و ۹۶)، همان‌گونه که مک‌درمات<sup>۱</sup> به درستی تشخیص داده، با قیصر گوردیان سوم<sup>۲</sup> سر و کار داریم. گوردیان در سال ۲۴۴ میلادی، در نوزده سالگی در جنگ با ایرانیان در میثه<sup>۳</sup> در کرانه فرات کشته شد. او در نگاره به مقتضای سنش بدون ریش به تصویر کشیده شده است.

قیصری که شاپور دستش را بر سر او نهاده است (لوح‌های ۹۴، ۹۵ و ۹۹)، فیلیپوس

1. B. C. MacDermot, "Roman Emperors in the Sassanian Reliefs", *The Journal of Roman Studies* 44 [London 1954] 78.

2. Gordian III

۳. پس از این رویداد شاپور اول این نام را به پیروز - شاپور، امروز الانبار (در بلندی بغداد)، تغییر داد.

A. Maricq, "Recherches sur les Res Gestae divi Saporis", *Mémoires in-8 de l'Académie royale de Belgique (Lettres)*. 47, IV [Brüssel 1953] 113 ff.

سعید عربان (راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه پهلوی - پارتی، تهران، ۱۳۸۲، ۷۰) این شهر را مشیگ آورده است.

عرب<sup>۱</sup> است که بلافاصله پس از مرگ گوردیان صلح را به مبلغ نیم میلیون دینار از شاپور خریداری کرد.

نگارهٔ داراب حاصلی از این پیمان صلح را به خوبی نشان می‌دهد. شاهنشاه با مهربانی دست خود را بر سر رومی مغلوب می‌نهد و قیصر با قیافه‌ای گرفته دست راست خود را برای سوگند وفاداری بلند کرده است (لوح ۹۴). شاپور در نبشتهٔ خود در کعبهٔ زرتشت در این باره می‌نویسد: «فیلیپوس قیصر به التماس نزد ما آمد و پانصد هزار دینار (به عنوان) خون بها به ما داد (و) باجگزار شد.»<sup>۲</sup> در روشنائی این رویداد «چیز» صاف و چهارگوش نوارداری که در دست شاپور است شناخته می‌شود.<sup>۳</sup> به گمان من این «چیز» سند پیمان صلح سال ۲۴۴ میلادی است از برنز یا مرمر و با نواری برای آویختن.

سرانجام قیصر سوم که به امید بخشش التماس‌کنان به سوی شاه می‌شتابد والرین است که شاپور او را در سال ۲۶۰ (یا ۲۵۹) در اِدا سا اسیر کرد - بزرگ‌ترین پیروزی در تاریخ ساسانیان. نگارهٔ داراب دو رویداد را به شکل یک جریان به هم پیوند می‌زند که شانزده سال از یکدیگر فاصله داشته‌اند. بنابراین در مجموع نگارهٔ داراب یک تصویر تاریخی یکپارچه نیست، بلکه اثری است شاخص از هنر تصویری دورهٔ ساسانی، که واقعیت تاریخی را با شیوه‌ای جادویی برای همهٔ روزگاران به ثبت می‌رساند. همزمان پیداست که پیروزی بر والرین است که به مجلس به نمایش درآمده آهنگی دراماتیک می‌بخشد.

قیصر رومی اسیر را - مردانگی و اسواری ایرانیان است که سلاح از اسیر بر نمی‌گیرند - یک ایرانی به حضور شاه هدایت می‌کند. در مجلس نگاره، در میان ۲۶ رومی تنها یک ایرانی حضور دارد (لوح‌های ۸۲، ۸۳، ۹۲). او سربرنه است. به طوری که در نگارهٔ آسیب‌دیده قابل تشخیص است، ریش او به طوق گردش نمی‌رسد. از این دو حالت چنین برمی‌آید که این ایرانی، نجیبی با مقام دولتی است. اما به هیچ عنوان عضو خاندان شاهی نیست. این مرد کیست؟

۱. نگاه کنید به مقالهٔ من: "Das sassanidische Felsrelief von Salmās", *Iranica* 5 [1965] 158.

من در این جا سومین قیصر را از قلم انداخته بودم. برای این که سر آثرل استاین (195) [3 Ira] به طرق برگ غار او اشاره نکرده بود و هم در عکسی که او برداشته بود و هم در نقاشی فلاندن خبری از چنین طوقی نبود.

۲. ترجمهٔ متن پهلوی از سعید عریان، همان جا.

۳. سر آثرل استاین (همان جا، ۱۹۵) می‌نویسد: «در دست راست شاه احتمالاً طنابی است به سوی گردن زندانی، اما به طور دقیق قابل تشخیص نیست.» اما قطعاً پای طنابی در میان نیست و زندانی هم بسته نشده است.



لوح ۷۶: نگاره ساسانی در داراب. کار اوژن فلاندن (۱۸۴۱).

او را می‌توانستیم رئیس تشریفات دربار بدانیم که وظیفه‌اش تنظیم بار و مراسم رسیدن به حضور شاه است (نگاه کنید به فصل ۴). اما رویداد به نمایش درآمده در نگاره ربطی به مراسم درباری ندارد، بلکه رویدادی است مربوط به جنگ. از این روی می‌توانیم این مرد ایرانی را در نیمه سمت راست نگاره مقام بلندپایه‌ای با قدرت فرماندهی نظامی بدانیم. من او را بیدخش شاپور می‌دانم. چون در آغاز دوره فرمانروایی ساسانی بزرگ‌ترین مقام دولتی عنوان بیدخش را داشت.<sup>۱</sup> البته معنی این واژه جای بحث دارد. تاکنون نه اختیارات این مقام بلندپایه معلوم شده است و نه از نظر زبان‌شناسی به معنی آن رسیده‌ایم.

نیبرگ<sup>۲</sup> بر آن شد که بیدخش را وزیر بزرگ بداند. اما طبق معمول این عنوان ویژه بالاترین مقام اداری است که تنها در مواردی استثنایی می‌توانست در کاری نظامی دخالت کند. او در

۱. فارسی میانه: بیدِخش، اشکانی: بیتخش (در نوشته شاپور در کعبه زرتشت).

2. H. S. Nyberg, "Quelques inscriptions antiques découvertes récemment en Géorgie" *Erans* 44 [Uppsala 1946] 242.

روزگار ساسانیان نخستین عنوان فرماندار را داشت.<sup>۱</sup> به این ترتیب «وزیر بزرگ» کاملاً متفاوت است از «بیدخش».

از نبشتهٔ شاپور در کعبهٔ زرتشت به روشنی دیده می‌شود که بیدخش در فهرست مقام‌ها بلافاصله پس از اعضای خاندان شاهی می‌آید. اما او حتی مرتبه‌ای بالاتر از فرمانده گارد شاهی و فرمانده اسواران داشت. در فهرست کعبهٔ زرتشت نام این فرماندهان پس از بیدخش می‌آید. از این فهرست جایگاه چنین برداشت می‌شود که بیدخش فرمانده نیروهای مسلح بود. طبعاً زیر نظر فرمانروا که بزرگ‌ترین مقام فرماندهی بود.



لوح ۷۷: نمای عمومی نگارهٔ داراب.

۱. نبشتهٔ شاپور در کعبهٔ زرتشت، سطر ۳۲.



لوح ۷۸: نگاره داراب، ردیف اول بلندپایگان ایرانی.

پاجلیارو<sup>۱</sup> می‌خواهد بیدخش را با مقام بیم‌انگیز بزرگی برابر بداند که در زمان هخامنشیان به «چشم شاهان» معروف بود. او ممکن است در این برداشت حق داشته باشد. اما در این که او واژهٔ پهلوی *bidyahš* را با واژهٔ فارسی باستان *\*patyahša* به معنی تقریبی «پاینده، نگهبان» مرتبط می‌داند، نمی‌توانم با او همگام باشم.<sup>۲</sup> من بیش‌تر از نیبرگ<sup>۳</sup> و هنینگ<sup>۴</sup> پیروی می‌کنم. به این ترتیب که بخش اول *bidyahš* را به واژهٔ فارسی باستان *dvitīya* (اوستایی متأخر: *bitīya* «دوم») باز می‌گردانم و بخش دوم *bidyahš* را از ریشهٔ فارسی باستان *hšay* = «فرمان‌راندن». پس *\*dvitīyahšaya* یعنی «فرمانروای دوم»<sup>۵</sup> = «نایب‌السلطنه».<sup>۶</sup> بنویست این اواخر اندکی خود را با این «دوم شخص» در کشور مشغول کرد.<sup>۷</sup> با صحبتی که در بالا داشتیم، جای پرسش است که آیا مقام «دومی» (*erkordut iwn*) که در سنت ارمنی آمده است از سویی و از سوی دیگر گزارش آمیانوس مارسلینوس *potestas secunda post regem* ربطی به شغل بیدخش ما ندارد. همچنین است فارسی میانهٔ *pasāgriv* به باور بنویست. در حالی که در فرمانروایی سدهٔ سوم میلادی تنها یک بیدخش وجود داشته است، این موضوع لطمه‌ای به این واقعیت نمی‌زند، که آمیان (XXIII. 6. 14) درست در سدهٔ چهارم میلادی چندین *vitaxae* می‌شناسد. این را هم باید گفت که در ایران دورهٔ اسلامی هم یک نایب‌السلطنه وجود دارد. البته بیش‌تر در سده‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی.<sup>۸</sup>

1. A. Pagliaro, "Riflessi di etimologie iraniche nella tradizione storiografica greca", *Rendiconti dell'Accademia Nazionale dei Lincei*, hist.-philol. 8. Serie, 9 [Rom 1954] 145.

۲. پیلی (64 [London 1930-32] BSOS 6) H. W. Bailey, هم تقریباً همین برداشت را دارد، اما می‌گوید: «شکل واژه غیرعادی است». آیلرس هم همین نظر پاجلیارو را دارد (2 [Haag 1961-2] *Indo-Iranian Journal* 5). (209-210).

3. H. S. Nyberg, *Eranos* 44 [1946] 237.

4. *Mitteliranisch (Handbuch der Orientalistik, Erste Abt., Vierter Band, Erster Abschnitt)* [Leiden/Köln 1958] 61.

۵. دوست دانشمند سعید عریان، در گفتگویی تلفنی بیدخش را «چشم دوم» دانست و موافق با نایب‌السلطنه خواندن این عنوان نبود. - م.

۶. چنین برداشتی را ریچارد فرای نیز دارد.

Richard N. Frye, "Some early Iranian titles", *Oriens* 15 [Leiden 1962] 354.

7. E. Benveniste, *Titres et noms propres en iranien ancien* [Paris 1966] 51 ff.

۸. نسخهٔ خطی ابن بی‌بی به شمارهٔ ۲۹۸۵، کتابخانهٔ اباصوفیای استانبول، چاپ عکسی، بنیاد تاریخ ترک (*Tarih Kurumu*) سری ۱، شمارهٔ ۴، آنکارا، ۱۹۵۶، ۶۹۱؛ مسامت‌الاکهار، به کوشش عثمان توران، آنکارا، ۱۹۴۴، ۶۴ و ۱۴۷؛ محمد بن هندوشاه نخجوانی، دستورالکاتب، نسخهٔ خطی، شمارهٔ ۱۲۴۱، کتابخانهٔ کوپرولو (Köprülü) در استانبول، ۱۸۵ ب.

در زمان اردشیر اول، پایه‌گذار خاندان ساسانی، بیدخش اردشیر نیز همچون او اردشیر نامیده می‌شد. در زمان شاپور اول - در زمان نگاره داراب در حدود ۲۶۰ میلادی - نیز بیدخش شاپور نام داشت.<sup>۱</sup> این برابری نام شاه و بیدخش (نایب السلطنه) می‌تواند یک تصادف باشد. مطمئناً، به طوری که در فصل ۹ خواهیم دید، یک روند قانونی نبود. احتمالاً منظور از برابری نام شاه و بیدخش که سرسپردگی کامل خود را به شاه نشان می‌داد، نوعی تشویق بوده است.

چیزی که اینک مربوط به شاپور بیدخش شاپور اول است، این است که - همان‌گونه که در بالا گفته شد - او همان بلندپایه‌ای است که در نگاره داراب، قیصر والرین و ارابه جنگی دواسبه او را پیروزمندانه به حضور شاهنشاه خود می‌برد (لوح ۸۳). این تعبیر با دو نگاره از چهار نگاره پیروزی شاپور تقویت می‌شود، که به آن‌ها در فصل بعدی (فصل ۸) پرداخته خواهد شد.

۱. چنین است در نیشته شاپور در کعبه زرتشت، متن فارسی میانه، سطر ۲۹ و یا ۳۱. بیدخش کیردیسرو که نامش در سطر ۳۳ آمده است، ظاهراً بیدخش نخست شاپور بوده است. اما این بیدخش در زمان نگارش نیشته (۲۶۰ میلادی) در حال «بازنستگی» بوده است. چون نام او در فهرست بلندپایگان، بیست نفر پس از بیدخش در حال خدمت می‌آید.



لوح ۷۹: داراب، سه بلندپایهٔ مهم ایرانی در ردیف ۱.



لوح ۸۰: داراب، بلندپایگان ایرانی در ردیف‌های ۱ و ۲ در سمت چپ نگاره.



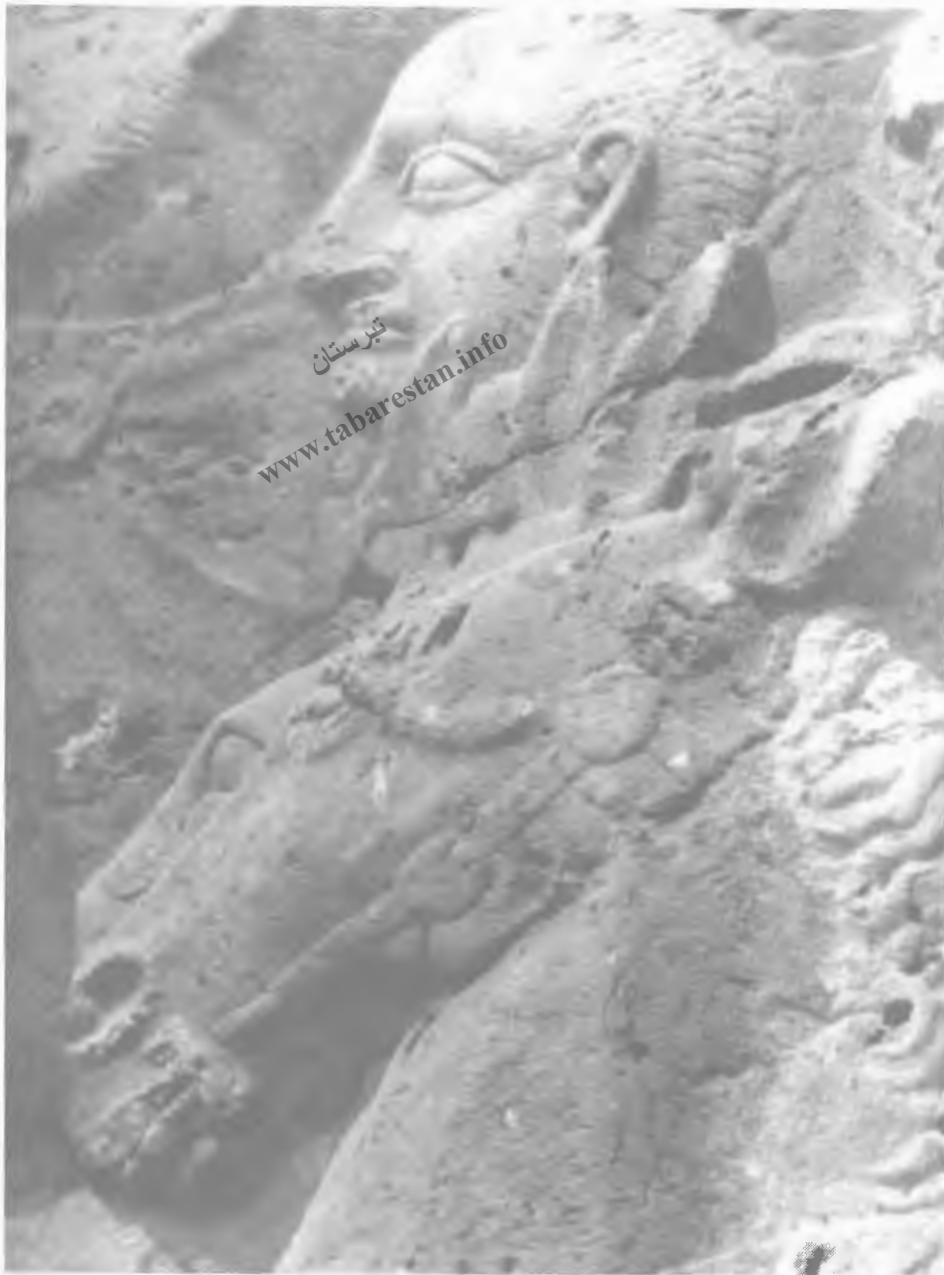
لوح ۸۱: داراب، بلندپایگان ایرانی در ردیف‌های ۳ و ۴ در سمت چپ نگاره.



لوح ۸۲: داراب، سمت راست نگاره. مقام بلندپایه ایرانی (چپ)، ساتورها و افسران رومی (راست).



لوح ۸۳: داراب، بلندپایهٔ ایرانی در سمت راست نگاره. شاید بیدخش شاپور.



لوح ۸۴: داراب، سرهای دو اسب ارباب جنگی والرین.



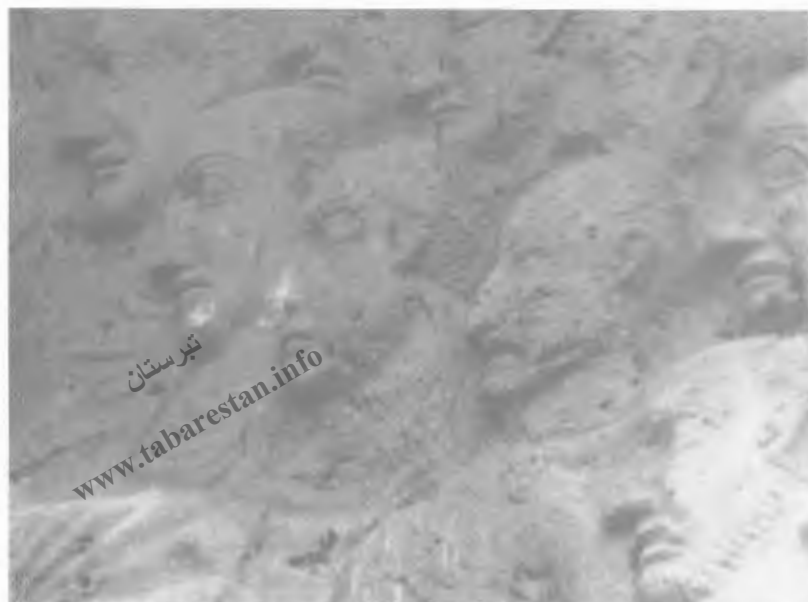
لوح ۸۵: داراب، چرخ ارباب جنگی والین، در میان پاهای اسب سمت چپ.



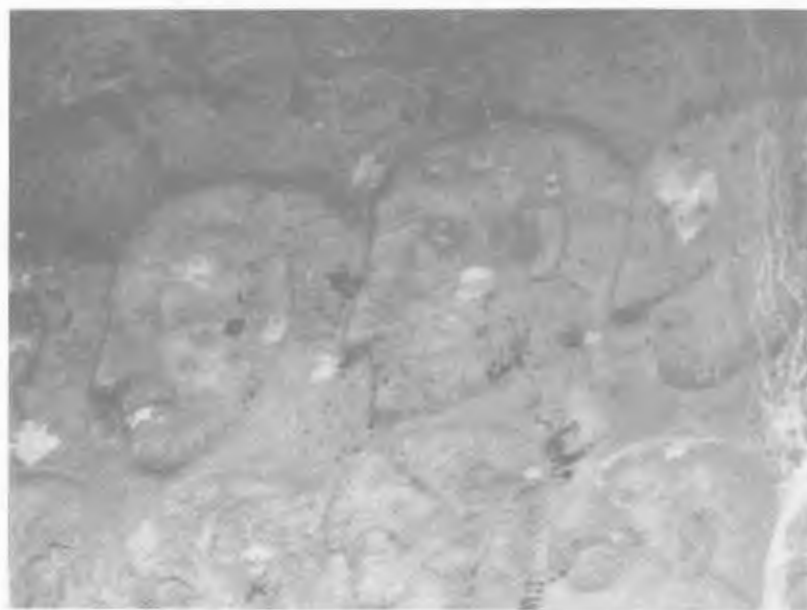
لوح ۸۶: داراب، سناتورها و افسران رومی (سمت راست مجلس، پایین).



لوح ۸۷: داراب، سناتورها و افسران رومی (سمت راست مجلس، پایین).



لوح ۸۸: داراب، سناتورها و افسران رومی (سمت راست مجلس، وسط).



لوح ۸۹: داراب، سناتورها و افسران رومی (سمت راست مجلس، ردیف بالا).



لوح ۹۰: داراب، سناتورها و افسران رومی (سمت راست مجلس، وسط).



لوح ۹۱: داراب، شاهنشاه شاپور اول و سه قیصر رومی.



لوح ۹۲: داراب، برشی از وسط مجلس.



لوح ۹۳: داراب، قیصر گوردیان سوم در زیر پاهای اسب شاپور اول.



لوح ۹۴: داراب، قیصر فیلیپوس عرب در حال سوگند وفاداری.



لوح ۹۵: داراب، قیصر فیلیپوس عرب (بالا) و قیصر والرین (پایین).



لوح ۹۶: داراب، برشی از نگارهٔ قیصر گوردیان سوم.



لوح ۹۷: داراب، شاهنشاه شاپور اول.



لوح ۹۸: داراب، برشی از نگاره شاپور اول.



لوح ۹۹: داراب، قیصرهای روم، فیلیپوس عرب (بالا) و والرین (پایین).



لوح ۱۰۰: برشی از نگاره یشاپور. قیصر والرین در حال التماس.  
سرگوردیان سوم در زیر سم اسب.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



## قیصرهای رومی در نگاره‌های شاپور اول

شاپور اول ساسانی (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) پیروزی خود بر رومیان را، علاوه بر داراب، چهار بار دیگر در فارس جاودانی کرده است. سه بار در شهر خودش بیشاپور (امروز: شاپور در نزدیکی کازرون) که خود بنیان نهاده بود و یک بار هم در کنار آرامگاه‌های شاهان هخامنشی در نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید. دربارهٔ ترتیب زمان ساخت این پنج نگاره، که همه آن‌ها می‌توانند پس از ۲۶۰ میلادی تراشیده شده باشند، هنوز نمی‌توان با اطمینان تصمیم گرفت. من نگارهٔ داراب را نخستین می‌دانم و نگارهٔ نقش رستم را آخرین.

مانند نگارهٔ داراب، در دو نگارهٔ بیشاپور نیز سه قیصر رومی نقش بسته‌اند (یکی مرده، یکی ایستاده و یکی بیش‌تر زانورده و ملتمس)؛ در نگارهٔ سوم بیشاپور تنها دو قیصر (یکی مرده و دیگری زانورده)؛ در نگارهٔ نقش رستم هم دو قیصر (ایستاده و زانورده). تا سال ۱۹۵۴ همهٔ دانشمندان برآن بودند که قیصر زانورده والرین است که شاپور او را در سال ۲۶۰ (یا ۲۵۹) اسیر کرده بود. از سال ۱۸۲۱ قیصر ایستاده، بنا بر پیشنهاد روبرت کرپورتر،<sup>۱</sup> سیریادس (یا ماریادس) شناخته می‌شد، که شاپور او را در برابر قیصر اصلی علم کرده بود. چون فریدریش زاره<sup>۲</sup> هم از کرپورتر پیروی کرده بود، با این‌که این برداشت، همان‌گونه که گاژه<sup>۳</sup> روشن کرد، بر پای لرزانی تکیه داشت، صورت واقعیتی جاافتاده را یافته بود.

اولین کسی که از برداشت مربوط به سیریادس فاصله گرفت مارتین اسپرنگلینگ<sup>۴</sup> در سال ۱۹۴۰ بود: «دومین فرد رومی را در نگاره‌های فراوان پیروزی شاپور به هیچ عنوان

1. Robert Ker Porter, *Travels in Georgia, Persia usw.* I [London 1821] 543.

2. Friedrich Sarre, *Iranische Felsreliefs* [Berlin 1910] 79.

3. Jean Gagé, "Comment Sapor a-t-il triomphé de Valérien", *Syria* 42 [Paris 1965] 374-5.

4. Martin Sprengling, *AJSL* 57 [1940] 372.

نمی‌توان سیریادس دانست؛ او یکی از سران سپاه و یا تنها یکی از افسران جزء والرین است.<sup>۱</sup> در این میان (۱۹۴۱) ارنست هرتسفلد<sup>۲</sup> هم دچار تردیدهایی شده بود. البته او هنوز هم بر این باور بود که شاپور در نگاره خود در نقش رستم، به قیصری که برابرش ایستاده بود، امپراتوری روم را در مقام مردی که او برگزیده بود، منتقل کرد، اما بر نظر خود افزود: «دانشمندان در تلاش خود برای یافتن هویت این شخص نتیجه‌ای نگرفته‌اند.» دو سال بعد (۱۹۴۳) روستووتسِف<sup>۳</sup> تیر خلاص داستان سیریادس را شلیک کرد: «این برداشت با منابع مکتوب موجود مبنی بر مرگ او [سیریادس] در تضاد است.»

در سال ۱۹۴۷ جووانی پولیزه کاراتلی<sup>۴</sup> با احتیاط نظر داد که در نگاره (نقش رستم) قیصری که در کنار یا پیش روی شاپور ایستاده است، می‌تواند فیلیپوس عرب بوده باشد. این نظر مورد تأیید ویلهلم انسِلین<sup>۵</sup>، که پایبند به نظریه سیریادسی بود، قرار نگرفت و پیشنهاد اسپرنگلینگ را، که باید قیصری را که ایستاده است والرین دانست، قبول نکرد.

مک‌درمات<sup>۶</sup> هنگامی که در سال ۱۹۵۴ مقاله خود را درباره قیصرهای رومی در نگاره‌های ساسانی منتشر کرد دو تحقیق اخیر را ندیده بود. او بنا را بر این گذاشت که سه قیصر رومی در نگاره‌های شاپور، گوردیان سوم، فیلیپوس عرب و والرین هستند. چون شاپور در نبشته خود در کعبه زرتشت فقط از این سه نفر - و فقط این سه - نام می‌برد. او قیصری را که بر زمین خوابیده است گوردیان سوم دانست، که در ۱۱ فوریه ۲۴۴ میلادی در کرانه فرات، در بلندی بغداد امروز، در نبرد با شاپور کشته شده بود.<sup>۷</sup> اینک چون شاپور در نبشته خود می‌گوید که او والرین را شخصاً دستگیر کرده است و چون شاپور در نگاره‌های نقش رستم و بیشاپور دست قیصر رومی ایستاده را می‌گیرد، باید که این قیصر ایستاده والرین باشد. بنابراین قیصری که زانو زده است لابد که فیلیپوس عرب است. سکه به دست آمده

1. Ernst Herzfeld, *Iran in the Ancient East* [1941] 315.

2. Michael Rostovtzev, "Res Gestae divi Saporis and Dura", *Berytus* 8 [1943] 40.

3. Giovanni Pugliese Carratelli, "Res gestae divi Saporis", *La Parola del Passato*, Fascicolo V [Neapel 1947] 225.

هنگامی که من در مقاله‌ام درباره نگاره سلماَس (*Iran* 5 [1965] 158) همین نظر را به قلم آوردم، متوجه حق تقدم کاراتلی نشده بودم.

4. Wilhelm Enßlin, "Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I.", *Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften, Philos.-hist. Klasse, Jahrgang 1947, - Heft 5* [München 1949] 97.

5. B. C. McDermot, "Roman Emperors in the Sassanian Reliefs", *Journal of Roman Studies* 44 [London 1954] 76-80.

۶. تعیین تاریخ و محل رویداد از ماریک (A. Maricq, "Recherches" 122).

نیز این برداشت را قوت می‌دهد. سر والرین در سکه‌های او از بیخ تراشیده است، «و فرد ایستاده تقریباً مطمئناً ریش ندارد، البته ناصاف بودن سنگ جای شک را باز می‌گذارد». برداشت مک‌درمات توجه گیرشمن را برانگیخت: «یک قرن و نیم پیش گزارش مربوط به این آثار منتشر شد، اما هیچ کس موفق به بازشناسی درست آن‌ها نشده بود. تا این که به تازگی مک‌درمات با کاوشی عمیق به تعبیر درستی از مجلس‌هایی که به تصویر کشیده شده‌اند، دست یافت.»<sup>۱</sup> ادیت پورادا<sup>۲</sup> هم، اگرچه با احتیاطی پوشیده، بازشناسی تازه را پذیرفت: «اگر شخصیت زانوزده فیلیپ باشد، آن دیگری که ایستاده است و شاپور در حال تماس با اوست تنها می‌تواند والرین باشد که شاه ایران او را در سال ۲۶۰ میلادی در اِرسا اسیر کرد.»

اما ژان گاژه<sup>۳</sup> قانع نشد. او در سال ۱۹۶۴ و با لحن کمی نرم‌تر در سال ۱۹۶۵ نوشت: «ما نمی‌توانیم از نظریه مک‌درمات پیروی کنیم. حرف آخر درباره شخصیت‌های رومی نگاره‌ها، تاریخ و هویت آن‌ها گفته نشده است. اما برخی از برداشت‌های مک‌درمات قابل توجیه هستند.»

در حقیقت به باور من هم مک‌درمات راه بازشناسی سه قیصر را در نگاره‌های شاپور تا اندازه زیادی هموار کرده است. به نظر من او فقط در آخرین نکته اصلی اشتباه می‌کند. قیصر ایستاده نمی‌تواند والرین باشد، بلکه او فیلیپوس عرب است و در نتیجه قیصر زانوزده فیلیپوس عرب نیست و بلکه والرین است. همان‌گونه که همیشه برداشت چنین بوده است. من در فصل پیش به این موضوع پرداختم. اما اینک به کمک نگاره‌های شاپور در بیشاپور و نقش رستم به دلایل می‌پردازم.

## نگاره ۱ بیشاپور

در بیشاپور شش نگاره ساسانی وجود دارد. دو نگاره در کرانه چپ رودخانه و چهار نگاره در کرانه راست. من از ترتیب واندین‌برگ<sup>۴</sup> پیروی می‌کنم، که در هر دو مورد از شهر آن روزگاران بیشاپور آغاز می‌شود. اول سمت راست، یعنی کرانه چپ رودخانه و بعد سمت

1. Roman Ghirshman, *Iran — Parthes et Sassanides* [Paris 1962] 151.

2. Edith Porada, *Ancient Iran — The Art of Pre-Islamic Times* [London 1965] 204.

3. Jean Gagé, *La montée des Sassanides et l'heure de Palmyre* [Paris 1964] 128, n. 2; *ibid.*, *Syria* 12 [1965] 380.

4. Vanden Berghe, *Archéologie de l'Iran Ancien* [Leiden 1959] 55-56.

چپ، کرانه راست. نگاره‌ای که با این ترتیب نگاره شماره یک است و آسیب فراوانی دیده است، دو رویداد را در هم می‌تند: دیهیم‌ستانی شاپور از اهورمزدا را (به تقلید از پدر خود اردشیر در نقش رستم، لوح ۶۰) و پیروزی شاپور بر دو قیصر را (لوح ۱۰۰). این نگاره - با تکیه بر فلاندن - ۹/۲۰ متر پهنا و ۵/۵۰ متر بلندی دارد.

هرتسفلد قیصری را که در زیر سم‌های اسب شاپور بر روی زمین افتاده است، «دشمن انتزاعی رومی» می‌دانست.<sup>۱</sup> اما او در این‌جا از همخوانی‌های دقیق نگاره یادشده پیشین غافل بود. اهورمزدا بر دشمن مرده خود اهریمن می‌تازد، که می‌توان او را دشمن انتزاعی نامید. در صورتی که اردشیر به هیچ وجه در پای خود دشمنی انتزاعی ندارد. بلکه این دشمن اردوان پنجم آخرین شاه اشکانی است که اردشیر بر او چیره شده است. در نگاره بیشاپور هم قیصری که در زیر پای اسب شاپور افتاده است، یکی از سه قیصری است که در نبرد با ایرانیان جان خود را باخته است. مک‌درمات او را خوب شناسایی کرده است: گوردیان سوم.

شاپور درباره او می‌نویسد: «... و هنگامی که نخست به شهریاری رسیدم، گوردیانوس قیصر از همه روم، گوت و ژرمن شهر، نیروگردآوری کرد و به اسورستان، علیه ایران‌شهر و ما آمد و در مرز اسورستان، در مشیگ، پادرم (و) رزمی بزرگ بود؛ گوردیانوس قیصر کشته شد، نیروی رومیان نابود شد.»<sup>۲</sup>

گوردیان سوم در آن هنگام تازه نوزده ساله بود. هماهنگ با این سن، در همه نگاره‌های شاپور که مرده گوردیان به زیر پای اسب شاهنشاه افتاده است، بدون ریش به تصویر کشیده شده است. گوردیان در نگاره ۱ بیشاپور (لوح ۱۰۰)، همچنین نگاره ۳ (لوح ۱۰۵)، به سبب آسیب‌هایی که از آب و هوا دیده است، به زحمت قابل بازشناسی است. اما در داراب (لوح ۹۶) و در نگاره ۲ بیشاپور (لوح ۱۰۲) چنین نیست.

البته می‌توان گفت که قیصر مرده نمی‌تواند گوردیان باشد، زیرا جسد او به رم برده شد و به دست شاپور نیفتاد.<sup>۳</sup> غافل از این‌که موضوع نگاره‌های ساسانی هرگز گزارشی از یک

1. E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East* [1941] 315.

۲. ترجمه متن پهلوی از سعید عریان، همان‌جا، ۷۰ - م.

3. J. Gagé, *Syria* 42 [1965] 378.



لوح ۱۰۱: نگاره دوم بیشاپور (بخش میانی مجلس)، شاپور اول با قیصرهای رومی.

حقیقت نیست، بلکه نمایشی است سمبلیک از حقیقت. برای این شیوه تفکر هنری کافی است که بپذیریم که واقعیت کشته شدن گوردیان کفایت می‌کرده است تا او را در حالی که به زیر پایهای شاپور افتاده است بر بدنه سنگ بتراشند. هر ایرانی، بدون این که تصویر نگاره را وحی منزل بداند، از این اشاره سر در می‌آورد.

گوناگونی جزئیات تاریخی برخی از نگاره‌ها از آن‌ها نگاره‌های تاریخی نمی‌سازند. کورت اِردمن به خوبی متوجه این هنجار شده است.<sup>۱</sup>

قیصری که زانو زده و دست‌ها را به نشانه التماس دراز کرده است (لوح ۱۰۰) به مراتب تحقیرآمیزتر از معادلش در داراب به نمایش درآمده است (لوح ۹۲). او شمشیر رومی، که به سوی شانه چپ پیچیده است، در بند و یراق خود دارد. بالاپوش کوتاه (sagum) او در نگاره

1. Kurt Erdmann, *Antike und Abendland* III [Hamburg 1948] 86.



لوح ۱۰۲: برشی از نگارهٔ دوم بیشاپور. قیصر گوردیان سوم.



لوح ۱۰۳: برشی از نگاره دوم بیشاپور. شاپور اول دست قیصر فیلیپوس عرب را در دست دارد.

داراب به طرف پشت موج است. در این جا قیصر ایستاده (سومین) در حال التماس است. ظاهراً گزارش رویدادی که به او مربوط می‌شود، چندان واجب به نظر نرسیده است که حتماً به نمایش درآید. نگاره ۱، بیش‌تر آن دو رویدادی را – و فقط این دو را – در نظر دارد که در زندگی شاپور دوران‌ساز بوده‌اند: دیهیم‌ستانی از اهورمزدا در سال ۲۴۲ و پیروزی بزرگ او بر والرین در سال ۲۶۰ میلادی. زیرا قیصر زانوزده در نگاره ۱ بیشاپور، همان‌گونه که روشن خواهد شد، والرین است.

### نگاره ۲ بیشاپور

اندکی که در بیشاپور در ساحل چپ رودخانه بالاتر می‌رویم به دومین نگاره شاپور برمی‌خوریم. با ۱۲/۴۰ متر پهنا و ۴/۶۰ متر بلندی. در فضای میانی آن (لوح ۱۰۱) نمایشی از پیروزی شاپور بر سه قیصر رومی، با شش شخصیت اصلی که در آن نقش دارند.

همان‌گونه که در داراب دیدیم، در این جا نیز شاهنشاه سوار بر اسب به سوی راست در حال حرکت است (عکس جهت حرکت در نگاره ۱ پیشاپور). مانند داراب، مرده گوردیان سوم در زیر پاهای اسب او خوابیده است (لوح ۱۰۲). طوق برگ غار او فقط به اشاره آمده است. شاپور با دست راست خود دست راست قیصری رومی را گرفته است، که در کنار و پشت او قرار دارد (لوح ۱۰۳). به سنت دربار ایران این قیصر دست‌های خود را در آستین‌هایش پنهان کرده است. قیصر سوم در حالی که جلو شاهنشاه زانو زده است، دست‌هایش را ملتمسانه به سوی او دراز کرده است. این قیصر به گمان ما والرین است (لوح ۱۰۴). در این جا نیز شمشیر از بند و یراق‌شانه چپ او آویزان است و بالاپوش کوتاه (*sagum*) به طرف پشت مواج است.

مک‌درمات، به طوری که گفته شد، قیصر ایستاده را والرین می‌بیند. چون شاپور او را اسیر کرده بود. او هنجارهای به نمایش درآمده در نگاره را به دستگیری تعبیر می‌کند. اما همین هنجارها در نگاره موازی داراب چگونه است؟ در آن جا شاپور در حال دستگیری قیصری که بی حرکت ایستاده است نیست. او بیش‌تر با شفقت دست خود را بر سر قیصر نهاده است (لوح ۹۴) و قیصر در حال سوگند برای پیمان صلح است. دست بر روی سر نهادن را به هیچ عنوان نمی‌توان به دستگیری تعبیر کرد. در نگاره ۲ پیشاپور، شاپور دست قیصری را که در کنار دارد گرفته است. درست با همان هدف که در داراب دست خود را بر سر او نهاده است. در هر دو جا با رفتاری حاکی از دوستی سر و کار داریم. به نشانه التفات شاهانه. به این ترتیب جایی برای تردید نمی‌ماند که قیصر ایستاده، قیصر فیلیپوس عرب است، که در سال ۲۴۴ میلادی بلافاصله پس از کشته شدن گوردیان سوم صلح را از شاپور خرید.

اینک آن دو نفری که در سمت راست مجلس نگاره (لوح ۱۰۱) ایستاده‌اند، که هستند؟ یکی بلافاصله از والرین زانو زده، بازوی چپ خود را با آرامش به شمشیر بلند خود تکیه داده است. دست راست پنهان است. اما پیدا است که او دست خود را به نشانه احترام بالا نبرده است. بنابراین او ممکن است یکی از اعضای خانواده شاهی باشد. ریش بلند شاهزادگان نیز هماهنگ با این برداشت است. علاوه بر این، چون نوار فرمانروایی در گردن این شخصیت مواج است، او ممکن است هرمز اردشیر ولیعهد شاپور باشد. به این ترتیب جای او در نگاره ۲ پیشاپور، از سمت چپ مجلس نگاره داراب، به سمت راست تغییر یافته است.

اما ششمین و آخرین شخصیت این مجلس (لوح ۱۰۱) ریش شاهزادگان را ندارد. بنابراین او ممکن است یکی از بلندپایگان دولتی باشد. او هر دو دست را به سوی شاهنشاه بلند کرده است، اما نه به نشانه آشنای ادای احترام با انگشت اشاره خمیده. بلکه با حالتی که در هیچ کجایی نیامده است. من این حرکت را - اندکی خام - نشانه عرض تبریک می‌دانم و شخصیت مربوط را نایب السلطنه (بیدخش) شاپور می‌خوانم. اگرچه او مانند (نگاره داراب) بی‌کلاه نیست و کلاهی بر سر دارد. در حالی که بیدخش در داراب والرین اسیر را با اربابه جنگی او به حضور شاهنشاه می‌آورد، در نگاره ۲ بیشاپور این وظیفه را پشت سر نهاده است - اصلاً خبری از اربابه جنگی نیست - و او را فقط به نشانه عرض تبریک به حضور می‌رساند.

### نگاره ۳ بیشاپور

شاپور اول یک بار دیگر پیروزی خود بر قیصرهای رومی را در نگاره ۳ بیشاپور جاودانه کرده است. از سوی شهر، نخستین نگاره در کرانه سمت راست رودخانه. دوباره رویدادهای اصلی در مرکز یک مجلس پرچهره (لوح ۱۰۵) جمع و جور شده است. مجلسی که در مجموع یازده متر پهنا و ۴/۲۰ متر بلندی دارد. ضمناً به نظر می‌رسد که ترتیب نگاره‌های ۱، ۲ و ۳ بیشاپور هماهنگ با زمان ساخت آنهاست. در هر حال نگاره ۳ در مجموع پیشرفته‌تر از نگاره ۲ است.

دوباره شش نفر اصلی نمایش در مرکز نگاره دور هم گرد آمده‌اند (لوح ۱۰۵). شاپور اول سوار بر اسب، در حالی که جسد گوردیان سوم با حالت انگیزاننده و بسیار طبیعی دو دستش، در زیر پاهای اسب افتاده است، با دست راست از بالای یک ترکش دست فیلیپوس عرب را در دست دارد. والرین، که در سمت راست زانو زده است، دست‌هایش را همانند نگاره ۲ به التماس به سوی شاهنشاه دراز کرده است. در این‌جا حالت هرمز اردشیر (ولیعهد) مشخص است: او دو دست خود را در حالی که بنا بر سنت در آستین پنهان کرده است، روی قبضه شمشیرش گذاشته است. بیدخش دیگر حالت خشکی را که در نگاره ۲ بیشاپور داشت، ندارد: او با رفتاری آکنده از پیروزی، در حالی که دست چپش را بر قبضه شمشیر دارد، طوق پیروزی را به طرف شاهنشاه خود دراز کرده است. جای تأسف است که درست این نگاره بسیار جان‌دار آسیب فراوانی دیده است.



لوح ۱۰۴: برشی از نگاره دوم بیشاپور. قیصر والرین.



لوح ۱۰۵: برشی از نگارهٔ سوم بیشاپور. پیروزی شاپور اول بر قیصرهای روم.

### نگارهٔ شاپور در نقش رستم

نگارهٔ درشت‌اندام شاپور با یازده متر پهنا و ۵/۱۰ متر بلندی در نقش رستم، اندکی متمایل به چپ در زیر آرامگاه داریوش، پیروزی او را بر رومیان تنها با چهره به نمایش می‌گذارد (لوح ۱۰۶). چون شخصیتی که به صورت نیم‌تنه در سمت راست این نگاره دیده می‌شود، افزوده‌ای است که در فصل بعدی ما را با خود مشغول خواهد کرد.

در این نگاره حالات شاهنشاه، که در این جا - مانند نگارهٔ ۱ بیشاپور - به سوی چپ در حرکت است، در مقایسه بهتر از دیگر نگاره‌ها مانده است (لوح‌های ۱۰۷ و ۱۰۹). ریش او به شیوهٔ شاهان از میان بسته شده و انتهای آن به صورت منگوله درآمده است. در این جا جزئیات تاج کنگره‌داری که شناسهٔ شاپور اول است به خوبی پیداست. مروارید از گوش او آویزان است. گردن‌بند او نیز از مرواریدهای به گونه‌ای غیرعادی درشت درشت شده است.



لوح ۱۰۶: نگاره شاپور اول در نقش رستم. قیصر ایستاده: فیلیپوس عرب؛ قیصر زانوزده: والرین؛ کاملاً در سمت راست: نیم تنه مغ بزرگ کردیر.

قیصر فیلیپوس عرب در پیش، روی شاه ایستاده است. در حالی که دست‌های او به آیین دربار در آستین پنهان هستند، او آن‌ها را بلند کرده است. شاپور دست راست قیصر رومی را - به گمان ما در تأیید پیمان صلحی که با فیلیپوس بسته شده است - گرفته است. قیصر والرین که با رفتاری سرزننده به سوی شاهنشاه شتافته است، با بالاپوش نظامی مواجه، جلوی او زانو زده است.

نگاره بزرگ و از نظر هنری مهم و احتمالاً آخرین نگاره صخره‌ای شاپور اول در نقش رستم به کرات با دقت گزارش شده است. در این جا ما فقط خود را با آخرین حلقه زنجیر دلایلی مشغول می‌کنیم که نظر مک‌درمات در این باره را که قیصر زانوزده فیلیپوس عرب است و قیصر ایستاده والرین رد می‌کند. در حالی که بر عکس این برداشت درست است. سه دلیل در برابر نظر مک‌درمات قرار دارد. از این سه، پیش‌تر به دو دلیل اشاره شده است:

۱. این موضوع از نخست غیرممکن است که در نگاره‌ها، والرین که شکست فاحش‌تری داشته است، با تحقیر کم‌تری به نمایش درآمده باشد. در عوض آن قیصری که با شاپور دوستانه به کنار آمده است، یعنی فیلیپوس عرب، در وضعیتی تلخ و حالت زانورده. به این موضوع ژان گاژه<sup>۱</sup> نیز با تأکید پرداخته است: «آیا می‌توان به سادگی پذیرفت که از سه امپراتور شکست‌خورده از شاپور اول، والرین که بار منفی بیش‌تری داشت، کم‌تر از آن دو دیگر امپراتور رومی در برابر شاپور فاتح تحقیر شده باشد؟»

۲. در نگاره داراب، قیصر ایستاده رومی به هنگام ادای سوگند درباره پیمان صلحی که در دست شاپور است، چهره‌ای نگران دارد، اما دستی که شاهنشاه بر سینه او نهاده است، به آشکاری نشان از برخوردی پراشتناک دارد و به هیچ وجه نمی‌تواند حکایت از اسارت قیصر بکند. رفتار شاپور تنها می‌تواند متناسب با موقعیت فیلیپوس عرب باشد که صلح را خریده است. و نه درخور والرین اسیر مفتضحی که در همه نگاره‌ها با دو دست ملتمس به سوی شاه می‌شتابد، تا بذل توجهی برای جان خود فراهم آورد.

۳. در این جا باید هنوز دلیلی از مک‌درمات را بی‌اثر کرد که تکیه بر سکه دارد. به نظر مک‌درمات، پیکرتراش نگاره به هنگام کار سکه‌هایی را برای مدل در دست داشته است.<sup>۲</sup> فکر می‌کنم که این برداشت دست کم درباره والرین خیلی مشکوک است. چون این قیصر سال‌ها پس از ۲۶۰ میلادی در ایران در اسارت به سر برد. در این باره دلیل اصلی مک‌درمات این است که والرین در سکه‌هایش بدون ریش آمده است و چون قیصر ملتمس نگاره‌ها ریش دارد (لوح ۱۱۲)، پس نمی‌تواند والرین باشد. برعکس چنین پیداست که قیصر ایستاده ریش ندارد و از همین روی می‌تواند والرین باشد.<sup>۳</sup>

هر دو نظر اشتباه است. نه والرین همواره و در همه سکه‌هایش بدون ریش است و نه قیصر ایستاده در نگاره نقش رستم (لوح ۱۱۰).

والرین بیش‌تر در سکه‌های ضرب شهرستان‌ها ریش دارد (هوبرتوس فون گال مرا متوجه این هنجار کرد).<sup>۴</sup> مالالاس مورخ بیزانسی حتی می‌گوید که والرین ریشی انبوه داشته

1. Jean Gagé, "Comment Sapor a-t-il triomphé de Valérien?", *Syria* 42 [1965] 379.

۲. همو، همان جا، 78. ۳. همان جا، 79.

4. Richard Delbrueck, *Die Münzbildnisse von Maximinus bis Carinus* [Berlin 1940] Tafel 14, Abb. 27, Tafel 12, Abb. 2.

است.<sup>۱</sup> به این ترتیب - همان‌گونه که از پیش معمول بود - برای این‌که قیصر ملتمس در نگاره‌های شاپور را والرین بخوانیم، مانعی بر سر راه نداریم.

از سوی دیگر تاکنون چنین به نظر می‌رسید که قیصر ایستاده بدون ریش است. در نگاره داراب (لوح ۹۴) این جور پیداست. در نگاره ۲ بیشاپور (لوح ۱۰۳) واقعیت روشن نیست. در نگاره ۳ بیشاپور (لوح ۱۰۵) به سبب آسیبی که نگاره دیده است چیزی را نمی‌توان تشخیص داد. و در نقش رستم هم چنین به نظر می‌رسد که قیصر ایستاده ریش ندارد. تا بالاخره «تِلِهْ أَبِجَکْتیو» روشن کرد که قیصر ایستاده ته‌ریش دارد. مثل این‌که در میدان نبرد چند روزی نتوانسته است ریش خود را بتراشد...

هنگامی که من در دهم آوریل ۱۹۶۷ عکس لوح ۱۱۰ را می‌گرفتم، مانفرد راین (ماینز) لطف کرد و مرا متوجه ته‌ریش فیلیپوس عرب در تندیس نیم تنه (لوح ۱۱۱) او در واتیکان کرد، که کاملاً با نگاره قیصر ایستاده در نقش رستم برابری می‌کند. در حقیقت این برابری را نمی‌توان انکار کرد. فیلیپوس عرب، برخلاف ریش آرایش‌شده والرین، در مقام قیصر سربازان، نوعی ته‌ریش نظامی دارد. این واقعیت، هم در نگاره نقش رستم پیداست و هم به وضوح در تندیس او در واتیکان.

جز این هم، اگر بگذریم از نوک افزوده بینی در تندیس واتیکان که بیش‌تر شبیه بینی رومی‌هاست تا از آن عربی مانند فیلیپوس، تشابه میان نگاره و تندیس به گونه‌ای چشمگیر زیاد است. هم در نگاره و هم در تندیس، پیشانی قیصر نسبتاً کوتاه است و در هر دو جا شیار عمیقی است که از پره بینی تا به کنار دهان امتداد دارد. در یک کلمه: قیصر ایستاده در نقش رستم و به این ترتیب در همه نگاره‌های پیروزی شاپور فیلیپوس عرب است.

## فشرده

حق با مک‌درمات است که سه قیصر نگاره‌های شاپور را قیصرهایی می‌داند که شاپور در نبشته خود نام می‌برد. یعنی گوردیان سوم، فیلیپوس عرب و والرین. او گوردیان را که جسدش بر زمین افتاده است به درستی گوردیان می‌داند. اما برخلاف نظر او درباره دو قیصر دیگر، قیصر ایستاده فیلیپوس عرب است و قیصر زانوده والرین.

1. Alexander Graf Schenk von Staufenberg, *Römische Kaisergeschichte bei Malalas* [Stuttgart 1931] 64.



لوح ۱۰۷: برشی از نگاره شاپور اول در نقش رستم.



لوح ۱۰۸: برشی از نگاره شاپور اول در نقش رستم.  
ایستاده: قیصر فیلیپوس عرب؛ زانوده: قیصر والرین.



لوچ ۱۰۹: بخشی از نگاره شاپور اول در نقش رستم.



لوح ۱۱۰: برشی از نگاره شاپور اول در نقش رستم. قیصر فیلیپوس عرب.



لوح ۱۱۱: نیم تنه فیلیپوس عرب در واتیکان.



لوح ۱۱۲: برشی از نگاره شاپور اول در نقش رستم. قیصر والرین.

## کردیر در نگاره‌های صخره‌ای

یکی از شگفت‌انگیزترین شخصیت‌های ایران در سده سوم میلادی <sup>۱</sup>مغ کردیر<sup>۱</sup> بود. کردیر یک روحانی (مغ) بود. از زمان اردشیر اول که در سال ۲۴۱ میلادی درگذشت. پسر و جانشین او شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) مغوستان را زیر نظر کردیر قرار داد. اما عنوان او همچنان هیربد (که بزرگ‌ترین مقام روحانی نبود)، که شاید بتوان آن را روحانی آموزشی خواند، باقی ماند. در برشماری بزرگان دربار از سوی شاپور در سال ۲۶۰ میلادی در نبشته کعبه زرتشت، کردیر پس از بیدخش جایگاه چهارم را دارد. با این همه هنوز پیش از ساتراپ بیشاپور و پانزده تن دیگر از بزرگان دستگاه دربار. در زمان هرمز اردشیر (۲۷۲-۲۷۳ میلادی) پسر شاپور (که نوه‌اش نیز بود) کردیر به مقام هرمز موبد (مغ بزرگ اهورمزدا) ارتقاء یافت. در این جاست که برای نخستین بار با عنوان جدید مُغَبَد (مغ بزرگ، موبد) روبرو می‌شویم که برای همگان آشکار، کردیر در رأس همه مغان بود. همچنین شاهنشاه به کردیر کلاه و کمر بخشید. یعنی شاه کردیر را در ردیف نجبا آورد. اما هرمز اول در سال ۲۷۳ در ۴۲ سالگی درگذشت و برادر ناتنی بزرگ‌ترش بهرام جانشین او شد، که ممکن است در سال ۲۱۵ متولد شده باشد و در این هنگام در حدود ۵۸ ساله بوده باشد. تعقیب و اعدام مانی پیامبر در زمان بهرام اول در سال ۲۷۶ میلادی، سرآغاز سیاست قدرت‌طلبی دینی کردیر است. یعنی پایه‌گذاری نهاد دینی - دولتی زرتشتیگری حاکم بر همه. کردیر به این هدف در زمان بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳ میلادی) رسید. در برشماری اعضای خاندان ساسانی در سال ۲۶۰ هنوز از بهرام دوم خبری نیست. بنابراین شاید او در سال ۲۶۱ تولد یافته باشد. اگر چنین بوده باشد، او به هنگام

۱. هینتس برخلاف شیوه‌ای تقریباً همگانی، به جای کرتیر، به درستی کردیر (Kardēr) می‌نویسد. - م.



لوح ۱۱۳: نگاره و نبشته پهلوی مغ بزرگ کردیر در نقش رجب.





لوح ۱۱۵: نگاره و نبشته پهلوی کوردیر در نگاره پیروزی شاپور اول در نقش رستم.

تخت‌نشینی در سال ۲۷۶ میلادی تازه پانزده ساله بوده است. اما حتی اگر هم گمان کنیم به هنگام ساخت نبشته شاپور در سال ۲۶۰ میلادی بهرام دوم وجود داشته است و تنها به سبب کودک بودنش در فهرست پدربزرگش نیامده است، او نمی‌توانسته به هنگام تخت‌نشینی در سال ۲۷۶ بیش‌تر از هفده سال و یا حداکثر هجده سال داشته باشد. گذشته از این، نرسه کوچک‌ترین پسر شاپور که حدود سال ۲۳۵ متولد شده بود حضور داشت. پس این‌که نرسه برای رسیدن به تاج و تخت از قلم افتاده است، می‌تواند به گونه‌ای تعیین‌کننده کار کردیر بوده باشد.

چون فقط از این جاست که می‌توان به همه قدرت بی‌کران فوق‌العاده و بی‌نظیر کردیر در زمان بهرام دوم پی برد. بنا بر منبعی عربی<sup>۱</sup> مربوط به سال ۹۶۶ (۳۵۵ هجری قمری)، مغ اعظم چنان نفوذی بر شاهزاده جوان سرکش داشت، که موجب برگشت درونی او شد. بهرام مراتب سپاس خود را نسبت به رهبر روحانی خود به انواع گوناگون به جای آورد و عنوانی غیرعادی به او بخشید: «کردیر بخت‌روان و زهران اورمزد موبد». او را در ردیف «وزورگان» (بزرگان) قرار داد و ریاست آتشکده معبد آناهیتا را در استخر که میراث ساسانیان بود به او سپرد. سرانجام بهرام او را «همشهر مغبّد و داور» (موبد و داور همه کشور) کرد. یعنی بهرام دوم علاوه بر قدرت دینی نامحدود، بالاترین مقام قضایی ایران را نیز به کردیر داد.

تازه هنگامی که بهرام دوم در سن به زحمت ۳۴ سالگی درگذشت (۲۹۳ میلادی) و عموی ۵۸ ساله‌اش نرسه تخت شاهی را پس از چهار ماه فرمانروایی از بهرام سوم خردسال گرفت، ستاره کردیر رو به افول گذاشت. کردیر باید اندکی بعد در سنی بالا درگذشته باشد. او در زمان نه کم‌تر از هفت فرمانروای ساسانی زندگی کرد و اثر گذاشت.<sup>۲</sup>

همه آگاهی ما درباره زندگی استثنایی کردیر تقریباً از نوشته‌های خود اوست. او در چهار نبشته، که برخی بسیار طولانی هستند، گزارش کرده است، که بابت آن‌ها کاوشگران مورخ و زبان‌شناس سپاسگزارند. جای این نبشته‌های فارسی میانه (پهلوی) عبارت است از: فضای پایین نبشته سه زیانه شاپور اول در کعبه زرتشت در نقش رستم؛ سمت راست نگاره

۱. مطهر بن طاهر مقدسی، کتاب البدء و التاريخ، بخش سوم، چاپ پاریس، ۱۹۰۳، ۱۵۹.

2. Martin Sprengling, *Third Century Iran – Sapor and Kartir* [Chicago 1953]; Marie-Louise Chaumont, "L'inscription de Kartir à la Kābah de Zoroastre (texte, traduction, commentaire)", *JA* 248 [Paris 1960] 339-380; Richard N. Frye, "The Middle Persian Inscription of Kartir at Naqš-e Rostam", *Indo-Iranian Journal* 8 [1965] 211-225; E. G. Lukonin, *Persien II (Archaeologia Mundi)* [Genf 1967] 205 ff.



لوح ۱۱۶: کردیر در نگاره پیروزی شاپور اول در نقش رستم.



لوح ۱۱۷: نگاره بهرام دوم در نقش رستم (سمت راست نگاره دیهیم‌ستانی اردشیر اول).

بزرگ پیروزی شاپور در همان‌جا؛ در دره نقش رجب، سمت چپ نگاره ۳ اردشیر و در بالای نگاره مربوط به نبرد بهرام دوم با شیر در سرمشهد. کسی که این چنین علاقه‌مند بوده است که درباره کارهای خود آیندگان را بیاگاهاند، باید که گمان کنیم او میل داشته است که نگاره‌ای هم از چهره خود به یادگار بگذارد. این گمان پنج بار، شاید هم حتی شش بار به حقیقت می‌پیوندد. البته تاکنون کسی به فکر نیفتاده است که از نزدیک با جزئیات نگاره‌های مربوط به کردیر تماس پیدا کند.

چون در دو جایی که نبشته‌های کردیر آمده‌اند، یعنی در نقش رستم و نقش رجب، نگاره نیم‌تنه مردی هم قرار دارد که دست راست خود را به احترام بالا برده است، این احتمال وجود داشت که این نگاره‌ها را تصویر کردیر بدانیم. تا جایی که من می‌دانم درباره نگاره



لوح ۱۱۸: بهرام دوم در نقش رستم (برشی از لوح ۱۱۷).



لوح ۱۱۹: نیمه چپ نگاره بهرام دوم در نقش رستم.

نقش رجب برای نخستین بار آندره گُدار<sup>۱</sup> و کمی با احتیاط‌تر ریچارد فرای<sup>۲</sup> اظهار نظر کرده‌اند. اما درباره نگاره نقش رستم نمی‌توانم به اشاره‌ای بربخورم. در حالی که حتماً برخی از دانشمندان نگاره نیم‌تنه آن‌جا را از آن کردیر دانسته‌اند.

### کردیر در نقش رجب

نگاره و نبشته کردیر در نقش رجب (لوح ۱۱۳)، با این‌که با فاصله اندکی از نگاره سوم اردشیر جای گرفته است، از نظر زمانی با این نگاره فاصله دارد. این اثر کردیر، همان‌گونه که از متن نبشته پیداست، تازه در زمان بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳ میلادی) پدید آمده است. به

1. André Godard, *L'Art de l'Iran* [Paris 1962] 262.

2. Richard Frye, *The Heritage of Persia* [London 1962] 218.



نوح ۱۲۰: شاهزاده ساسانی. احتمالاً برادر ناتنی و بزرگ‌تر بهرام سوم در نگاره بهرام دوم در نقش رستم.



لوح ۱۲۱: مغ بزرگ کردیر در نگاره بهرام دوم در نقش رستم.

گمان من حتی در اواخر دوره او و در روزگاری که کردیر در اوج قدرت خود بود. یعنی حدود سال ۲۹۰ میلادی. گردن‌بند مروارید درشت‌دانه کردیر نیز جالب توجه است (لوح ۱۱۴). در اصل استفاده از چنین گردن‌بندی فقط حق فرمانروا بود. در حقیقت باید این موضوع را کاملاً ورای سنت دید که کسی که از خانواده شاهی نبود، از سوی بهرام دوم اجازه یافته است که در فضای نگاره ساسانیان پیشین، با تصویر خود حضور بیابد.

### کردیر در نقش رستم، نگاره ۱

استفاده از فضای نگاره بزرگ پیروزی شاپور اول (لوح‌های ۱۰۶، ۱۱۵ و ۱۱۶) برای تراش نیم‌تنه و نبشته کردیر، این اجازه‌ای را که او به خود داده است، چشمگیرتر می‌کند. این نگاره در اصل مجلسی بود از شاهنشاه و دو قیصر رومی شکست‌خورده فیلیپوس عرب و والرین. کردیر جرئت کرد و به خود اجازه داد به این مجلس خصوصی راه یابد و فضای سمت راست آن را برای خود مصادره کند و احتمالاً حتی گسترش دهد. او در این جا نیز گردن‌بند درشت‌دانه‌ای را برگردن دارد. به گمان، این دو نگاره، در این جا و در نقش رجب، در یک زمان تراشیده شده‌اند. در آن هنگام باید کردیر هفتاد ساله یا بیش‌تر بوده باشد. بنابراین موی مجعد انبوه در زیر کلاه او باید شکوهی مصنوعی بوده باشد.

در این جا پیش از هر چیز یک نکته پراهمیت است: کردیر نشانی بر روی کلاه خود دارد به شکل یک قیچی بزرگ (لوح ۱۱۶). ظاهراً کلاه او در نگاره نقش رجب نیز چنین نشانی داشته است که امروز چیزی از آن قابل تشخیص نیست. من این قیچی را سمبلی می‌دانم از قدرت تصمیم‌گیری او. او در مقام بالاترین مقام قضایی کشور قدرت داشت که حتی بزرگ‌ترین مسائل را ببرد.

### کردیر در نقش رستم، نگاره ۲

یک بار در حالی که صاحب خوشبخت شناسه کردیر به شکل نشان قیچی بودم، به دنبال یافتن دیگر نگاره‌های مغ بزرگ خودم را به راه سپردم. چون او در زمان بهرام دوم به اوج قدرت خود دست یافته بود، پیدا بود که بررسی نگاره‌های این فرمانروای ساسانی برای یافتن احتمالی کردیر بهترین راه بود. همان‌گونه که اشاره شد، این انتظار غلط از آب درنیامد. بهرام دوم نزدیک‌ترین اعضای دربار خود را در نگاره‌ای بلافاصله از نگاره دیهیم‌ستانی اردشیر (لوح ۶۰) در نقش رستم پیرامون خود گردآورده است. این نگاره، که ۵/۴۰ متر پهنا

و ۲/۵۰ متر بلندی دارد (لوح ۱۱۷)، همان‌گونه که ارنست هرتسفلد برای نخستین بار متوجه شد، بر روی یک اثر ایلامی کنده شده است، که به این ترتیب بخش‌هایی از آن تخریب شده است. بهرام دوم (لوح ۱۱۸)، که با تاجی شهری قابل بازشناسی است، در وسط این نگاره آمده است. او ریش خود را به صورت منگوله آشنا بسته است و بر گردن او گردن‌بند مروارید شاهانه دیده می‌شود.

در سمت چپ مجلس (نگاره ۱۱۹)، در سمت راست شاه، خانواده‌ی شاهی قرار گرفته است و بهرام نگاه خود را به سوی آن‌ها دارد. اینان نیازی به بلند کردن دست خود به نشانه احترام ندارند.

بلافاصله از شاه، شهبانو ایستاده است که با نامش به تازگی آشنا شده‌ایم. روز پانزدهم آوریل ۱۹۶۸ ولادیمیر لوکونین در پنجمین کنگره جهانی هنر و باستان‌شناسی ایران در تهران، درباره سکه‌ای سیمین از بهرام دوم گزارش داد که در موزه ارمیتاژ نگهداری می‌شود. در پشت این سکه تصویر و نام شهبانو آمده است: او شاپوهردختک نام داشت و ظاهراً به قول لوکونین - دختر میثانشاه شاپور بوده است. یعنی نوه شاپور اول.

پس از شهبانو شاپوهردختک دو شاهزاده قرار دارند (لوح ۱۱۹). هر دو بی ریش هستند و به این ترتیب هنوز نوجوان. شاهزاده‌ای که به مادرش نزدیک‌تر است کلاهی بر سر دارد که به نظر من به شکل سرگاو است و شاهزاده بعدی کلاهی به شکل سر پلنگ. شاهزاده کنار شهبانو ممکن است بهرام سوم بعدی باشد که در سال ۲۹۳ میلادی تاج و تخت را به ارث برد. اما چهار ماه بعد نرسه عموی پدرش او را از تخت انداخت. شاهزاده‌ای که کلاه کله‌پلنگی دارد (لوح ۱۲۰) به گمان من برادر احتمالاً بزرگ‌تر بهرام سوم است. از مادری دیگر. یعنی از نخستین همسر بهرام دوم که پایین‌تر باز با او روبرو خواهیم شد.<sup>۱</sup>

چون این دو شاهزاده احتمالاً سیزده و پانزده ساله هستند، زمان این نگاره را (لوح ۱۱۷) می‌توان تا حدودی درست تعیین کرد. همان‌گونه که دیدیم بهرام دوم به هنگام تخت‌نشینی (۲۷۶ میلادی) دست بالا هجده ساله بود. جانشین او بهرام سوم، که ظاهراً برادر ناتنی

۱. روبرت گوبل (Robert Göbl, *Sasanidische Numismatik* [Braunschweig 1868] 44-45) بر این باور است که این نگاره آشکارا گواه آن است که ولیعهد‌های چندی وجود داشته‌اند. نه فقط یک ولیعهد با تاجواره‌های گوناگون. در این نگاره سه ولیعهد به تصویر کشیده شده‌اند و به ترتیبی که سکه‌ها نشان می‌دهند، ولیعهد اول «با کلاه مادی» در حقیقت شهبانو است؛ ولیعهد دوم «با کلاه جمجمه شاخدار اسب» (من آن را سرگاو تشخیص می‌دهم) به نظر من ولیعهد واقعی یعنی بهرام سوم است؛ سومین ولیعهد با کلاه کله‌گوازی، در واقع کلاه کله‌پلنگی (و یا کله‌شیری)، به نظر من یکی از برادران بهرام سوم است. اما او به هیچ وجه ولیعهد نیست.

بزرگ‌تری داشت، ممکن بود در سال ۲۷۸ میلادی متولد شده باشد؛ شاید هم در سال ۲۷۹. اگر او در نگاره سیزده ساله می‌بود، این نگاره ممکن بود حدود سال ۲۹۲، شاید هم سال ۲۹۱ تراشیده شده باشد.

شخصیتی را که پس از این دو شاهزاده قرار دارد (لوح ۱۲۱) و دست راست را به نشانه خواهش بلند کرده است و به این ترتیب نمی‌تواند از اعضای خانواده شاهی باشد، فریدریش زاره<sup>۱</sup> با هوشیاری مغ بزرگ ماگمان کرده است. با این که او نام او را هنوز نمی‌دانسته است.<sup>۲</sup> در حقیقت این شخصیت کردیر است. نشان قیچی بر روی کلاه، او را بی‌چون و چرا بازمی‌شناساند.

آخرین چهره سمت راست مجلس، کاملاً در گوشه فضای نگاره (لوح ۱۲۲) را هم به گمان من فریدریش زاره درست شناخته است. یعنی نرسه کوچک‌ترین پسر شاپور و عموی فرمانروای حاضر بهرام دوم. زاره می‌نویسد: «او ریشی دارد که فقط ویژه شاهان و شاهزادگان است و نه ریشی که دیگر بزرگان در نگاره‌ها دارند و شباهت زیادی با شاه آینده نرسه دارد.»<sup>۳</sup> در واقع این شخصیت دست راست خود را بلند نکرده است و به این ترتیب از اعضای خاندان شاهی است. اگر هم به شباهت او با نگاره نرسه در نقش رستم (لوح ۱۲۳) بهای چندانی ندهیم، هنجارهای صورت برابر با نرسه مسن است: اگر نگاره بهرام دوم در سال ۲۹۱ درست شده باشد، نرسه که من تولد او را حدود سال ۲۳۵ می‌دانم، در این هنگام حدود ۵۶ سال داشته است.

با دقت در عکس لوح ۱۲۲ به جزئیات غافل‌گیرکننده‌ای دست می‌یابیم: در دیواره پستی طاق مانند نگاره، در فضای میان انبوه موی مجعد نرسه و لبه بالای طاق مانند، در عکس اصلی به گونه‌ای غیرقابل انکار، قیچیِ نقرشده‌ای به چشم می‌خورد. تازه تکنیک عکاسی عصر ماست که نشان کردیر را در این مکان به روشنایی کشانده است. من گمان می‌کنم که کردیر می‌خواسته است به گونه‌ای سمبلیک این واقعیت را منتقل کند که در حقیقت این نگاره کار و ایده او بوده است و چون در روزگار ساسانیان کسی نمی‌توانسته است دوربینی داشته باشد، احتمالاً کسی هم جز مغ بزرگ و پیکر تراش نمی‌دانسته است که صاحب مغرور نشان قیچی در این جا، در نگاره هم خود را جاودانی کرده است.

1. F. Sarre, *Iranische Felsrelief* [Berlin 1910] 73.

۲. می‌بینم که بر ولادیمیر لوکونین، رئیس بخش خاورمیانه‌ای ارمنستان، نیز پوشیده بوده است.

Vladimir Lukonin, "Varachran II i Narse", Nr. 87 *Vestnik Drevnej Istorii* [Moskau/Leningrad 1964/1] 54.

۳. همان جا، ۷۳.

اینک بیردازیم به سمت راست مجلس (لوح ۱۱۷). در این جا سه مقام بلندپایه دولتی به چشم می‌خورند (لوح‌های ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۲۶). این هر سه دست راست خود را به نشانه احترام بلند کرده‌اند. فردی که بلافاصله از شاه ایستاده است بدون ریش است. یعنی هنوز نوجوان است. در حال حاضر نمی‌توانم درباره او نظر بیشتری داشته باشم. دو نفر دیگر (دو نفر سمت راست) ریشی فاخر دارند. کلاهشان دارای نشان است. این دو را من ساتراپ می‌دانم.

موضوع ساتراپ بودن دست‌کم نفر کاملاً سمت راست (لوح ۱۲۶) قابل اثبات است. او همان شخصیتی است که بر روی ظرفی سیمین (لوح ۱۲۶ آ) دیده می‌شود که در سال ۱۹۴۶ در آرمازی، پایتخت واقعی گرجستان در ۲۲ کیلومتری شمال تفلیس، در گوری پیدا شد. این شخصیت پاپک است. پسر اردشیر و نوه نایب السلطنه (بیدخش) پایه گذار دودمان ساسانی و همنام او. نشان او، هلال ماه و ستاره، می‌تواند نشان دهد که ساتراپ گرجستان بوده است. دلایل هر یک از این برداشت‌ها را در بخشی که به دنبال می‌آید، در تماسی دوباره با این شخصیت، خواهم آورد.

ساتراپ احتمالی لوح ۱۲۵، اگر هم در ترتیب ایستادن در نگاره به قدر یک جا به شاه نزدیک‌تر است، اما در مقایسه با ساتراپ گرجستان، با همان لباس، کلاهی کم‌تر فاخر دارد: او نه تنها کوچک‌تر از پاپک است، بلکه فاقد برگ غار در لبه دوزی‌ها و نوار کوتاه و دو تکه پوشش گردن است، که یکی از شناسه‌های مهم پاپک است. با وجود نزدیکی زیاد او به شاه، به نظر می‌آید ساتراپ لوح ۱۲۵ از نظر مقام به پای ساتراپ گرجستان نرسد. این‌که کدام ساتراپی به او سپرده شده بوده است، تا هنگامی که در جایی دیگر به نشان او برنخوریم قابل بازشناسی نیست.

## کردیر در نقش بهرام

یکی دیگر از نگاره‌های بهرام دوم، در نقش بهرام در راه کازرون به فهلان، ۳۵ کیلومتری شمال بیشاپور قرار دارد. نخستین اروپایی که این نگاره را دید، در سال ۱۶۸۵ میلادی<sup>۱</sup> انگلبرت کِمپفر بود. اما آشنایی بیشتر با این نگاره به وسیله بارون دِه بُد<sup>۲</sup> انجام گرفت که در ۲۲ ژانویه ۱۸۴۱ از این نگاره دیدن کرد و گزارشی از آن را با نقاشی از نگاره همراه کرد. در

1. E. Kaempfer, *Amoenitatum exoticarum... fasciculi V* [Lemgo 1713] 365.

2. C. A. de Bode, *Travels in Luristan and Arabistan*, vol. I [London 1845] 224 ff.

این نگاره بهرام دوم در وسط مجلس قرار دارد که در هر سویش دو نفر بلندپایه – پر قدرت‌ترین در کشورش – ایستاده‌اند (لوح ۱۲۷ و ۱۲۸). شاه (با نمایی از روبرو) بر تخت نشسته است (لوح ۱۲۹). او هر دو دست خود را روی قبضه شمشیر خود نهاده است. صورت شاه تخریب شده است، اما هنوز ریش بسته او را می‌توان تشخیص داد. تاج شهری نیز آسیب دیده است. نام محل که به نقش بهرام معروف است، نام تازه‌ای نیست و نشان از کهن بودن سنت آشنا بودن سازنده نگاره دارد.<sup>۱</sup>

چهار نفری که در دو سوی شاه (لوح‌های ۱۳۱-۱۳۳) ایستاده‌اند، دست‌های راست خود را به نشانه احترام بالا آورده‌اند و به این ترتیب هر چهار نفر از بلندپایگان دولتی هستند. از همین روی، حق با هر تسفلد نیست که فردی را که بلافاصله از شاه در سمت چپ او (چپ از دید ما، از دید شاه در سمت راست) قرار دارد ولیعهد او بهرام سوم دانسته است.<sup>۲</sup> اردمن<sup>۳</sup> به تعبیر درست نزدیک شد که این چهار مقام بلندپایه را رئیس روحانیان، سپاه‌سالار، دیوان‌سالار و واستریوشان‌سالار (رئیس پیشه‌وران)، یعنی رؤسای چهار طبقه اجتماعی تشخیص داده بود. البته این مربوط به زمانی متأخرتر است. علاوه بر این، این برداشت نمی‌تواند با واقعیت جور باشد. همچنین به نظر من جای تردید دارد که دیوان‌سالار و واستریوشان‌سالار اجازه حمل شمشیر بلند را داشته‌اند. در حالی که در این جا هر چهار تن چنین شمشیری را به همراه دارند.

این برداشت در یک مورد درست است، اما اردمن رئیس روحانیان را در نگاره تعیین نکرده است. شخصیتی که بلافاصله از شاه در سمت راست او ایستاده است (برای بیننده نفر دوم در سمت چپ، لوح ۱۳۱)، همان شخصیتی که هر تسفلد ولیعهد دانسته است، در واقع مغ بزرگ ماکردیر است. این حقیقت را به طور انکارناپذیری علامت قیچی بر کلاه او نشان می‌دهد.<sup>۴</sup> من در تصویر ۲۲ طرح این نشان را با برداشت آن از سه نگاره می‌آورم. شخصیتی که در کنار مغ بزرگ، کاملاً در سمت چپ مجلس قرار دارد (لوح ۱۳۳)، باید کسی باشد که پس از کردیر قدرتمندترین مرد در کشور است. چون او نیز اجازه داشته است، مانند کردیر، در سمت راست شاه بر تخت نشسته بایستد. اردمن هم معتقد است که در

۱. این محل را بومی‌ها سَرُ او (سر آب) بهرام نیز می‌خوانند.

2. E. Herzfeld, "La sculpture rupestre de la Perse Sassanide", *Revue des Arts Asiatiques* 5 [Paris 1928] 136; *Iran in the Ancient East* [London/New York 1941] 324.

3. K. Erdmann, *Die Kunst Irans zur Zeit der Sasaniden* [Berlin 1943] 58-59.

۴. ولادیمیر لوکونین هم به درستی چنین دیده است. V. Lukonin, *Vestnik Drevnej Istorii* Nr. 87, 54.

این جا با فرمانده سپاه سر و کار داریم. به گمان من خواهیم دید که این شخص بیدخش بهرام دوم است.

اما بیدخش ایران در دوره پایانی بهرام دوم را، به کمک نبشته نرسه در برج یادمانی پایکولی از سال ۲۹۳ میلادی در عراق امروز، می‌شناسیم. نام او پاک بود. او پسر اردشیری بود که در نبشته شاپور اول از سال ۲۶۰ میلادی پسر بیدخش معرفی شده است و مقامش هنوز گنجوری شاپور بود.<sup>۱</sup> این اردشیر هم پسر آن اردشیری بود که در زمان اردشیر اول بنیان‌گذار فرمانروایی، مقام بیدخشی را داشت، که بالاتر در فصل ۷ صحبتش در میان بود. به سخن دیگر: بیدخش پاک دهه نود سده سوم میلادی، نوۀ بیدخش اردشیر حدود سال ۲۴۰ میلادی بود که در سال ۲۶۰ میلادی هنوز زنده بود. در این زمان در مقام بیدخشی شاپور (مانند شاه) نامیده می‌شد.<sup>۲</sup>

به این ترتیب این بیدخش (نایب السلطنه) پاک همان شخصیتی است که من او را در فصل پیشین ساتراپ گرجستان نامیدم. اما همان‌گونه که دیدیم، در نگاره بهرام در نقش رستم نشان او هلال ماه و ستاره بود. در نگاره نقش بهرام که در این جا مشغول بررسی آن هستیم، نشان کلاه این شخصیت (سمت چپ، کنار کردیر، لوح ۱۳۳) یک غنچه برگ‌دار است. با این همه آیا مانعی هست که در هر دو جا فردی واحد مطرح باشد؟ اندیشه‌گماری زیر تضادها را از میان برمی‌دارد.

به گمان من پاک در زمان نگاره نقش رستم (لوح ۱۲۶) فقط ساتراپ گرجستان بوده است. نشان او در این مقام هلال و ستاره است. اندک زمانی پس از آن، احتمالاً در سال ۲۹۲ میلادی، پاک با حفظ مقام به بیدخشی ایران برگزیده شد. پاک که اینک دوم شخص کشور شده بود، برای اعلان مقام برتر، نشان جدید را دریافت کرد. غنچه‌ای که در نگاره نقش بهرام بر کلاه او به تصویر کشیده شده است (لوح ۱۳۳).

ظرف سیمین یادشده (لوح ۱۲۶ آ) آزمای تأییدی است بر این گمان من که پاک، ساتراپ گرجستان، با حفظ مقام خود در گرجستان، به بیدخشی ایران ارتقاء مقام یافت و

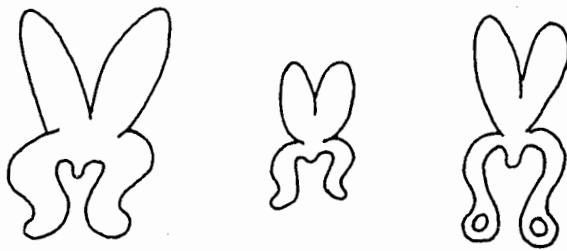
۱. سطر ۳۴ نبشته شاپور اول.

۲. نام‌ها و اصلیت خانوادگی این بیدخش را لوکونین تیزهوشانه بررسی کرده است.

Vladimir Lukonin, *Iran v epochu pervych Sasanidov* [Leningrad 1961] 60 ff.

در همین زمان هنینگ نیز به نتایجی همانند رسیده بود. با این همه او درباره شجره‌نامه پاک اشتباه می‌کرد که او را تنها بیدخش گرجستان می‌خواند، نه ایران.

W. B. Henning, "A Sassanian Silver Bowl from Georgia", BSOAS 24 [London 1961] 354-355.



تصویر ۲۲. نشان تیچی مغ بزرگ کردیر. چپ: در نقش بهرام، وسط: در نگاره خانوادگی بهرام دوم در نقش رستم و سمت راست: در نگاره دیهیم‌ستانی شاپور اول در نقش رستم (افزوده).

از همین روی نشان کلاه او نیز عوض شد. این ظرف با یک نبشته بهلوی، پاک را به آشکاری با کلاه و نشان قدیم خود، هلال ماه و ستاره، نشان می‌دهد. او در این زمان ساتراپ گرجستان بود و دلیل تغییر نشان در ارتباط با این سمت، ظرف سیمین آرمازی (لوح ۱۲۶ آ) است که پیش‌تر به آن اشاره کردیم. او در دست راست خود غنچه‌ای با برگ دارد. نه به منظور بوییدن آن (او این غنچه را بالاتر از بینی خود نگاه داشته است)، بلکه به گمان من، نشان نمایش سمبولیک شادی خود از این ارتقاء. از همین روی من این ظرف سیمین را هدیه‌ای از بهرام دوم به پاک می‌دانم که با آن، ارتقاء مقام باید به گونه‌ای سمبولیک جشن گرفته شود.

این تأمل‌ها با جام‌های سیمین زیادی که در سال ۱۹۴۷ در کراسنایا پولیانا<sup>۱</sup> در آبخازیا به دست آمدند، با تأیید بیش‌تری روبرو شدند. در این 'جام بلندپایه‌ای ساسانی در حال شکار خرس است. او همان کلاهی را بر سر دارد که کاملاً شبیه کلاه پاک در نگاره نقش رستم (لوح ۱۲۶) است. یعنی سجافی از برگ غار. در پیرامون کلاه و دو نوار کوتاه در پشت گردن. فقط در این جا به جای نشان هلال و ستاره، چندین غنچه (لوح ۱۳۳ آ). به این ترتیب می‌تواند بلندپایه نقش‌بسته بر جام کراسنایا پولیانا همین پاک ما باشد. اما اینک نه در مقام ساتراپ گرجستان، بلکه در مقام بیدخش، دوم شخص فرمانروایی ساسانی.

اگر این برابری دو شخصیت درست باشد، بیدخش پاک تاکنون ناشناس را در نگاره هرمز دوم (۳۰۲-۳۰۹ میلادی) در نقش رستم<sup>۲</sup> نیز بازمی‌یابیم. در این نگاره شاهنشاه با

1. Krasnaja Poljana (مرغزار زیبا).

۲. این که فرمانروای این نگاره، پسر و جانشین نرسه است، که در سال ۱۹۳۹ از زیر آوار خاک بیرون آمد، برای نخستین بار از سوی گیرشمن مطرح شد. Roman Ghirshman, "Notes iraniennes III: à propos des bas-reliefs rupestres sassanides", *Artibus Asiae* 13 [Ascona 1950] 88.



لوح ۱۲۲: نوسه کوچک‌ترین پسر شاپور اول در نگاره بهرام دوم در نقش رستم (کاملأ سدهت چپ).



لوح ۱۲۳: نرسه در نگاره دیهیم‌ستانی در نقش رستم.



لوح ۱۲۴: بلندپایه‌ای دولتی در نگاره بهرام دوم در نقش رستم (بلافاصله از شاه).



لوح ۱۲۵: بلندپایه‌ای دولتی در نگاره بهرام دوم در نقش رستم (نفر دوم از راست، احتمالاً یک ساتراپ).



لوح ۱۲۶ آ. پاپک نوه بیدخش اردشیر بر جامی که در سال ۱۹۴۶ در گرجستان به دست آمد.

ضربه شدید نیزه دشمنی را از زین می‌کند (لوح ۱۳۳ ب). این دشمن هرگز دوم اما کلاه خودی بر سر دارد که نشان روی آن، به طوری که از مقایسه تصاویرهای لوح ۱۳۳ آ برمی‌آید، مانند کلاه شکارچی خرس در جام کراسنایا پولیاننا چند غنچه است.

از این نگاه می‌توان به نتیجه زیر رسید: پاپک که از سوی بهرام دوم به بیدخشی رسیده بود، پس از مرگ او در سال ۲۹۳ میلادی، از جانشین تاج و تخت، بهرام سوم خردسال که کردیر پشتیبانش بود، حمایت نکرد. بلکه به کمک سپهسالار

بهرام سوم اسباب به قدرت رسیدن نرسه (عموی بزرگ) را فراهم آورد. در این باره نبشته نرسه در پایکولی گزارش می‌دهد.<sup>۱</sup> اما فرمانروایی نرسه بیش‌تر از ده سال دوام نیاورد. او در سال ۳۰۲ میلادی در ۶۸ سالگی درگذشت. در زمان فرمانروایی ظاهراً کم‌اقتدار نرسه که تاج و تخت خود را مدیون بیدخش پاپک بود، باید که پاپک پایه‌های قدرت خود را باز هم نیرومندتر کرده باشد. بعد هنگامی که در سال ۳۰۲ هرگز دوم پسر نرسه در حدود ۴۵ سالگی بر تخت پدر تکیه زد، باید که اختلافات او با بیدخش بسیار قدرت گرفته غیرقابل تحمل شده باشد. هرگز دوم که از چوب سخت نرسه تراشیده شده بود، پاپک را با وضعی خوشونتبار برکنار کرد. این رویداد را نگاره نقش رستم (لوح ۱۳۳ ب) به صورت یک نبرد مردانه گزارش می‌کند: زانوی دوم شخص کشور که بیش از حد قدرت گرفته بود، به وسیله اول شخص به خاک رسید. پاپک به دست هرگز دوم کشته شد.

اکنون بیدخش پاپک بر روی کلاه خود خود (لوح ۱۳۳ آ، چپ) نه تنها نشان غنچه خود را بر روی نوار پیشانی‌اش دارد، بلکه در بالای آن نشان غنچه‌ای را هم دارد که آن را در فصل چهارم نشان ندیم اردشیر اول دانستیم (برای نمونه: لوح ۶۵). از این‌جا من چنین نتیجه

1. E. Herzfeld, *Paikuli – Monument and Inscription of the Early History of the Sasanian Empire*, I [Berlin 1924] 94 ff.



لوح ۱۲۶: پاپک ساتراپ گرجستان، کاملاً سمت راست نگاره بهرام دوم در نقش رستم.



لوح ۱۲۷: نگاره نقش بهرام، میان بیشاپور و فهلان.



لوح ۱۲۸: نگاره بهرام دوم در نقش بهرام.

می‌گیرم که پاپک و این ندیم از یک قبیله ایرانی هستند. و این ندیم احتمالاً پدر بزرگ بیدخشی بوده است که به دست هرمز دوم از پای درآمد. در این صورت ندیم یاد شده که شناسه‌اش قداره اسواری‌اش (لوح ۵۵) بود و در چهار نگاره از پنج نگاره اردشیر اول حضور پیدا می‌کند، از سوی بنیان‌گذار فرمانروایی ساسانی، در زمان خود – شاید حدود ۲۴۰ میلادی – به مقام بیدخشی رسیده بوده است. اگر این برداشت درست باشد، نام آن ندیم و بیدخش بعدی را هم می‌دانیم: مانند خود شاه اردشیر.

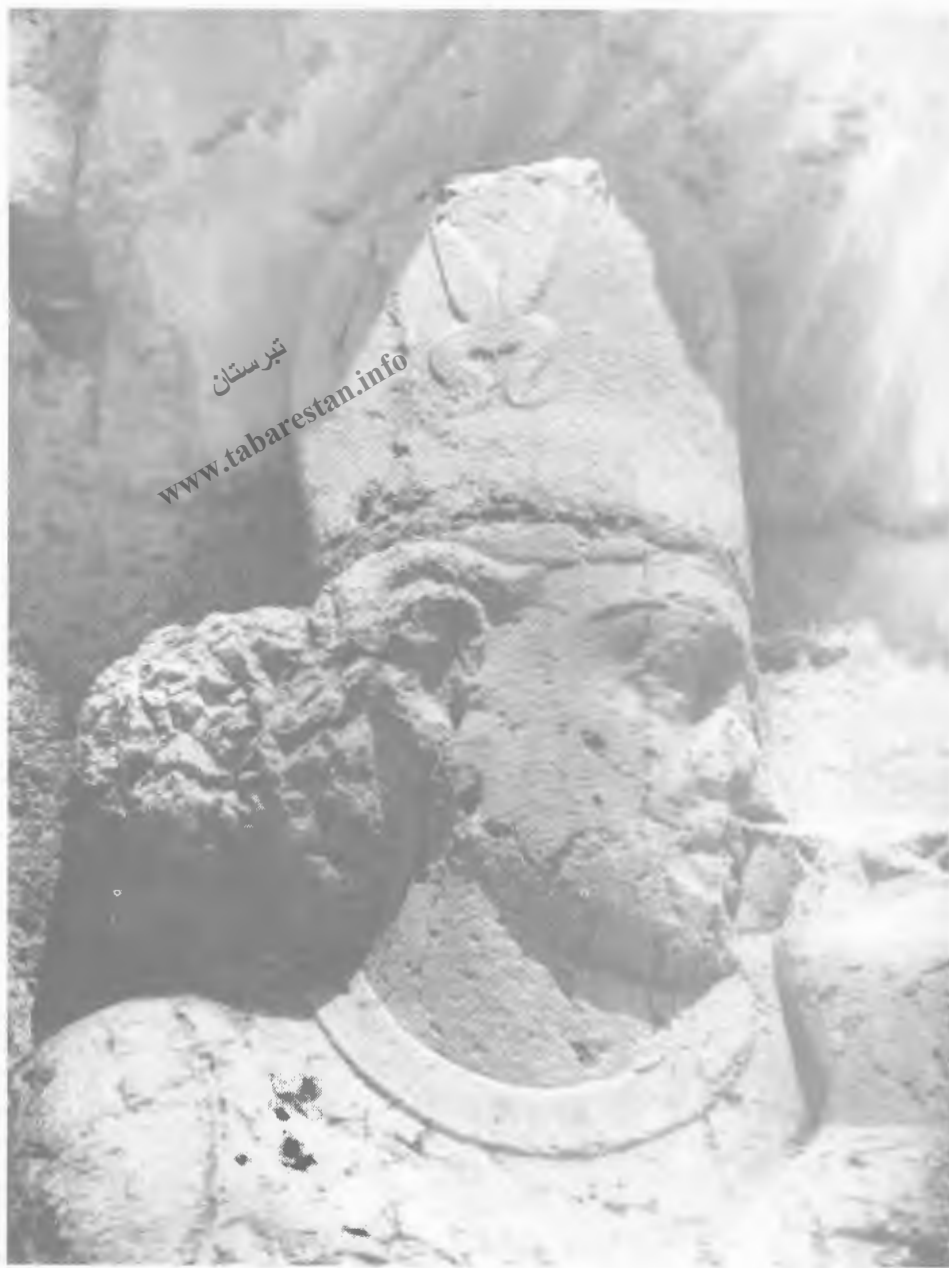
نگاره سواره فیروزآباد (لوح ۵۵) آغاز کار و نگاره سوار نقش رستم (لوح ۱۳۳ ب) پایان قدرت قبیله‌ای است که به فرمانروایی ساسانی در سه نسل، دو بیدخش داده است. ظاهراً نشان غنچه پدر بزرگ در نگاره هرمز دوم از این روی برکلاه خود نوه‌اش (لوح ۱۳۳ آ، سمت چپ) افزوده شده است، تا برای همه بینندگان نگاره روشن شود که کسی که به وسیله شاه کشته شده است دشمنی خودی بوده است: بیدخش پاپک نوه بیدخش اردشیر.



لوح ۱۲۹: بهرام دوم در وسط نگاره نقش بهرام.



لوح ۱۳۰: بلندپایگان در سمت راست بهرام دوم در نقش بهرام.



لوح ۱۳۱: مغ بزرگ کردیر در نگاره نقش بهرام.



لوح ۱۳۲: نقش بهرام، بلندپایه‌ای بلافاصله از سمت راست شاه (بهرام دوم).



لوح ۱۳۳: بیدخش (نایب‌السلطنه) پاپک در نگاره نقش بهرام.

اینک برگردیم به نگاره بهرام دوم در نقش بهرام. دو مقام بلندپایه سمت راست مجلس را (لوح ۱۳۰) می‌خواهم بر خلاف اردمن که آن‌ها را سالاران طبقه دبیران و پیشه‌وران می‌دانست، فرماندهان عالی‌رتبه سپاه ساسانی که از نظر مقام پس از بیدخش قرار داشتند، در زمان بهرام دوم حدس بزنم.

اگر در روزگار حدود سال ۲۶۰ میلادی می‌بودیم، می‌توانستیم این دو صاحب قدرت را بدون تردید فرمانده گارد شاهی و فرمانده اسواران ببینیم. اما حالا در زمان نگاره، که باید حدود سال ۲۹۲ باشد، چون در آن پایک در مقام بیدخش حضور دارد، باید به مقام‌های دیگری نیز بیندیشیم. چون در نوشته نرسه از سال ۲۹۳ در پایکولی، با این‌که از نظر مرتبه مقام پس از بیدخش، هنوز اردشیر، فرمانده گارد (هزارید)، قرار دارد، پس از این یکی، یک اردشیر از خاندان سورن و یک سپهبد به نام رخش حضور دارند.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، با تردید زیاد، نفر سمت چپ بلافاصله از بهرام دوم را (لوح ۱۳۲) اردشیر فرمانده گارد می‌دانم. درباره شخصیت چهارم، کاملاً در سمت راست (لوح ۱۳۰) هنوز باید بی‌تصمیم ماند.

### نگاره کردیر در سرمشهد

نگاره بهرام دوم در سرمشهد (لوح ۱۳۴) برای نخستین بار به وسیله هرتسفلد به دانشمندان شناسانده شد.<sup>۲</sup> او این نگاره را در روز ۲۶ مارس ۱۹۲۴ کشف کرد. بنا بر گزارش او این نگاره مجلسی است از بهرام دوم، «چگونه او شیر را کشته است و شیر دوم را که بر روی او جهیده است، با شمشیر به دو نیم کرده است و همزمان با دست چپ خود شهبانو را در پناه دارد، که با ولیعهد و شخصیتی بلندپایه پشت سر او ایستاده است» (لوح ۱۳۵). در سال ۱۹۴۱ نیز هرتسفلد شخص میان شاه و شهبانو را ولیعهد و شخصیت پشت سر شهبانو را وزیر اعظم دانست.<sup>۳</sup> واندن برگ<sup>۴</sup> و گیرشمن<sup>۵</sup> از این برداشت پیروی کردند.

1. E. Herzfeld, *Paikuli*, I [Berlin 1924] 96, 100.

2. E. Herzfeld, "Reisebericht", *ZDMG* 80 [1926] 256.

این نگاره که در سال ۱۹۶۸ از سوی گرد گروپ (Gerd Gropp) اندازه‌گیری شد، ۲/۱۰ متر بلندی و ۴/۴۵ متر پهنا دارد. قد شاه ۲/۵۷ متر است. ریچارد فرای که در سال ۱۹۴۸ از این نگاره دیدن کرده بود بلندی آن را ۲/۱۴ و پهنایش را ۴/۶۵ می‌نویسد. Richard Frye, "Report on a Trip to Iran", *Oriens* 2 [Leiden 1949] 209.

3. E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, 325.

4. L. Vanden Berghe, *Archéologie de l'Iran ancien* [Leiden 1959] 52.

5. R. Ghirshman, *Iran — Parther und Sasaniden* [München 1962] 364.



لوح ۱۳۳ آ: بیدخش پاپک در نگارهٔ هرمز دوم در نقش رستم.



احتمالاً بیدخش پاپک، بر روی ظرفی سیمین که در سال ۱۹۴۷ در آبخازیا به دست آمده است.

تنها توجه به این حقیقت که دو شخصیت میان شاه و شهبانو و به عبارتی پشت شهبانو دست راست خود را به نشانه احترام بلند کرده‌اند، به خوبی نشان می‌دهد که این دو نمی‌توانند از اعضای خاندان شاهی باشند. به این ترتیب بهرام ولیعهد (بهرام سوم بعدی) در این نگاره حضور ندارد. اما چون در بالای نگاره نبشته بسیار بزرگ کردیر به پهنای ۵/۲۷ و ۲/۷۸ آمده است، می‌توان گمان کرد که بانی آن در نگاره حضور داشته باشد. و واقعاً هم همین‌گونه است. با این‌که بخش‌هایی از نگاره آسیب دیده است، در روی کلاه شخصیتی که در میان بهرام دوم و شهبانو شاپوهر دختک قرار دارد، به راحتی می‌توان نشان قیچی کردیر را باز شناخت (لوح ۱۳۵ آ).<sup>۱</sup> بنابراین،

این شخصیت کردیر است که خود را در میان شاه و شهبانو انداخته است.

شخصیتی را که در پشت سر شهبانو قرار دارد و نگاره‌اش آسیب دیده است می‌توان بیدخش آن هنگام تشخیص داد. احتمال دارد که هنوز در این جا پای پاپک در میان نباشد. چون او باید تازه در اواخر فرمانروایی بهرام دوم به این مقام برگزیده شده باشد. در حالی که تاریخ نگاره سرمشهد را باید پیش از سال ۲۹۰ دانست. نام بیدخش این هنگام روشن نیست. شاید او همانی باشد که در نگاره بهرام دوم در نقش رستم آمده است (لوح ۱۲۴). دست کم شکل کلاه که چنین حکایت می‌کند.

۱. اکنون می‌بینم که سید محمد تقی مصطفوی رئیس پیشین و شایسته سازمان باستان‌شناسی در ایران نیز مغ بزرگ کردیر را در سرمشهد شناخته بوده است. او در سخنرانی خود در روز ۲۲ می ۱۹۶۳ در تهران گفت: «شخصیت پشت سر بهرام مغ بزرگ کردیر است» (نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۹۶۴، ۳۲/۱).



لوح ۱۳۳ ب: نگارهٔ هرمز دوم در نقش رستم.

### کردیر در نگارهٔ برم دلك

یکی از پرمعماترین نگاره‌های بهرام دوم نگارهٔ دوم مجلسی او در برم دلك در ده کیلومتری شرق شیراز است. لوح ۱۳۶، مجلس سمت چپ را نشان می‌دهد و لوح ۱۳۷ مجلس کمی بزرگ‌تر سمت راست را.

اندازه‌هایی را که گرد گروپ از این نگاره داده است چنین است: مجلس چپ، در جایی که شانهٔ افراد قرار دارد ۲/۵۰ متر پهنا دارد. زنی که در این مجلس حضور دارد ۱/۶۱ متر بلندی دارد و شخصیت مرد ۱/۹۴ متر. مجلس سمت راست که بهرام دوم را در خود جای داده است ۱/۲۲ متر پهنا دارد. بلندی شاه ۲/۶۵ متر است. مردی که کاملاً در سمت راست ایستاده است ۱/۷۷ متر بلندی دارد، در جایگاهی به پهنای ۱/۱۸ متر. عمق کنده‌کاری‌ها هفت سانتیمتر است.



لوح ۱۳۴: بهرام دوم در نگاره سر مشهد، بر فراز آن نبشته بزرگ کردیر به فارسی میانه.

بازشناسی نگاره برم دلق تاکنون بیش‌تر به وسیله اردمن انجام پذیرفته است. در مجلس سمت چپ (لوح ۱۳۶) شخصیت مردانه فاخری (در سمت راست) با دست راست در حال دادن چیزی به یک زن (در سمت چپ) است، که نوارهای شاهانه آویخته از دیهیم او گواهی می‌دهند که او کسی جز شهبانو نیست. با این همه او شهبانوی بعدی شاپوهردختک نیست. چون گردگروپ و من در هفدهم آوریل ۱۹۶۸ از این نگاره دیدن کردیم و به سبب نور مناسب خورشید پی بردیم که در فضای میان این دو شخصیتی که به آن‌ها اشاره کردم، تقریباً در پایین بخش میانی، نبشته‌ای بسیار آسیب‌دیده در سه سطر به خط پهلوی قرار دارد.<sup>۱</sup> بررسی این نبشته - که هنوز کار بر روی آن به پایان نرسیده است -

۱. ن. راست متوجه نبشته همراه این نگاره نشده بود، که در سال ۱۹۶۴ مقاله‌ای به نام «برم دلق» منتشر کرد. (مجله



لوح ۱۳۵: برشی از نگاره سرمشهد: (از چپ به راست) بهرام دوم، کردیر، شهبانو شاپور دختک، کاملاً دست راست بیدخش آن زمان (۲۹۰ میلادی).

به وسیله گردگروپ، نتیجه‌ای داد که من در این جا با اجازه دوستانه او آن را منتشر می‌کنم. ترجمه تقریباً با این مفهوم است: «این پیکر اردشیر آناهید دختر بهرام» است. بقیه نبشته هنوز بازیابی نشده است.

این نبشته نویافته ما را با دختری از بهرام اول (۲۷۳-۲۷۶ میلادی) آشنا می‌کند، که از او در منابع دیگر چیزی نمی‌دانستیم. ظاهراً او همسر اول بهرام دوم بوده است، که در مجلس سمت راست حضور دارد (لوح ۱۳۸). به این ترتیب نگاره برم دلک به آغاز کار این فرمانروا

---

یادگار، جلد سوم، شماره‌های ۶/۷، ۹۳-۱۰۵). او به نادرست این اثر را به پیش از هخامنشیان نسبت داد. از لِئو ترومپلمن (Leo Trümpelmann) سپاسگزارم که مرا متوجه کرد که ویلیام اوزلی این اثر را کشف کرد و در آوریل ۱۸۱۱ بی‌نتیجه کوشید تا با سکه‌ای کاغذی از این نبشته تهیه کند.

William Ouseley, *Travels in various countries... more particularly Persia*, II [London 1821] 49.



لوح ۱۳۵ آ: نقش کردیر در نگاره بهرام دوم در سرمشهد.

مربوط می‌شود. این نبشته همچنین فاش می‌کند که بهرام دوم با خواهر خود اردشیرآناهید ازدواج کرده بوده است. چون بهرام اول پدر هردو بود. البته می‌توان فکر کرد که این خواهر و برادر از مادر یکی نبوده‌اند.

به گمان، شهبانو اردشیرآناهید عمر زیادی نکرده است. چون سکه‌ها گواهی می‌دهند که او جای خود را به شاپور دختک داده است. شاید او در حال زایمان، پس از به دنیا آوردن پسر خود، مرده باشد. چون من این برادر ناتنی بهرام سوم بعدی را در لوح ۱۲۰ همان شاهزاده‌ای می‌دانم که پیداست که مسن‌تر از ولیعهد میان او و شهبانو شاپور دختک قرار دارد.

اما مرد بلندی که در نگارهٔ برم دلك (لوح ۱۳۶، راست) در حال دادن چیزی به شهبانو اردشیرآناهید است کیست؟

نخست مدت‌ها بر سر این «چیز» بحث بود. اما لوح ۱۳۶ یاد شده بی‌تردید آشکار می‌کند که این «چیز» یک گل است که در پیرامون میان گرزمانندش چهار گلبرگ دارد. احتمالاً گل نیلوفر [انار] سمبل باروری. اما چه کسی اجازه داشته است که چنین سمبلی را به شهبانو بدهد؟

این شخصیت به مراتب بزرگ‌تر از شهبانو به تصویر کشیده شده است و به این ترتیب از نظر مقام بلندپایه‌تر از او بوده است. در نگاه نخست برای چنین برتری فقط دو نفر می‌توانند مطرح باشند: یا خود شاهنشاه و یا یک ایزد. اما برابر انتظار در هر کدام از این دو حالت باید در پشت کلاه این‌ها نوار فرمانروایی موج می‌بود: در صورتی که از این نوار خبری نیست. پس شاه نمی‌تواند یکی از این دو باشد. چون بهرام دوم با کلاه شهری خود به گونه‌ای تردیدناپذیر در مجلس سمت راست حضور دارد (لوح ۱۳۷). از سوی دیگر، یک ایزد نیز در چنین نگاره‌ای برابر با قاعده باید دارای تاج و دیگر نشانه‌های قدرت ایزدی، مانند دسته برسم، می‌بود. بنابراین باید شخصیتی که در سمت راست لوح ۱۳۶ قرار دارد کسی باشد که نه شاه است و نه ایزد و در عین حال از نظر مقام برتر از شهبانو. در هر حال از ریش و موی این شخص چنین پیداست که یکی از اعضای خاندان شاهی است. با همه احتیاط ممکن گمان من این است که این شخص نرسه، عموی شاه و شهبانو و کوچک‌ترین پسر شاپور اول است.

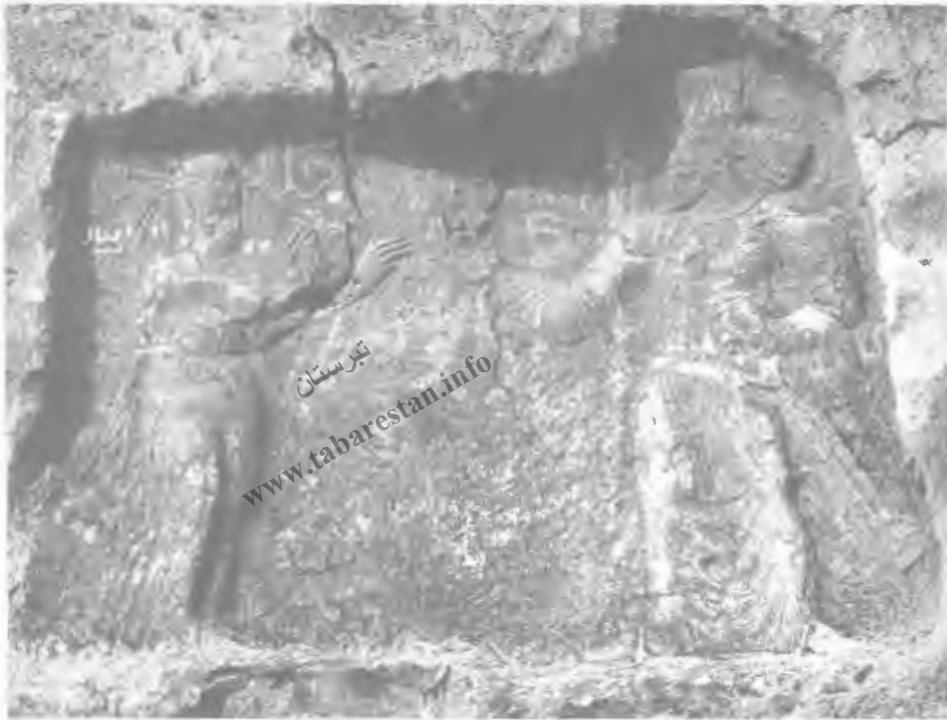
سر نرسه در مقام ولیعهد احتمالی، به هنگام مرگ برادر ناتنی‌اش بهرام اول در سال ۲۷۶ میلادی بی‌کلاه ماند. تاج به برادرزاده‌اش بهرام دوم رسید. در این جابجایی به احتمال زیاد



لوح ۱۳۵ ب: نقش بهرام دوم. برشی از نگاره او در بیشاپور.



لوح ۱۳۵ پ: نقش بهرام دوم. برشی از نگاره او در سرمشهد.



لوح ۱۳۶: نگارهٔ برم دلك در نزدیکی شیراز. سمت چپ شهبانو اردشیر آناهید، سمت راست شاید عموی او نرسه.

باید که هنر دولتمداری سالار دین کردیر، کاردینال ریشلیوی ایران، نقش داشته باشد. کردیر در زمان بهرام اول به قدرت بسیار بالایی دست یافته بود و به حق می‌توانست انتظار داشته باشد که در زمان فرمانروایی پسر کوچک او بهرام دوم، سیاست دینی خود را با احترامی نامحدودتر ادامه دهد. برای این برنامه نرسه که به گواهی نگارهٔ دیهیم‌ستانی او در نقش رستم، ظاهراً معتقد به آیین موروئی آناهیتایی خاندان ساسانی بود، می‌توانست سد راه باشد. از سوی دیگر کردیر در نبشته‌هایش بر خود می‌بالد که او بسیاری از ازدواج‌های با محارم نزدیک را فراهم آورده است.<sup>۱</sup> هنجاری که در زرتشتیگری آن روزگار قابل ستایش بود. به این ترتیب باید ازدواج بهرام دوم با خواهرش اردشیر آناهید نیز کار کردیر بوده باشد. آدمی میل بسیاری دارد که بداند که چگونه مغ بزرگ توانسته است انصراف از تاج و

۱. نگاه کنید به نبشتهٔ او در کعبهٔ زرتشت، سطر ۱۴.



لوح ۱۳۷: برم دلك. مجلس سمت راست: سمت چپ بهرام دوم، سمت راست کردیر؟  
محراب آتش در میان.

تخت را برای نرسه جذاب کند. برخلاف هرمز برادر کوچک‌تر بهرام که در مقام ساتراپ شرق ایران علیه برادرش بهرام دوم سر به شورش برداشت و جانش را بهای این سرکشی کرد،<sup>۱</sup> نرسه در طول هفده سال فرمانروایی برادرزاده‌اش همواره رفتاری هوادارانه داشت. تازه پس از مرگ بهرام دوم بود که او ظاهراً به ترغیب بیدخش پاپک خود را به تاج و تخت ایران رساند.

اگر مجلس چپ نگاره برم دلك را درست تعبیر کرده باشم، پیداست که نرسه با ولیعهد برادرزاده‌اش در آشتی بوده است. نرسه، که کردیر در اقتدار از او سبقت گرفته بود، به برادرزاده‌اش اردشیر آناهید یک گل نیلوفر [انار] به نشانه تبریک و موافقت با ازدواج خواهر و برادر به فرمانروایی رسیده می‌دهد.

1. A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* [Kopenhagen 1944] 228.



لوح ۱۳۸: برم دلك. بهرام دوم.



لوح ۱۳۹: برم دلك. مغ بزرگ کردیر؟

اما تعبیر مجلس سمت راست نگاره برم دلک چیست؟

اردمن<sup>۱</sup> درست تشخیص داده است که دو شخصیت لوح ۱۳۷ مجلسی مستقل است و این که شکاف میان دو مجلس چپ و راست به شیوه‌ای سرهم‌بندی شده تشکیل یک آتشدان را می‌دهد. شخصیت سمت چپ (لوح ۱۳۸) همان‌گونه که گفته شد، بی‌چون و چرا بهرام دوم است.

او دست راست خود را به نشانه احترام بالا برده است. اما مخاطب این احترام تنها می‌تواند یک ایزد باشد. اما چنین چیزی در نگاره حضور ندارد و شخصی که در سمت راست آتشدان ایستاده است یک انسان است، نه یک ایزد. بنابراین، به جای این ایزد، به طور سمبولیک از آتشدان استفاده شده است. گفتنی است که در هیچ یک از هفت نگاره صخره‌ای کاملاً متنوع و منحصر به فرد بهرام دوم، ایزدی حضور ندارد. خالی از اهمیت نیست که در این باره نگاره‌های پیشینیان او، اردشیر اول، شاپور اول و بهرام اول، متفاوت از نگاره‌های این فرمانروا هستند. این حقیقت چشمگیر گواه تغییری در برداشت‌های روحانی و دینی است. این دگرگونی در رفتار دینی بهرام دوم احتمالاً به وسیله رهبری دینی چون کردیر به وجود آمده است.

بازشناسی چهارمین شخصیتی که کاملاً در سمت راست مجلس دوم (لوح ۱۳۹)، خیلی کوچک‌تر از بهرام دوم به تصویر کشیده شده است، جای اختلاف نظر است. گفته شده است که او در حال دادن دیهیم فرمانروایی به شاهنشاه است. اما بی‌دغدغه می‌توان گفت: این شخصیت نیز دست راست خود را به نشانه احترام بالا برده است. به این ترتیب این شخصیت هم مانند شاه، در حال احترام به ایزدی است که حضوری پنهان دارد و از این روی می‌توانیم مجلس سمت راست را نمایی روحانی شده و سمبولیک از دیهیم‌ستانی بهرام دوم بدانیم. این هنجار نیز می‌تواند زمان ساخت نگاره را به عقب بکشد. ظاهراً این زمان اندکی پس از سال ۲۷۶ میلادی است.

اردمن<sup>۲</sup> می‌خواست در شخصیت مورد نظر در سمت راست (لوح ۱۳۹) «مقامی بلندپایه، احتمالاً موبد موبدان» را ببیند. احتمال این برداشت از نخست مهیا بود. اگر این برداشت درست باشد، پس این شخصیت فقط می‌تواند کردیر باشد.

البته بر روی کلاه نشانی دیده نمی‌شود. شاید این کمبود ناشی از آن باشد که کردیر این

1. K. Erdmann, ZDMG 99 [1945-49] 55.

2. K. Erdmann, ZDMG 99 [1945-49] 55.

نشان قیچی را از بهرام دوم هنگامی گرفته است که بالاترین مقام قضایی کشور نیز به او تعلق گرفت (شاید در سال ۲۸۰ میلادی). تعبیری دیگر دشوار است. شخصیتی که کاملاً در سمت راست نگاره برم دلك قرار دارد، دارای ریشی  $\text{t}^{\text{nk}}$  است. در حالی که کردیر در همه پنج نگاره صخره‌ای دیگر ریشی از ته تراشیده دارد. این پرسش در من جان گرفت که شاید کردیر خواجه بوده است. در چنین حالتی جای او باید در نگاره برم دلك خالی می‌بود. من بیش‌تر چنین گمان می‌کنم که کردیر به طور طبیعی ریشی کم‌پشت و  $\text{t}^{\text{nk}}$  داشته است. ایرانی‌ها برای چنین کسانی اصطلاح «کوسه» را دارند.<sup>۱</sup> به این ترتیب، مغ بزرگ در اواخر عمر از ریش کم‌پشت خود به کلی صرف‌نظر کرده و آن را از ته تراشیده است. البته این برداشت را نمی‌توان بدون تردید در آن تأیید کرد.

با این همه، تعقیب پیوند مفهوم این نگاره، تعبیر مرا از چهار شخصیت نگاره برم دلك در مقام شهربانو اردشیرآناهِید، شاهزاده نرسه، بهرام دوم و مغ بزرگ کردیر، حمایت می‌کند. دو مجلس نگاره به هم می‌پیوندند و حقیقت یکپارچه‌ای را به وجود می‌آورند: فرمانروا و مغ بزرگ خواستار برکت و بذل توجه ایزد ناپیدا برای مقام نو سلطنت بهرام دوم هستند و جانشین کنارگذاشته‌شده تخت شاهی، عموی زوج شاهی، به برادرزاده خود به نشانه آشتی گل نیلوفر [انار] می‌دهد.

گردگروپ پس از بررسی دیگری از نگاره برم دلك، در ۲۸ ژانویه ۱۹۶۹ به من نوشت: نبشته نگاره برم دلك از شهبانو نام نمی‌برد، بلکه از بلندپایه‌ای با عنوان  $nlpty$  نام می‌برد. اگر او درست خوانده باشد. اما او این عنوان را نمی‌شناسد.

به این ترتیب ممکن بود چنین به نظر برسد که کوشش‌های من در تعبیر، تا جایی که به مجلس چپ مربوط می‌شوند، سر از میان مه بیرون کشیده‌اند. اما می‌پرسم آیا به جای  $nlpty$  نباید  $nrshy$  = نرسه خواند که برداشت مرا تأیید می‌کند؟ در نبشته‌ای چنین آسیب‌دیده احتمالاً دست‌آورد بازخوانی نبشته با پیشنهاد من در خوانش می‌تواند به وحدت برسند: پنج حرف که از آن میان حرف اول و آخر با خوانش گردگروپ برابر است.  $l$  و  $r$  در حقیقت به خاطر شتاب  $l$  متفاوت هستند که می‌تواند حاصل شکاف صخره باشد. در نگارش  $p$  با  $s$  و  $t$  با  $h$  فرق چندانی ندارند. تنها چیزی که قطعی است این است که در این جا هنوز واژه آخر به سخن در نیامده است. باشد که کاوش‌های آینده شفافیت نهایی را فراهم آورند.

۱. هر کس به فکر خویش است  
آقای نمازی در شیراز این اشاره را کرد.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## نбشته‌های تازه یافته از روزگار ساسانیان

از گرد گروپ (تهران)

### دیباچه:

در آوریل ۱۹۶۷ والتر هینتس [مؤلف کتابی که در دست دارید] مرا متوجه چند نبشته فارسی میانه (پهلوی) کرد که علی سامی در کتاب تمدن ساسانی خود (شیراز، ۱۹۶۳، ۷۰/۱) و پیش از آن در نشریه گزارش‌های باستان‌شناسی (دفتر چهارم، تهران، ۱۳۳۸، ۱۷۳-۱۷۹) به آن‌ها اشاره کرده بود. این نبشته‌ها در تنگ براق، اقلید و تنگ خشک در سیوند قرار دارند (نگاه کنید به طرح نقشه فارس در پایان کتاب).

والتر هینتس به سبب هوای نامناسب و راه‌های پرگل و لای موفق به دیدار از نبشته تنگ براق نشده بود. او در عوض از نبشته‌های اقلید و تنگ خشک در سیوند دیدن کرد و عکس‌هایی از این نبشته‌ها را در اختیار من گذاشت. در سال ۱۹۶۷ انستیتوی باستان‌شناسی آلمان در تهران عکس‌هایی را به دست آورد که م. رستمی از نبشته‌های تنگ خشک تهیه کرده بود. عکس‌هایی که من اجازه استفاده از آن‌ها را در این مقاله داشتم.

از بیستم تا بیست و نهم سپتامبر ۱۹۶۷ به دستور رؤسای انستیتوی باستان‌شناسی آلمان در تهران به سه محل یادشده سفر کردم. من هم فرصت داشتم که چند نبشته را در پیرامون تخت جمشید، استخر و نقش رستم بجویم. برای انجام این سفر از همه آقایان، به ویژه پروفیسور علی سامی از دانشگاه شیراز، رئیس سابق کتابخانه ملی فارس، علی اکبر بصیری در شیراز، و کارمند باستان‌شناسی عبدالله توکلی در شیراز صمیمانه سپاسگزارم.

### نېشته دوزبانه شاپور در تنگ براق

این نېشته را در تابستان ۱۹۵۶ علی اکبر بصیری پیدا کرد. تنگ براق روستای کوچکی است در نزدیکی دزکرد، ۱۲۳ کیلومتری آباده.

در آباده جاده اصفهان به شیراز را که به سمت شمال غربی به طرف روستای گوشکیک (پنج کیلومتر) ترک می‌کنی به پهنه مرتفع خشکی می‌رسی با روستای گارگان<sup>۱</sup> (۳۳ کیلومتر)، که پس از گذشتن از یک رشته کوه، در پشت یک دره با رود و دار و درخت، روستای شادکام (۴۸ کیلومتر) قرار دارد. پشت یک رشته کوه دیگر، دره سفیدرود با ده سده (۹۶ کیلومتر) پیدا می‌شود. رشته کوه سومی این دره را از بستر رودی با روستاهای دزکرد و تنگ براق (۱۲۳ کیلومتر) جدا می‌کند.

روستای تنگ براق در دامنه بلندی عمودواری که در کنار شرق دره قرار دارد، در جهت شمال به جنوب گسترده است. در این جا رودخانه‌ای این دیوار را بریده و شکافی با دیواره‌هایی عمودی به پهنای چهل متر و در حدود صد متر بلندی در کوه به وجود آورده است. در حدود سیصد متر در درون شکاف، دیواره شمالی با تورفتگی طاق‌مانند خود همچون حفاظی سقف‌مانند است که در زیر آن چشمه‌ای با آب آهک‌دار، غاری سنگ آهکی ساخته است (لوح ۱۴۰).

این جایگاه پرسیایه با آب گوارا و چشم‌اندازی زیبا به بیرون و دشت، سبب شده است که شاپور اول در این جا استراحت کند. صخره بسیار شکننده است. فضای نېشته (لوح ۱۴۱) که در دیواره فرو رفتگی صخره قرار داشته است، به صورت سنگی یکپارچه از دیواره جدا شده و تا نزدیک شیب تند کنار رودخانه فرو افتاده است. نبود آثار تخریب آب و هوا بر سطح نېشته نشان می‌دهد که این سنگ مدتی طولانی نیست که از جای خود کنده شده است. و این «جا» فقط می‌تواند زیر طاق حفاظ‌مانند صخره بوده باشد.

جستجوی بسیار در پی پاره‌های گمشده نېشته در دیواره فرو رفتگی صخره بی نتیجه ماند، اما در دیوار شرقی فرو رفتگی توانستم پله‌ای خشن در بدنه صخره بیابم. از این محل که با این پله مشخص است، در پایین شکاف دره، چشم به قطعه سنگ عظیم ایستاده‌ای می‌افتد که هدف «تیر» یادشده در نېشته بوده است. ملتزمین شاهی در زیر طاق محافظ، جا و دید خوبی به جایگاه شاه و سنگ هدف داشته‌اند. من به سبب ناهمواری منطقه و تنگی وقت قادر به اندازه‌گیری فاصله نشدم. گمان می‌کنم این فاصله در حدود ۱۵۰ متر بود. لابد که نېشته در بالای پله دیواره صخره جای داشته است.

۱. از املاي این نام مطمئن نیستم. قارقان؟، غارگان؟... - م.

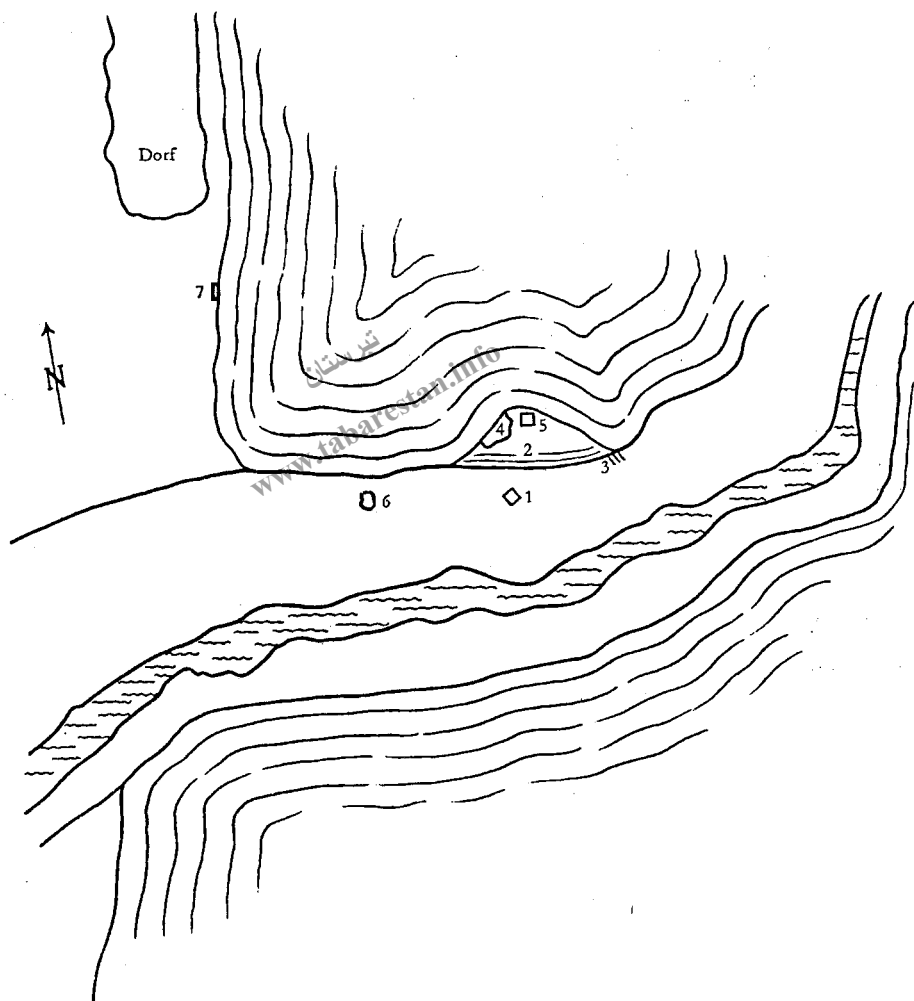


لوح ۱۴۰: تنگ براق. چشم انداز نقطه رها کردن تیر.  
عکس از گرد گروپ.

قطر قطعه سنگی که نبشته بر آن آمده است (لوح ۱۴۲) دو متر است. سطحی که در اصل چارگوش بوده است برای نبشته هموار شده است. بلندی این سنگ اینک ۱۲۴ سانتیمتر است و پهنای آن ۱۲۲ سانتیمتر. یک چهارم سمت چپ این سطح به طور مایل شکسته و گم شده است.

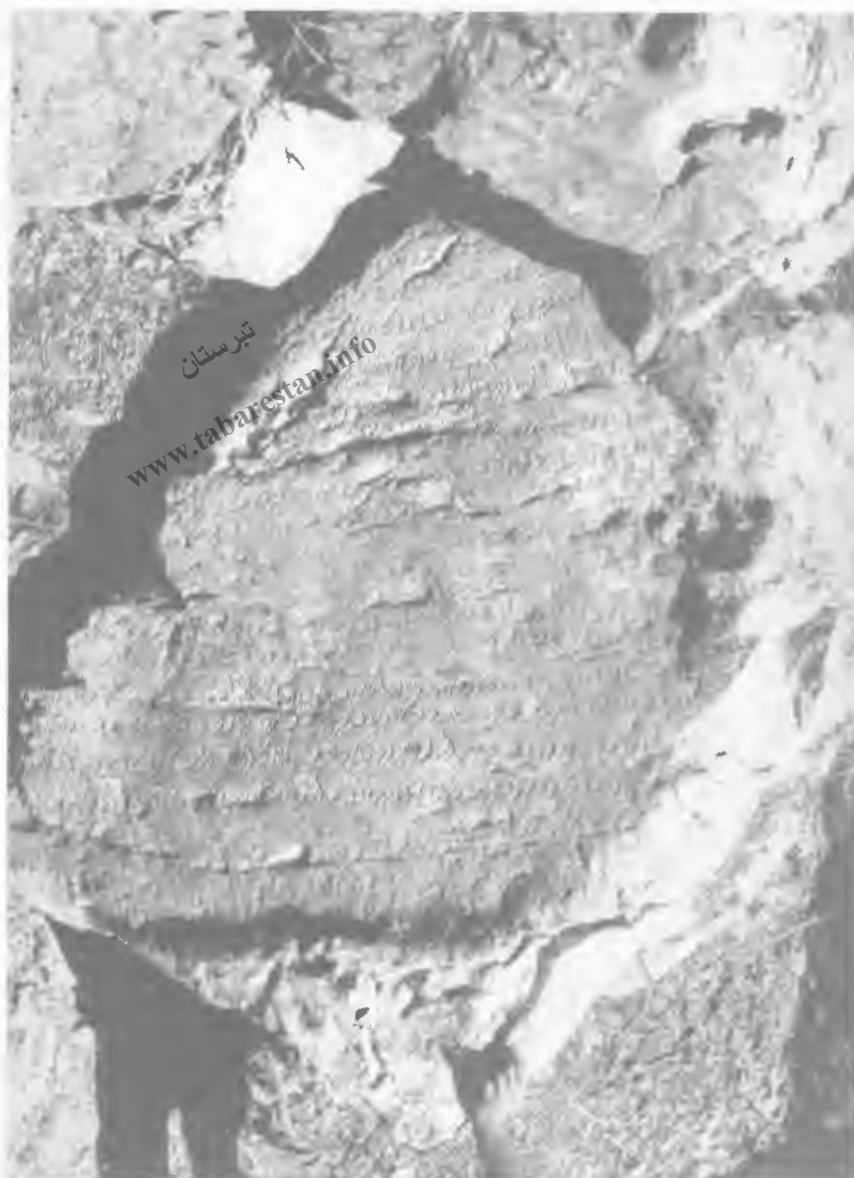
از پانزده سطر نبشته، نه سطر بالا به فارسی میانه و شش سطر پایین به زبان و خط پارتی (اشکانی) نبشته شده است. متنی واحد به دو زبان.

تا جایی که سنگ در اثر سقوط آسیبی ندیده است، نبشته خوب مانده است. عمق نبشته حدود سه میلیمتر است. خط خیلی قلم انداز است. بیننده شتابی را که برای کندن متن به کار رفته است احساس می‌کند. متن کوتاه شده نبشته حاجی آباد در تخت جمشید است و گزارشی از تیراندازی آزمایشی شاه در حضور همراهان.



تصویر ۲۳: طرح موقعیت تنگ براق

۱. نبشته
۲. پیش‌آمدگی صخره
۳. پله‌های صخره = محل پرتاب تیر
۴. غار سنگ‌آهکی
۵. حوض آب
۶. قلوه سنگ عظیم = هدف
۷. نبشته کوفی



لوح ۱۴۱: تنگ براق. نېشته شاپور اول.  
عکس از گردگروپ.



لوح ۱۴۲: تنگ براق. نبشته شاپور اول. متشکل از چند عکس.  
عکس از گورد گروپ.

تبرستان  
www.tabarestan.info  
۱۳۹۷

تصویر ۲۴: سنگ نبشته شاپور اول در تنگ براق. بالا: پهلوی ساسانی؛ پایین: پهلوی پارتی.

۱. نگاه کنید به علائم اختصاری کتاب‌شناسی در پایان این مقاله.

همچنین واژه‌نامه چاپ نشده‌ای از خودم بر کار Lentz 1926, 1933

۳. چون دوست دانشمندم سعید عریان (همان‌جا) این متن‌ها را از پهلوی به فارسی برگردانده است درست‌تر دیدم که برای دور نیفتادن از متن پهلوی، به جای برگرداندن متن آلمانی به فارسی، از ترجمهٔ او استفاده کنم. سپاس او را. - م.

اهمیت نبشته تنگ براق علاوه بر یک واژه تازه پارتی (*wrt*، مکان) بیش‌تر در امکان مقایسه آن با نبشته حاجی آباد است. هردو نبشته در دره‌هایی کاملاً همانند، با چشم‌اندازی بر دشت قرار دارند. جای هردو در زیر پیش‌آمدگی صخره است، در کنار چشمه‌ای که آبی گوارا دارد که آبش در حوض کوچکی جمع می‌شده است. ظاهراً ملتزمین در هردو جا در زیر پیش‌آمدگی خوش‌سایه صخره اردو می‌زدند و به تماشای مسابقه تیراندازی می‌پرداختند. هدف تیر در هردو جا یک سنگ بزرگ جالب‌توجه و قائم بود. در سفری دیگر باید فاصله‌ها به این دو سنگ (تا محل پرتاب تیر) یک بار به طور دقیق اندازه‌گیری شود، تا ببینیم آیا فاصله در حاجی آباد کم‌تر است که تیر شاه، به قول نبشته، دورتر می‌رفته است. به نظر می‌آید که شاپور به سنگ آهک علاقه خاصی داشته است. چون علاوه بر تنگ براق با سنگ نبشته‌اش، در بیشاپور هم با پیکره خود که از سنگ آهک تراشیده است خود را جاویدان ساخته است. به این ترتیب ویژگی شخصیتی او تنها با عشق به ورزش تبیین نمی‌شود، بلکه توجه به زیبایی‌های طبیعی نیز از خصوصیات شخصیت اوست.

### حرف‌نگاری نبشته شاپور اول در تنگ براق

فارسی میانه (پهلوی ساسانی):

1. *tgʻlʻhy* ZNH [LY *mzdysn bgy šhpwly* MLKʻn]
2. MLKʻn *yʻlʻn w n* [yʻlʻn MNW *ctly* MN *γxtʻn* BRH]
3. *mzdysn bgy rthʻ(t)[r]* (M)[LKʻn MLKʻn *yʻlʻn* MNW *ctly* MN]
4. *γxtʻn npy bgy pʻpky* ML(K)[ʻ] [pʻn MT ZNH HTYʻ ŠDYTNʻ DYNn]
5. LʻYNY *šʻld(l)[ʻ]n [w]* (B)[RBYTNʻ] (w) [w](c)[lʻkʻn w *γxtʻn* ŠDYTNʻ w]
6. MN ZNH *cytʻk* HTYʻ ʻL (ZK cy)[tʻk] LMY[TN KN MNW YDH TB]
7. HWH ZK HTYʻ MN ZNH *cytʻk* ʻ(L) [ZK *cytʻk*]
8. [γw] Š(D)[Y]TNʻ (HR) MNW HTYʻ ʻL ZK *cytʻk* [LMYTN]
9. [ʻLH] YDH TB

بازسازی نبشته شاپور (پهلوی ساسانی) با تکیه بر درست‌نویسی مانوی:

1. \*tygr h yn mn \*mzdysn by f bwhr f h n
2. f h yr n wd nyr n ky cyhr z z d n pws
3. \*mzdysn by rdbfyr f h n f h yr n ky cyhr z
4. z d n \*nb by \*b b f h n m n k n yn \*tygr  
\*wyst ygm n
5. p s f h yr n wd w s p w h r n wd w z r g n wd  
w d n \*wyst z
6. z yn \*cyd g \*tygr w h n \*cyd g b g n d n n  
k y d s t n y w
7. h y n d h n \*tygr z yn \*cyd g w h n \*cyd g
8. h y b --- p s k y \*tygr w h n \*cyd g b g n y d
9. w y d s t n y w

فارسی میانه (پهلوی اشکانی):

10. *wtwiny* ZNH LY *mzdżny* LH' *šhɣpwbɣr* MLKyn  
(ML)K' rɣ' n [w n n rɣ' n]
11. MNW *šbr* MN *yɣ'ztn* BRY *mzdżny* LH'  
rthštr ML[K]yn MLK' r [ɣ' n MNW *šbr*]
12. MN *yɣ'ztn* *pwbɣpwbɣr* LH' p(p)k MLK' w  
'(M)T LN ZNH H[TY' šDYt]
13. QDMTH *hštrdryn* BRBYT'n RB'n w *yɣ'ztn* MN  
ZNH wrt H[TY' 'L hw]
14. *štyt* RMYT'ws MNW YD' TB HwYnt MN ZNH  
wrt H(T)[Y' 'L hw]
15. *štyt* *hɣp* šDYw MNW HTY' 'L hw *štyt* YMYwd L  
hwɣp YD' [T]B

بازسازی نبشته شاپور (پهلوی اشکانی) با تکیه بر درست‌نویسی مانوی:

10. \*wtwn ym mn \*mzdyzn bg \*šbwbr \*šhyn  
šh \*ryyn wd nryyn
11. ky cybrg c yzd n pwhr \*mzdyzn bg \*rdhšyr  
\*šhyn šh \*ryyn ky cybrg
12. c yzd n \*pwhrypwhr bg \*bšg šh wd ked  
mšh ym \*tygr ---
13. prwn šhrdr n wyspwhr n wzrg n wd  
šh d n c ym \*wrd \*tygr w hw
14. \*cydy bgnd s key dst nym hynd c ym  
\*wrd \*tygr w hw
15. \*cydy \*hyb --- ky \*tygr w hw \*cydy ---  
\*hwb dst nym

### ترجمه متن پهلوی ساسانی:

- ۱- این تیراندازی من، بغ مزدیسن، شاپور شاهان
- ۲- شاه ایران و انیران است، که چهار از یزدان (دارد)، پسر
- ۳- بغ مزدیسن، اردشیر شاهان شاه ایران، که چهار از
- ۴- یزدان (دارد)، نوه بغ بابک شاه، و ما هنگامی که این تیر را پرتاب کردیم، پس ما
- ۵- آن را پیش شهریاران و واسپوهران و بزرگان و آزادان پرتاب کردیم و
- ۶- از این سنگ چین، تیر به آن سنگ چین افکندیم، اکنون هرکه نیودست
- ۷- است، آن تیر از این سنگ چین به آن سنگ چین
- ۸- پرتاب کند، سپس کسی که تیر به آن سنگ چین افکند
- ۹- او نیودست است.<sup>۱</sup>

۱. ترجمه سعید عریان، همان‌جا، ۴۷. اختلاف میان ترجمه گردگروپ و عریان بسیار اندک و سلیقه‌ای است. -م.

## یادداشت‌ها

### از گردگروپ

این نیشته را می‌توان به کمک دو متن ساسانی و اشکانی و همچنین نگاه به نیشته حاجی آباد بدون برخورد با مشکلی بازسازی کرد.

### متن ساسانی:

سطر ۱:

*agl'hy* «تیر»: از اوستایی *tigray-* «تیر» (*Air.Wb.651*) و *ah-*<sup>۲</sup> «آنداختن» (*Air.Wb.279*). همچنین کلیما<sup>۲</sup> (1968, 20). نیبرگ<sup>۳</sup> (1945, 66) در بخش دوم واژه به دنبال ریشه *as-* «رسیدن به» است. با پیشوند *-ā* و به این ترتیب به معنی «اصابت به هدف» می‌رسد.

سطر ۲:

*yl'n* «ایران»: در سنگ‌نیشته حاجی آباد *yr'n*. در پهلوی برای به کارگیری حرف‌های *l* و *r* برای صدای *r* تنها چند نمونه معدود و از نظر درستی قطعی، در دست است. مانند *rthštr* که هرگز با *l* نوشته نشده است.

سطر ۴:

*npy bgy p'pky* «نوه خداوند پاپک»: این اواخر بنونیست (1967, 17) [Benveniste 1966] کوشید تا ثابت کند که نام پدر اردشیر پاپ بوده است و نه پاپک. هم پاپ داریم و هم پاپک. مانند اورمزد و اورمزدک. اما اینک نام پاپک هم در متن ما و هم در دیگر نیشته‌های شاپور و اردشیر به صورت نام پدری پاپکان (*pāp-ak-ān*) نیامده است، بلکه در حالت مالکیت، که می‌توان بحث داشت که چقدر از این ترکیب مربوط به خود نام است. از این روی من همچنان قائل به همان خوانش و شکل معمول هستم.

سطر ۵:

*štdl'n w BRBYT'n w wcl'k'n w 'z'tn* «شاهان، شاهزادگان، بزرگان و آزادان»: ترتیب

1. Chr. Bartholemae, *Altiranisches Wörterbuch*.

۳. نگاه کنید: کتاب‌نامه، Nyberg.

۲. نگاه کنید: کتاب‌نامه، Klima.

طبقات در فرمانروایی ساسانی به صورتی که در نبشته مشکین‌شهر هم به چشم می‌خورد. نگاه کنید: گروپ، ۱۹۶۸.

سطر ۶:

$cyt'k... (cy)[t'k]$  «نقطه آغاز، هدف [چیدک، سنگ‌چین]»: <sup>۱</sup> بازسازی با توجه به سطر ۸، که برای هدف چیدک ( $cyt'k$ ) آمده است. اما  $cyt'k$  در سطرهای ۶ و ۷ جایی است که تیرها می‌شود. به این ترتیب این واژه در فارسی میانه ساسانی برای هردو نقطه پایانی به کار رفته است. در عوض در متن پهلوی اشکانی با دو واژه متفاوت  $wrt$  «جای رهاکردن تیر» و  $šyryš$  «هدف».<sup>۲</sup>

LMY[TN] «اصابت کردن»: در  $FrhPhl$ :  $LMYTWNtn$  «ابکندن، افکندن».

سطر ۷:

HWH =  $hynd$  «هستند»: این‌که فعل در این جا، به رغم نبود علامت جمع در آخر فعل HWH و فاعل YDH «دست»، در حالت جمع آمده باشد، از این جا پیداست که معمولاً برای سوم شخص مفرد  $'YT = 'ST$  «است» می‌آید و در این جا فعل HWH نمی‌تواند به جای «است» آمده باشد. در سطر ۱۴ متن پارتی  $HWYnt$  علامت جمع‌ی روشن دارد. اما در آن جا نیز فاعل YD فاقد علامت جمع است. احتمالاً علامت جمع در آخر فاعل هم معمول نبوده است. همان‌گونه که لنتس (Lentz, 1958, 186) برای زبان فارسی نشان داد.

سطر ۸:

$\check{S}DYTN$  «تیر انداختن»: در  $FrhPhl$ :  $\check{S}DYTWNTn$  «انداختن، پرتاب کردن».

سطر ۹:

TB «پرنیرو»: در  $FrhPhl$ :  $TB = nēv$  «نیرومند، دلیر، یل». در کنار نبشته حاجی آباد و سکه‌ای از پیروز با نبشته  $TB pylwz$  «پیروز نیو» (تصویر ۸۶، ۱۹۶۲، Göbl) در این جا اندک شاهی برای حرف ! در فارسی میانه داریم.

۱. نگاه کنید بالاتر: ترجمه سعید عریان. - م.

۲. مقایسه کنید: آوانوشت سعید عریان، همان جا، ۴۶. - م.

۳. نگاه کنید: کتاب‌نامه. - م.

## متن پارتی:

سطر ۱۰:

*wt'wny* «تیراندازی، پرتاب تیر»: نیبرگ (Nyberg, 1945, 66) درباره‌ی این واژه، که بر سر خواندنش در نیشته حاجی آباد بحث زیادی شده است، در *FrhPhl.* (*vitāvan:vindak-vitav*) 25.4 و در زبان ارمنی (*vtawan, vtewan*) به معنی «فاصله پرتاب و فرود، طول تیر» و واحد ۱۸۰ متری طول را پیدا کرده است. کلیما (O. KLima, 1968, 315) *wt'wny* را از ریشه *tap-* «کشیدن» می‌داند. من می‌خواهم این واژه را از ریشه *tap-* «داغ‌بودن، تب» با پیشوند *vi-* بدانم: هندی باستان *vitap-* (Monier-Williams, *Sanskrit-English Dictionary*, 962). به عبارت دیگر «رخنه‌کردن» (Grassmann, *Wörterbuch zum Rigveda*). شاید این واژه «رخنه» معنی می‌دهد (در حالت وجه وصفی حال معلوم).

*mzdzny* «مزدیسن»: نویسنش مختوم به *-y* به جای نویسنش معمول *mzdyzn* (شاپور، کعبه زرتشت، سطر ۱، حاجی آباد، سطر ۱ و غیره...) غیرعادی است و آن را می‌توان یا ناشی از جابجایی حروف صدا دار (*mazdēzna* به *mazdaznē*) دانست و یا اشتقاق *-ya: mazdā-yazna-ya* به *mazdaznē*. درباره‌ی مزدا «دانایی» نگاه کنید: Gropp, 1966, 31.

سطر ۱۱:

*š'ir* «چهره، اصلیت»: همین نویسنش را در نیشته بيشاپور داریم (Hansen, 1938). جز این همواره *š'yr* نوشته می‌شود. هنینگ (Henning, 1958, 60) می‌گوید که در نیشته‌های پارتی *š'* برای *š* و *c* می‌آید. در عوض در متن‌های مانوی *cy'hr* نوشته می‌شود. اوستایی: *ciθra-*، فارسی باستان: *ciça-* «چهره، اصلیت» (*Air.Wb.* 587).

سطر ۱۲:

*š'DYt* «افکنده شد»: نیبرگ (Nyberg, 1945, 67) برای این واژه، با تکیه بر *FrhPhl.* معادل ایرانی *vist* را می‌آورد. من این واژه را در متن‌های مانوی ندیده‌ام و در پارتی نیز واژه‌ای را برای «افکندن» نیافتم.

سطر ۱۳:

*hštrdryn* «شاهان»: معادل مانوی *š'hrd'r'n* نه تنها نشان می‌دهد که نویسنش درست نیشته

در آغاز واژه *hš-* به جای *hš-* و گروه صداها *tr-* به جای *θr-* نویسنده تاریخی است، که در دوره فارسی میانه به *-hr-* تبدیل شده‌اند، بلکه در متن‌های مانوی *n-* جای علامت جمع *yn-* را نیز گرفته است. در این جا چنین پیداست که نویسنده مانوی، تحت تأثیر فارسی میانه ساسانی، شکل‌های ویژه نویسنده پارتی را به کنار گذاشته است.

*wrt* «پرتاب»: با این واژه برای نخستین بار در این نوشته روبرو می‌شویم. من این واژه را می‌خواهم از نظر ریشه‌شناسی برابر *wrd-/wrt-* «چرخیدن، رفتن، معطوف به جایی بودن» در ND بدانم (Henning, 1934, 908; Boyce, 1954, 197)، با معنی اصلی احتمالی «جا». *wrd* در ND به معنی اسیر (Boyce 1954, 197) در این جا قابل مقایسه نیست.

سطر ۱۴:

YD'TB HwYnt «دست‌ها نیرومندند»: درباره در کنار هم قرار گرفتن فاعل مفرد و فعل جمع نگاه کنید: بالاتر، یادداشت سطر ۷.

سطر ۱۵:

*hyp* حرف تمنا: حرف تمنا در متن‌های مانوی فقط در گویش جنوب غربی دیده می‌شود (*hyb*, Henning, 1933, 346). در نوشته‌ها، در فارسی میانه *hw* می‌آید و در پارتی *hyp*. این دو نویسنده پارتی خیلی شبیه نویسنده مانوی است. از این رو گمان می‌کنم که در متن‌های مانوی، شکل پارتی به فارسی میانه رخنه کرده است. *SDYw* «پرتاب می‌کند، می‌افکند»: به نظر هنینگ (Henning, 1933, 346) پس از حرف تمنا فعل اخباری می‌آید. برای شکل‌گیری «واژه ترکیبی» *w* - نگاه کنید: Henning, 1958, 35.

*Y'MYwd* «به هدف می‌زند»: این واژه به همین شکل در نوشته حاجی آباد نیز به چشم می‌خورد. در خوانش اصلاح‌شده نوشته حاجی آباد از سوی نیبرگ (Nyberg, 1964) همین گونه است. جز در این جا، این واژه ترکیبی در جایی دیگر نیامده است و برابر مانوی آن نیز شناخته نیست.

\*

### نیشته اقلید

اقلید در جنوب غربی آباده، تقریباً در سی کیلومتری جاده شیراز - اصفهان، واحه‌ای است ثروتمند با چندین روستا. هنگامی که آباده را ترک می‌کنیم و از منطقه می‌گذریم، در سمت چپ جاده به چند تپه برمی‌خوریم. در پای تپه دوم امامزاده‌ای قرار دارد با گورستانی بزرگ. در نیمه‌های این تپه در سنگ صخره حوضی تراشیده شده است که در نمای جلو آن، در زمینه‌ای ۵۶×۱۶۰ سانتیمتر، نیشته‌ای آمده است در ۲۱ سطر عمودی (لوح‌های ۱۴۳ و ۱۴۴). این حوض به حوض دخترگبر مشهور است.

به سبب شکستگی لبه حوض بخشی از هشت سطر نخست آسیب دیده است. از این‌روی نام و چندین عنوان صاحب نیشته تخریب شده است. تاریخ نیشته ۱۱-۱۲ آبان از ششمین سال فرمانروایی یزدگرد است. با توجه به سبک خط، احتمالاً این نیشته مربوط به زمان یزدگرد سوم است. به این ترتیب تاریخ این نیشته به سال میلادی فوریه ۶۳۸ است. چون به گفته تقی‌زاده (6, 1938) سال نو در سال ۶۳۲ میلادی، شانزدهم ژوئن بوده است. پس نیشته اقلید مربوط به سال‌های واپسین فرمانروایی ساسانی است. این نیشته به همراه نیشته‌های دربند در قفقاز و چند نیشته در نزدیکی تخت جمشید (Henning, 1958, 47) یکی از مهم‌ترین نیشته‌های پهلوی به خط شکسته، با سطرهای عمود است.

بدید آورنده نیشته به روشنی خود را مرزبان بیشاپور می‌خواند. از این روی ممکن است که این نام قدیم اقلید بوده باشد.

در نیشته، حوض یادشده دخمه نامیده می‌شود. «برج خاموشان، دخمه خاموشان»<sup>۱</sup> زرتشتیان امروز. هومباخ (Humbach, 1961) به این نتیجه رسید که دخمه در اصل آرامگاه محصور است. به این ترتیب در حوض سنگی یک نفر به راحتی می‌توانسته است با زانوی جمع‌شده دفن شده باشد. از ساختار لبه بالای حوض پیداست که در روزگاری این حوض سرپوشی از تخته‌سنگ داشته است. شاید این‌جا نیز محل نهادن جسد در فضای آزاد بوده است.<sup>۲</sup>

۱. که تا آغاز حکومت پهلوی جایگاه درگذشتگان زرتشتی در فضایی آزاد و محصور بود. - م.

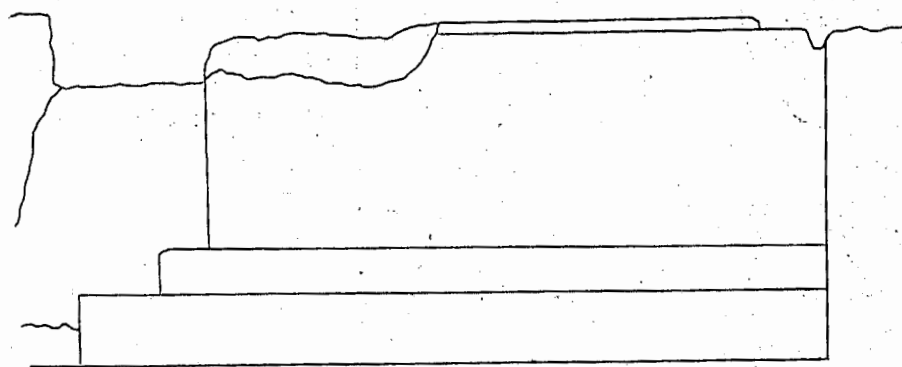
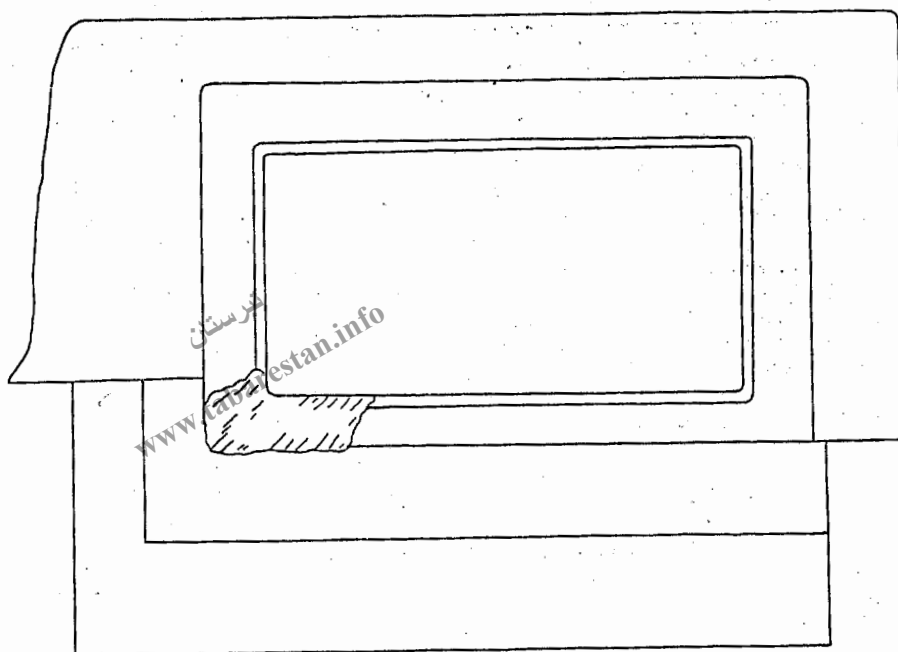
۲. من این اثر را گور مرزبان می‌دانم. اما به این ترتیب که نخست جسد او در شیب صخره خوراک کرکس‌ها شده است و سپس استخوان‌هایش را در درون این به اصطلاح حوض جای داده‌اند. والتر هینتس



لوح ۱۴۳: اقلید - حوض دختر گبر.



لوح ۱۴۴: اقلید - حوض دختر گبر، نبشته فارسی میانه.



تصویر ۲۵: طرح پایه و نمای حوض دختر گبر. درازای بیرونی: ۱۶۰ سانتیمتر؛ درازای درونی: ۱۲۸ سانتیمتر؛ بلندی بیرونی: ۵۹ سانتیمتر؛ عمق درون: ۲۹ سانتیمتر؛ پهنای بیرونی: ۹۹ سانتیمتر؛ پهنای درونی: ۶۸ سانتیمتر.



## نیشته اقلید

1. [ZNH] d<sup>h</sup>mk'
2. [ ]wk' y
3. [p](p)k n y
4. [ ](w)k' 1wm
5. [ ]w kls
6. [ ](y) mwyn n
7. [ ] šp' t n
8. [z]twšt n
9. w byšhpw hl
10. mlcp n plmw t'
11. krt n' w ŁZNH BYRH
12. p n QDM
13. šNT 6 yzdkrt'
14. MLK n MLK
15. w YWM hwl PWN bht'
16. 'ZLWNT w YWM m b
17. tn' y hm d w ynk'
18. 'L d<sup>h</sup>mk' hw t k w
19. nk š KSP
20. 12000(?) mzd
21. plmw t' YHBWNT

## ترجمه متن

- ۱- این دخمه
- ۲-.....
- ۳- بابکان
- ۴- یکم
- ۵-.....
- ۶-.....
- ۷-.....
- ۸- زرتشتیان
- ۹- ویشاپور
- ۱۰- مرزبان فرمود
- ۱۱- ساختن و این ماه
- ۱۲- آبان در
- ۱۳- سال ۶ یزدگرد
- ۱۴- شاهان شاه
- ۱۵- و روز خور به بخت
- ۱۶- شد و روز ماه
- ۱۷- تنی به این آیین را
- ۱۸- به دخمه نهاده و
- ۱۹- خواسته (ای) به ارزش
- ۲۰- ۱۲۰۰۰ مزد
- ۲۱- فرمود دادن<sup>۱</sup>

## یادداشت‌ها

سطر ۱:

'dhmk' «آرامگاه»: نگاه کنید: dhmg, ND «گور» (Henning, 1934, 899). هومباخ (1961) اصطلاح‌های اوستایی را برای به گورسپردن گردآورده و متوجه شده است که دخمه را در وندیداد علاوه بر برج خاموشان (جایگاه نهادن جسد در فضای آزاد)، می‌توان آرامگاه محصور نیز دانست. با همین معنی اخیر است که در نبشته اقلید روبرو هستیم.

سطرهای ۲-۱۰:

نام‌ها و عنوان‌های صاحب این گور به شدت آسیب دیده است. از همین روی از همه عنوان‌ها مطمئن نیستیم، الا عنوان آخری، «مرزبان بیشاپور»، در سطر ۹-۱۰. به گفته کاپادیا (1953, 423) Mlcp'n به معنی «نگهبان مرز، سرزمین آباد» است. اگر به معنی خاص *mlc* «استان مرزی» توجه کنیم، باید که بیشاپور را در مرز ایران بجویم. اما چون این احتمال وجود دارد که اقلید در آن روزگار بیشاپور نامیده می‌شده است و چون اقلید در وسط ایران قرار دارد، گمان می‌کنم که در این‌جا مرزبان به معنی عمومی حاکم بوده است.<sup>۲</sup> شاید که صاحب آرامگاه اقلید استاندار بیشاپور در نزدیک کازرون نیز بوده است.

در سطرهای ۲-۳ بقایایی از نام و نام پدر در n-برجای مانده است. در سطر چهارم، واژه دوم را یا می‌توان *bwm* «بوم» خواند و یا عدد ۱ با پایان *wm* «نخستین». خوانش سطر پنجم کاملاً نامطمئن است. شاید هم می‌توانستیم *wklyd* بخوانیم و نام اقلید را بازیابیم. سطرهای ۶-۷ برای من ناروشن هستند. در سطر ششم می‌توانستیم *w nyw'n* «و نیرومندان» بخوانیم، اما *nyw* معمولاً با هزوارش TB نوشته می‌شود. در سطر هفتم شاید بتوانیم *špst'n* بخوانیم، که من آن را *š'pstn*، پارتی: *špystn* «نگهبانان حرم» در نبشته کعبه زرتشت شاپور می‌بینم (Maricq, 1958, 330). در آن‌جا این سمت درباری برای بلندپایگان شماره ۵۶ و ۶۳ فرمانروایی شاپور اول می‌آید. در سطر هشتم واژه *[z]twš't'n* «زرتشتی‌ها» را حدس می‌زنم. اما این خوانش هم مطمئن نیست. متأسفانه دیگر عنوان این شخصیت بلندپایه که می‌توانست برای آشنایی با ساختار دوره پایانی فرمانروایی ساسانی بسیار سودمند باشد، قابل درک نیست.

1. Dinshah D. Kapadia, *Glossary of Pahlavi Vendidad*, [Bombay 1953], 423.

۲. توجه داریم که در پهلوی و یا فارسی، مرزبان الزاماً مرزنشین نبوده است. در این‌جا منظور از مرز، استان‌های پیرامون کشور است که مرکز آن‌ها می‌توانسته است از مرز دور بوده باشد. - م.

سطرهای ۱۱-۱۵:

تاریخ داده شده با ذکر ماه و سال و روز، با قرارگرفتن LZNH/ym «این، این‌جا، اینک» پیش از تاریخ، به روز شده است. ظاهراً آرامگاه بلافاصله پس از درگذشت مرزبان ساخته شده است. عنوان شاه به صورت «یزدگرد، شاه شاهان» بدون ذکر نام پدر در دوره ساسانی معمول نبوده است. نظیر کوتاهی را، اما با نام پدر، در نیشته مشکین شهر داریم (Gropp, 1968)، از سال ۲۷ فرمانروایی شاپور دوم. این هنجار نشان می‌دهد که در نیمه دوم فرمانروایی ساسانی، به عنوان توجه چندانی نمی‌شده است.

سطرهای ۱۵-۱۶:

PWNbht' 'ZLWNt «او تسلیم سرنوشت خود شد»: تاکنون در نیشته‌ای به فارسی میانه به برداشتی چنین برای مرگ برنخورده‌ام. در نیشته کردیر در کعبه زرتشت در سطر هفتم (Chaumont 1960) داریم:

w 'HR 'YK wɬl'n MLK'n MLK' ZY šhpwɬrkn 'L bgw'n g'sy 'ZLWNt

«و پس از آن‌که بهرام شاهنشاه، پسر شاپور، به گاه بغان شتافت.»

سطرهای ۱۶-۱۷:

w YWM m'h tn' y hm 'd<w>ynk' «و در روز ماه تنی به این آیین را»: معنی 'dynk' به صورت غلط‌نوشته شده 'dwynk' «آیین»، فارسی میانه تورفانی ywyn, ywyng، معلوم نیست. همچنین برداشتی که از پایان جمله می‌شود، که مرگ مرزبان باید در دو روز پشت سر هم خوار و ماه به وقوع پیوسته باشد، و تن روان باقی‌مانده نامیده نشده به دنبال رفته باشد.

سطرهای ۱۸-۱۹:

hw'tk w nk's «نگهداری و نگهداری»: من hw'tk را hw'stk «دارایی (خواستک)» می‌دانم (نگاه کنید: Kapadia, 1953, 205) و nk's را nk's «نگهبانی و حراست» (همو، همان‌جا، 46). واژه اخیر را می‌توان hw'stk = NKSY هم خواند. در هر حال از خوانش این بخش مطمئن نیستیم.

سطر ۱۹:

KSP «نقره»: در فرهنگ پهلویک به دو واژه برگرفته از KSP «نقره» آرامی برمی‌خوریم:  
 $arz = KSP$  «ارزش» و  $asim = KSP$  «سیم، نقره». من به معنای دوم قایلیم.

سطر ۲۰:

$mzd = ۱۲۰۰۰$  مزد. خوانش رقم مطمئن نیست. چون برابرنهادی برای مقایسه ندارم.  $mzd$  در فارسی میانه تورفانی به صورت  $myzd$  آمده است. در این جا همچنین می‌توان  $myzdg$  «قربانی، فدیة» در فارسی میانه تورفانی را مطرح کرد.

### نبشته‌های تنگ خشک در سیوند

برای دست‌یافتن به این نبشته‌ها، در جاده آسفالت‌ه سیوند (میان تخت جمشید و پاسارگاد) یک کیلومتر که به طرف پاسارگاد می‌رویم، در کنار یک برج نگهبانی می‌پیچیم به سمت چپ جاده. پس از گذشتن از رودخانه به دره‌ای می‌رسیم پر درختچه. تقریباً در یک کیلومتری جاده، در کوه‌های شمالی، قطعه سنگ‌های بزرگی از روزگار هخامنشیان قرار دارند. در تنگ خشک، تقریباً در شش کیلومتری جاده، نزدیک شیب بالای دره، تخته سنگی بزرگ قرار دارد حدود سه متر در چهار متر و بلندی هشتاد سانتیمتر، با نبشته‌هایی به پهلوی کتابی و سطرهای عمودی در سه طرف (لوح ۱۴۶، تصویر ۲۷). علاوه بر این، در سطح رویین این سنگ حوض‌مانندی است ۳۲ سانتیمتر در ۸۳ سانتیمتر، به عمق ۲۳ سانتیمتر. هر سه سنگ نبشته به شدت آسیب دیده‌اند و تقریباً ناخوانا شده‌اند.

این سه سنگ نبشته به اندازه‌های زیر هستند:

نبشته A در لبه شمالی:

۴۰ × ۵۰ سانتیمتر، در ۷ سطر (لوح‌های ۱۴۷ و ۱۴۸)؛

نبشته B در لبه شمال غربی:

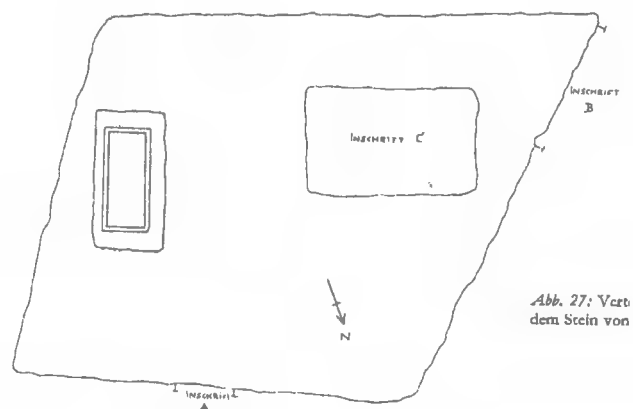
۷۲ × ۱۲۰ سانتیمتر، در ۱۸ سطر (لوح‌های ۱۴۹ تا ۱۵۳)؛

نبشته C در سطح رویین:

۱۵۰ × ۹۴ سانتیمتر، در ۱۶ سطر (لوح‌های ۱۵۴ تا ۱۵۶).



لوح ۱۴۶: سنگ نبشته‌دار، در تنگ خشک سیوند.  
عکس از رستمی (تهران)



تصویر ۲۷: محل نبشته‌های پهلوی در سنگ تنگ خشک در سیوند.



لوح ۱۴۷: نبشته A در لبه بالای سنگ تنگ خشک.  
عکس از رستمی (تهران)



لوچ ۱۴۸: نیشته A با عکسی در سایه.



حرف‌نوشت سنگ‌نشته A، تنگ خشک

1. ZNH *kts w b'g*
2. *w bwdst'n w KRM'*
3. *w w'l w dlht w BYT'*
4. *(p)lhwbt y ny(hw)mn*
5. PWN *p'w[t] y MN*
6. NPŠH YH(WWN)*y't*
7. *(p)[l](mwt) [YHBN]y't*

ترجمه سنگ‌نشته A، تنگ خشک

- ۱- این قنات و باغ
- ۲- و بوستان و رز (تاکستان)
- ۳- و گل و درخت و خانه را
- ۴- فرخ بود نریمان
- ۵- به افزودگی (به فراوانی)، که از
- ۶- (دارایی) خویش بود
- ۷- فرمود دادن.<sup>۱</sup>

## یادداشت‌ها

سطر ۱:

*kts* «قنات» (Kapadia, 1953, 398). *b'g* «باغ» (*FrhPhl.*).

سطر ۲:

*bwdst'n* «بوستان». نگاه کنید: ND *bwdyst'n* «بوستان» (Henning, 1934, 897) و فارسی

نو: بوستان.

KRM' «تاکستان». *FrhPhl.* KLM' = رز (تاکستان)، همان گونه که در اسناد پارسی

اورامان و نیسا می‌بینیم (Henning, 1958, 28; Edmonds, 1952, 480).

سطر ۳:

*w w'l w dlht* «و گل‌ها و درخت‌ها». مانند نیشه تنگ براق، سطر ۷، در این جا نیز علامت

جمع نیامده است، اما حالت جمع از مضمون پیداست. در فارسی نو نیز درخت معنی جنگل

۱. ترجمه سعید عریان، همان‌جا، ۲۱۰. م.

را می‌رساند. «گل» *w'l* شکلی از گویش شمالی است: Henning, 1934, 907: *w'r* «گل». ظاهراً با *gwl* گویش جنوب غربی در سطر ۵ نبشته B روبرو می‌شویم.

سطر ۴:

*plhwbwt* نام خاص. یوستی (Justi, 1895, 96) این نام را «خوشبخت بود، فرخ بود» ترجمه می‌کند، اما (در صفحه 489) بخش دوم نام را «روان» (اوستایی: *baodah*) می‌آورد. به این ترتیب به این معنی احتمالی می‌رسیم: «روانش خوشبخت است». *nylwmn* نام خاص، خوانش این نام مطمئن نیست. ظاهراً از اوستایی *naire.manah* «مردانه‌منش» (*Air.Wb. 1053*).

سطر ۵:

*pzw(t)* «افزودگی»، پهلوی کتابی *pzwn* «افزون» (Nyberg, 1964).

سطرهای ۶ و ۷:

خوانش‌ها مطمئن نیستند.



حرف نوشت سنگ نبشته B، تنگ خشک

1. *plḥwbwt' y nylwmnw*  
*plm n*
2. *YḤBWNT' YK prc MN*  
*LZNH*
3. *(k)(t) f w b'g w*  
*bwdst' n w BYT*
4. *BR' YḤ[BWN] f w bwt y*
5. *gwł [ ] ḤWNT' y*  
*[ ] y*
6. *YK [ ] 'L YŠ*
7. *MN [ ] YḤBWNT' [ ]*
8. *krt n' ḤT GBR' y [ ]*
9. *[ ] šNT 3 [ ]*
10. *[ ]*
11. *[ ] BYRH spndrmt*  
*[ ]*
12. *[ ] ḥwl [ ] PWN*  
*p [ ]*
13. *[ ] PWN [ ] w BYT*
14. *[ ] b'g [ ]*
15. *[ ] bwt [ ]*
16. *[ ]*
17. *[ ] WNYt' 'LHšn*
18. *BRH NPŠH*

ترجمه سنگ نبشته B، تنگ خشک

- ۱ - فرخ بود نریمان فرمان
- ۲ - داد که از این
- ۳ - قنات و باغ و بوستان و خانه
- ۴ - فراز به دهید و بوی
- ۵ - گل .....
- ۶ - که ..... به کسی
- ۷ - از .....
- ۸ - کردن، اگر مرد
- ۹ - ..... سال ۳ .....
- ۱۰ - .....
- ۱۱ - ..... ماه سپندارمذ
- ۱۲ - ..... خور ..... به .....
- ۱۳ - ..... به ..... و خانه
- ۱۴ - ..... باغ .....
- ۱۵ - ..... بود .....
- ۱۶ - .....
- ۱۷ - ..... ایشان
- ۱۸ - پسر خویش<sup>۱</sup>

## یادداشت‌ها

سطرهای ۱ و ۳ نېشته B روی هم‌رفته با سطرهای ۴ و ۱ تا ۳ نېشته A برابرند. بقیه خوانش کاملاً نامطمئن است.



لوح ۱۴۹: سنگ‌نېشته B در لبه شمال غربی سنگ تنگ خشک. عکس در سایه.



لوح ۱۵۰: سنگ نبشته B در تنگ خشک. عکس در نور آفتاب.



لوح ۱۵۱: نیشته B در تنگ خشک، سطرهای ۱ تا ۹.  
عکس از رستمی (تهران)



لوح ۱۵۲: نبشته B در تنگ خشک، سطرهای ۴ تا ۱۵.  
عکس از رستمی (تهران)



لوح ۱۵۳: نیشته B در تنگ خشک، سطرهای ۹ تا ۱۸.  
عکس از رستمی (تهران)



لوح ۱۵۴: نبشته C در تنگ خشک.  
عکس از رستمی (تهران)



لوچ ۱۵۵: نېشته C در تنگ خشک، سطرهای ۱ تا ۱۰.  
عکس از رستمی (تهران)



لوح ۱۵۶: نبشته C در تنگ خشک، سطرهای ۹ تا ۱۶.  
عکس از رستمی (تهران)

## دو نېشته در نگاره شاپور اول در نقش رستم

### ۱

برای نخستین بار ارنست هرتسفلد (1926, 244) به نېشته‌ای اشاره کرد که تنها به زبان یونانی و در زیر شکم اسب شاپور اول در نگاره پیروزی او آمده است. این نېشته به سبب یوسته شدن لایه روئین سنگ تقریباً به طور کامل از میان رفته است. ظاهراً دو متن دیگر این نېشته به کلی قربانی گذر زمان شده است. من گمان می‌کنم که این نېشته‌ها در زیر شکم اسب قرار داشته‌اند. با این همه به رغم کوشش زیادی که کرده‌ام، از نېشته‌ها نیافتم. این نېشته، که هشتاد سانتیمتر پهنا و بیست سانتیمتر بلندی آن است، در اصل برابر با دیگر نېشته همین شاه در نقش رجب (سمت چپ دره) است و تفاوت تنها در سطر بندی است:

1. T(O) [ΠΡΟΣΩ]Π[ON T]O[YTO] (M)A[Σ]ΔA-  
ΣN[OY ΘEOY]
2. [ΣΑΠΩ]P[OY] BA[ΣΙΑ]EΩ[Σ B]AΣ[ΙΑEΩ]N  
[APIAN]ΩN
3. [KAI ANA]PIAN[ΩN EK ΓENOTY]Σ [ΘEΩN  
YIOΣ MΑΣ]ΔA[ΣNOY]
4. [ΘEOY] AP[T]AΞAPOTY B[A]Σ[ΙΑEΩΣ BA-  
ΣΙΑEΩN APIANΩN]
5. [EK ΓE]NOYΣ ΘEΩ[N EKTONOTY Θ]E[OTY  
ΠΑΠΑΚΟΥ ΒΑΣΙΑ]E[ΩΣ]

### ترجمه نېشته یونانی

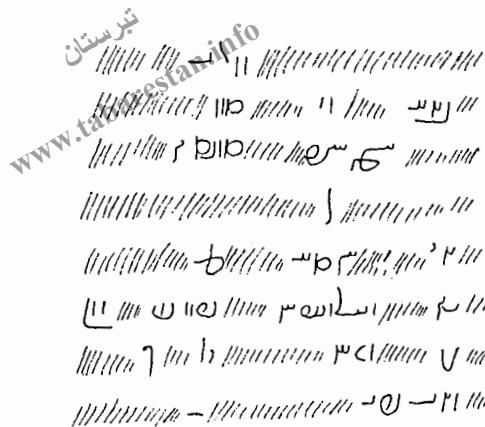
- ۱- این پیکر مزد یسن بغ
- ۲- شاپور شاهان شاه ایران
- ۳- و انیران است که چهار از یزدان (دارد)، پسر مزد یسن
- ۴- بغ، اردشیر، شاهان شاه ایران،
- ۵- که چهار از یزدان (دارد)، نوه بابک شاه<sup>۱</sup>.

۱. ترجمه سعید عربان، همان جا، ۹۰، م.

۲

نِبشته دوم در نگاره شاپور اول در نقش رستم و در زیر دست از زمین کنده شده اسب قرار دارد (لوح ۱۰۶). این نِبشته ۳۰ در ۲۰ سانتیمتر به شدت آسیب دیده، که فقط چند واژه آن قابل بازخوانی است (تصویر ۳۰)، در ۸ سطر عمودی به خط شکسته پهلوی است. در آغاز نِبشته تاریخ آن قرار داشته است.

بازنگاشته سنگ نِبشته



تصویر ۳۰: نِبشته فارسی میانه در نگاره شاپور اول در نقش رستم.

حرف نوشت سنگ نِبشته

- (1) [ ] wly .....
  - (2) [ ] BYRH [w]m]nw Monat Bahman(?), Tag  
[YWM f]trw[r] Shahrewar(?) ...
  - (3) [ ] mw]h(f) [ ] .... gelehrt .....  
tnyt gw[ ]
  - (4) [ ] l [ ] .....
  - (5) [ ] gw[ ] N](š)wT[ ] m[ ] .... Mensch .....
  - (6) [ ] (š)n[ ] w hlu]sp'n [ ] ... alle .... in ....  
PWN f[ ]
  - (7) [ ] [ ] [ ] n[ ] .....
  - (8) [ ] wgn y py [ ] y .....  
[ ]

### چهار استودان نېشته در استخر (تخت طاووس)

پس از ترک تخت جمشید، ویرانه‌های شهر استخر (میان تخت جمشید و سیوند) در سمت چپ جاده قرار دارد. در سمت راست جاده چند تپه به چشم می‌خورند که شیب آن‌ها چند استودان زرتشتیان را در خود جای می‌داده است. این استودان‌ها اغلب گورهای آزاد غارمانند چارگوشی بوده‌اند، با ۱/۵۰ متر ارتفاع و یک متر عمق. برخی با نمایی تزیین شده و برخی ساده. گروه جنوبی این استودان‌ها که روی قلعۀ استخر قرار دارند، به صورت حوض‌هایی سنگی در بدنه صخره کنده شده‌اند و احتمالاً نقش تابوت را داشته‌اند. در نزدیکی این استودان‌ها نېشته‌های ۱ تا ۳ در نمای پیشین صخره‌سنگی به پهنای حدود سه متر و بلندی یک متر در طاق‌مانندهایی کوچک کنده شده‌اند. با فاصله‌ای اندک از جاده، بر بدنه ستونی ناتمام، نېشته چهارم قرار دارد.

اندازه این چهار نېشته به قرار زیر است:

نېشته ۱: پهنای ۵۷، بلندی ۴۹ سانتیمتر؛

نېشته ۲: پهنای ۳۶، بلندی ۳۲ سانتیمتر؛

نېشته ۳: پهنای ۲۷، بلندی ۲۵ سانتیمتر؛

نېشته ۴: پهنای ۲۹، بلندی ۲۵ سانتیمتر.

نېشته‌ها به خط پهلوی شکسته و در سطرهاى عمودی نوشته شده‌اند. بخشی از نېشته ۱

در نېشته‌ای از هنینگ آمده است (Henning, 1958, 47):

BYRḤ ḥwrdt-Y ŠNT XX-X-III' y yzdkrt' YWM-Y wḥl'n

مورخ ۳۳/۳/۲۰ یزدگردی، برابر با ۶۶۴/۸/۲۶ میلادی. تاریخ نېشته دوم ۴۳/۱۱/۵

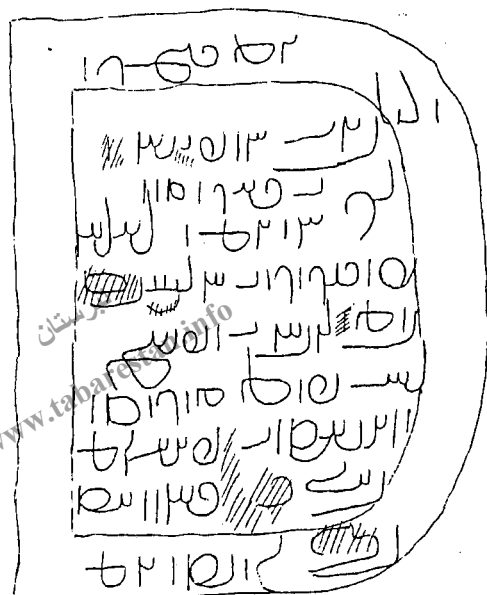
یزدگردی، برابر با آوریل ۶۷۶ میلادی است.

نېشته‌ها آسیب دیده‌اند و از این روی مخصوصاً نام‌های خاص را به دشواری می‌توان

خواند. جالب است که در این نېشته‌ها ساخت چنین گورهایی را از اعمال ثواب می‌نامد که

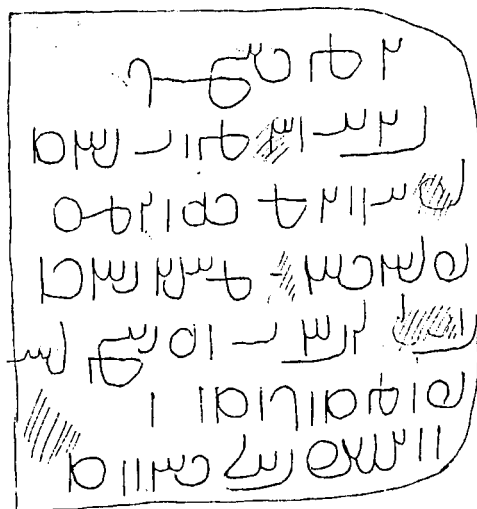
پاداش آن بهشت است.

بازنگاشته نبشته ۱



تصویر ۳۱

بازنگاشته نبشته ۲



تصویر ۳۲

## حرف‌نوشت سنگ‌نیشتهٔ ۱

(1) zNH dhmk' (2) (...)BYR(H) hwrđ(t) y šNT  
(3) y yzđkrt' (4) 33 w YWM wlhl'n (5) pwsrk' y  
hwl(š)yt (6) BRH(r) lwbn y NPŠH (7) l'd prmw't krt'n  
(8) w whšt' y p'hlwm (9) b'l(š) YHWWN't (10)  
[.....]

## حرف‌نوشت سنگ‌نیشتهٔ ۲

(1) zNH dhmk (2) BYRH whwmnw y šNT (3) 43 w YWM  
(s)pndrm(t) (4) plhwd'n (y) mzdšnšt (5) BR(H)l  
lwbn y NPŠH l'd (6) prmw't krt'n' (7) w whšt(t) b'l  
YHWWN't

## ترجمهٔ سنگ‌نیشتهٔ ۱

- ۱- این دخمه را
- ۲- (در) ... ماه خرداد سال
- ۳- یزدگردی
- ۴- ۳۳ و روز بهرام
- ۵- پُسگوگ، پسر خورشید
- ۶- روان خویش
- ۷- رای، فرمود ساختن
- ۸- و بهشت متعالی
- ۹- پاداش (او) باد
- ۱۰- .....<sup>۱</sup>

## ترجمهٔ سنگ‌نیشتهٔ ۲

- ۱- این دخمه را
- ۲- (در) ماه بهمن سال

۱. ترجمهٔ سعید عریان، همان‌جا، ۲۲۷. - م.

۳- ۴۳ و روز سپندارمذ،

۴- فرخزاد، پسر مزدیسن - شنود،

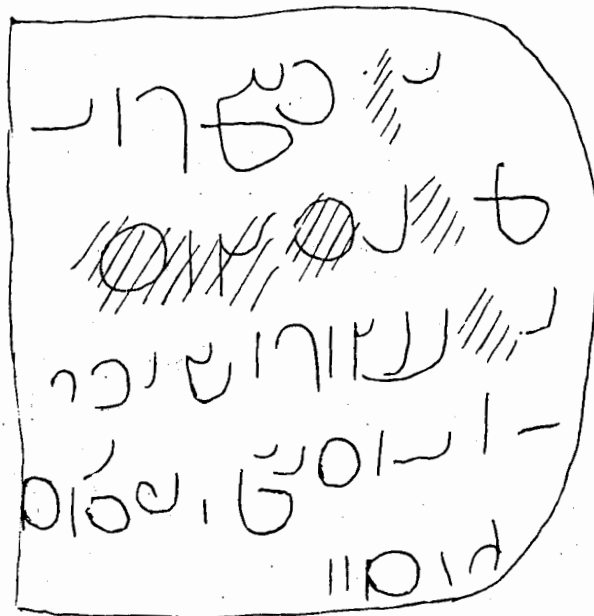
۵- برای روان خویش

۶- فرمود ساختن

۷- و بهشت پاداش او باد<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که چنین جمله‌ای در نبشته<sup>۱</sup> ۱ بیشاپور نیز آمده باشد (Menasce, 1956, 427). چون در سطرهای ۳- ۴ می‌خوانیم: (۳) *whšt' b'l* (۴) *YHWWNY'r* «بهشت پاداش بواد». مناس بی آن‌که دست به ترجمه بزند، چنین می‌خواند: *nxwst wb'r* (4) *d'n wnd't*.

### بازنگاشته نبشته<sup>۳</sup>



تصویر ۳۳

۱. ترجمه سعید عریان، همان‌جا، ۲۳۰. - م.

### حرف‌نوشت سنگ‌نېشته ۳

- (1) z[NH] *dhmk' y* (2) m[ ] (3) [ ]  
(4) [ ] NPŠH *plmw* (5) *krt'n'*

### ترجمه سنگ‌نېشته ۳

۱- این دخمه را

۲- .....۲

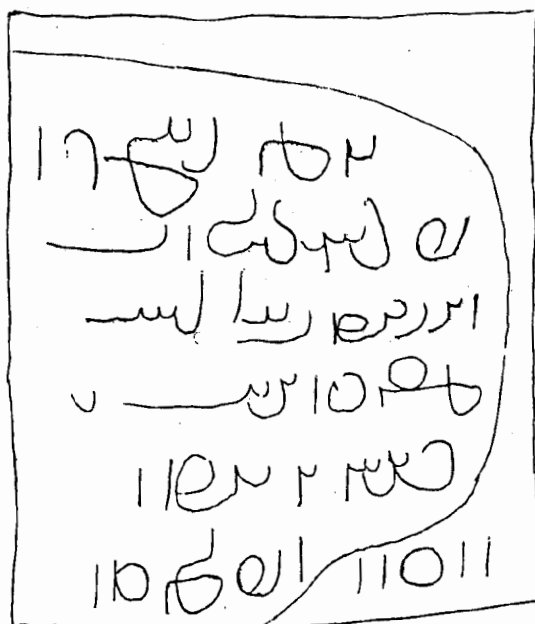
۳- .....۳

۴- ... خویش فرمود

۵- ساختن<sup>۱</sup>

تبرستان  
www.tabarestan.info

### بازنگاشته نېشته ۴



تصویر ۳۴ (همچنین نگاه کنید به لوح ۱۵۷)

۱. ترجمه سعید عریان، همان‌جا، ۲۳۲. م.

## حرف‌نوشت سنگ‌نبشته ۴

- (1) *zNH dhmk'* (2) *plhwz(t) y* (3) *whšt b'l l'd*  
(4) *mt( )' 𐎠𐎡𐎴 w* (5) *wyh'n dwht'* (6) *plmw't*  
(7) *(k)rtn*

## ترجمه سنگ‌نبشته ۴

تبرستان  
www.tabarestan.info

۱- این دخمه را

۲- برای فرخزاد

۳- بهشت‌پاداش

۴- مهرپناه

۵- بهان‌دخت

۶- فرمود

۷- ساختن<sup>۱</sup>



لوح ۱۵۷: نیشته ۴ فارسی میانه در استخر.

عکس از رستمی (تهران)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

طرح نقشه فارس (مقیاس ۱:۳۰۰۰۰۰۰)



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## کتابنامه

- Abramian 1965 = R. ABRAHAMIAN, *Pehlevijsko-persidsko--armjano-russko-anglijskij Slovar'*. [Erevan 1965]
- Air.Wb.* s. Bartholomae 1904.
- Amiet 1966 = PIERRE AMIET, *Elam*. [Auvers-sur-Oise 1966]
- Bartholomae 1904 = CHRISTIAN BARTHOLOMAE, *Altiranisches Wörterbuch*. [Straßburg 1904, Nachdruck Berlin 1961]
- Benveniste 1966 = ÉMILE BENVENISTE, *Titres et noms propres en iranien ancien. (Travaux de l'Institut d'Études Iraniennes de l'Université de Paris, Bd. 1)* [Paris 1966]
- Boyce 1954 = MARY BOYCE, *The Manichaean Hymn-cycles in Parthian. (London Oriental Series Bd. 3)* [London 1954]
- Chaumont 1960 = MARIE-LOUISE CHAUMONT, "L'inscription de Kartīr à la ,Ka 'bah de Zoroastre", *JA* 1960, 339-380.
- Edmonds 1952 = C. J. EDMONDS, "The Place Names of the Awroman Parchments", *BSOAS* 14 [1952] 478-82.
- FrhPhil.* s. Junker 1912, 1955.
- Ghilain 1939 = A. GHILAIN, *Essai sur la langue parthe. (Bibliothèque du Muséon 9)* [Louvain 1939, Nachdruck 1966]
- Göbl 1962 = ROBERT GÖBL., *Die Münzen der Sasaniden im königlichen Münzkabinett, Haag. [s-Gravenhage 1962]*
- Gropp 1966 = GERD GROPP, *Wiederholungsformen im Jung - Awesta. (Hamburger Philologische Studien 1)* [Hamburg 1966]
- Gropp 1968 = derselbe, "Die sasanidische Inschrift von Mishkinshahr in Azerbaidjan", *AMI NF 1* [Berlin 1968] 149-157.
- Hansen 1938 = OLAF HANSEN, "Epigraphische Studien 1. Die Inschrift des \*Apasāy in Šāhpūr", *ZDMG* 92 [1938] 441-451.
- Henning 1932-1934 = WALTER BRUNO HENNING, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch Turkestan I-III. (Sitzungsberichte der Preuß. Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse.)* [Berlin 1932 X, 1933 VII, 1934 XXII]

- Henning 1937 = derselbe, *Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch. (Abhandlungen der Preuß. Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse.)* [Berlin 1936 X]
- Henning 1938 = derselbe, "A List of Middle Persian and Parthian Words", BSOAS 9 [London 1938] 79-92.
- Henning 1958 = derselbe, *Mitteliranisch. (Handbuch der Orientalistik I, IV, 1)* [Leiden 1958] 20-130.
- Herzfeld 1926 = E. HERZFELD, "Reisebericht", ZDMG 80 [1926] 225-284.
- Humbach 1959 = HELMUT HUMBACH, *Die Gathas des Zarathustra*, 2 Bände. [Heidelberg 1959]
- Humbach 1961 = derselbe, "Bestattungsformen im Videvdāt", *Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung* 77 [1961] 99-105.
- Junker 1912 = HEINRICH F. J. JUNKER, *The Frahang i Pahlavik*. [Heidelberg 1912]
- Junker 1955 = derselbe, *Das Frahang i Pahlavik in ziehengemäßer Anordnung. (Iranische Texte und Hilfsbücher 1)* [Leipzig 1955]
- Justi 1885 = FERDINAND JUSTI, *Iranisches Namenbuch*. [Marburg 1885, Nachdruck Hildesheim 1963]
- Kapadia 1953 = DINSHAH D. KAPADIA, *Glossary of Pahlavi Vendidad*. [Bombay 1953]
- Klíma 1968 = OTAKAR KLÍMA, "Etliche Bemerkungen zur Interpretation der Inschriften von Haddad", *Archiv Orientalni* 36 [Prag 1968] 19-23.
- Lentz 1926 = ERNST WALDSCHMIDT und WOLFGANG LENTZ, *Die Stellung Jesu im Manichäismus. (Abhandlungen der Preuß. Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse.)* [Berlin 1926 IV]
- Lentz 1933 = dieselben, *Manichäische Dogmatik aus chinesischen und iranischen Texten. (Sitzungsberichte der Preuß. Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Kl.)* [Berlin 1933 XIII].
- Lentz 1958 = derselbe, *Das Neupersische. (Handbuch der Orientalistik I, IV, 1)* [Leiden 1958] 179-221.
- Lommel 1930 = HERMAN LOMMEL, *Die Religion Zarathustras*. [Tübingen 1930]
- Maricq 1958 = ANDRÉ MARICQ, "Classica et Orientalia 5: *Res Gestae divi Saporis*", *Syria* 35 [1958] 295-360.
- Ménasce 1956 = JEAN-PIERRE DE MENASCE, "Inscriptions pehlevies en écriture cursive", *JA* 244 [1956] 423 bis 431.
- Ménasce 1966 = derselbe, "Une inscription pelevie sur un sarcophage byzantin", in: *Istanbul Arkeoloji Müzeleri Yıllığı* [1966] 118-120.
- Nyberg 1945 = HENRIK SAMUEL NYBERG, "Haddad Inschriften", in: *Øst og Vest, Afhandlinger tilegnet Prof. Dr. phil. ARTHUR CHRISTENSEN*. [Kopenhagen 1945] 62-74.
- Nyberg 1964 = derselbe, *A. Manual of Pahlavi*. [Wiesbaden 1964]

Salemann 1908 = CARL SALEMANN, *Manichäische Studien I. Die mittelpersischen Texte. (Mémoires de l'Académie Impériale des Sciences de St. Pétersburg VIII,10.)* [St. Petersburg 1908]

Sāmī 1957 = 'ALĪ SĀMĪ, "Kašf-e ʔānd katībā-ye pahlavī", in: *Gozāreš-bā-ye bāstānšenāsī IV* [Teheran 1957] 173 bis 179.

Sāmī 1963 = derselbe, *Tamaddon-e Sāsānī (Sassanian Civilization)*. [Shirāz 1963]

Taqizadeh 1938 = S. H. TAQIZADEH (Taḡīzādā), *Old Iranian Calendars*. [London 1938] (*Prize Publication Fund Bd.16.*)

Vanden Berghe 1959 = LOUIS VANDEN BERGHE, *Archéologie de l'Irān ancien*. [Leiden 1959]

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

- آباد، ۳۰۰، ۳۱۳  
آدورآناهید، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۰-۱، ۲۰۲  
آراخوزیا / آراخوزیایی / آراخوزیایی ها، ۱۳۷، ۱۳۴-۵، ۱۴۹-۵۱  
آرامی / آرامی ها، ۶۹، ۶۳-۴، ۱۰۲، ۳۱۲، ۳۲۰  
آرمازی، ۲۶۷-۸، ۲۶۵  
آریا / آریایی / آریایی ها، ۱۴۰-۱، ۱۳۷، ۱۳۴-۵  
۱۵۰-۱  
آشور / آشوری / آشوری ها، ۸۶، ۶۳، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۴۱  
آشوربانیپال، ۱۱۷، ۱۳۸  
آکوفچیا، ۱۴۸  
آمیانس مارسلینوس، ۲۰۹  
آمیه، پیر، ۱۶، ۲۲، ۲۷، ۴۰-۳۹، ۴۲  
آناهیتا، ۲۵۵، ۲۹۲  
آوان، ۱۵، ۲۱  
ابراهیم، محمدابوالفضل، ۱۶۲  
ابن بی بی، ۲۰۹  
ابن ندیم، ۱۹۴  
آتهوشو، ۲۲  
اثنی عشری، علاءالدین، ۱۰، ۴-۱۳، ۵۹  
إدسا، ۲۰۵، ۲۳۳  
آرتیتره، ۱۴۱  
اربیل، ۱۴۱  
ارته وژد، ۱۷۶  
آرخه، ۱۳۸  
اردشیر آناهید، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲-۳، ۲۹۷  
اردشیر اول (اردشیر بابکان)، ۲-۱۶۱، ۳-۱۷۰، ۶-۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۰-۱۹۹، ۳-۲۰۲، ۲۱۰، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۹۶، ۳۰۸-۹، ۳۳۷  
اردشیر اول (هخامنشی)، ۱۰۲، ۱۵۷  
اردشیر (بیدخش اردشیر اول)، ۲۱۰، ۲۶۷، ۲۷۶  
اردشیر (پسر پیشین)، ۲۶۵، ۲۶۷  
اردشیر (خاندان سورن)، ۲۸۲  
اردشیر دوم (هخامنشی)، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۳۵  
اردشیر سوم (هخامنشی)، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۷  
اردشیر (فرمانده گارد نرسه)، ۲۸۲  
اردشیر (کرمانشاه)، ۱۷۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۲  
إردمن، کورت، ۲۰۰، ۲۳۵، ۲۶۶، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۶  
اردوان پنجم، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۳۴  
ارمنستان، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۰۲  
ارمنی / ارمنی ها، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۰-۱، ۲۰۹، ۳۱۱  
اسپچناه، ۱۲۶  
اسپرنگلینگ، مارتین، ۲۳۲  
استاین، سر آثرل، ۹-۱۹۸  
استخر، ۱۷۱، ۲۵۵، ۲۹۹، ۳۳۹  
استیو، م، ۳۱  
آسگریته / اسگریته ای، ۱۴۱، ۱۵۰-۱  
اشمیت، ایریش، ۷۳، ۱۱۰، ۱۱۵، ۴-۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۴۱-۱۳۹، ۹-۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۶  
اصفهان، ۹۴، ۳۰۰، ۳۱۳  
اقلید، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۱۸  
اکد / اکدی / اکدی ها، ۱۵، ۲-۲۱، ۲۴، ۳۰، ۳۶، ۴۱، ۴-۶۳، ۷۳، ۷۶، ۸۱، ۷-۸۵، ۹۱

# ۳۵۴ + یافته‌های تازه از ایران باستان

- الانبیار، ۲۰۴  
انزان (انشان)، ۹۳، ۱۰۲  
انشلین، ویلهلم، ۲۳۲  
اورارتو / اورارتویی‌ها، ۱۱۳، ۱۰۲  
اورامان، ۳۲۵  
اوزلی، سرویلیام، ۱۹۷-۹  
اهریمن، ۱۷۶، ۲۳۴  
اهورمزدا، ۶۰، ۷۰، ۴-۸۳، ۷۱-۱۶۹، ۶-۱۷۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۵۱  
ایشبوم، ۲۲  
ایلام / ایلامی / ایلامی‌ها، ۶-۱۳، ۷-۲۱، ۴۱-۲۹، ۶۳، ۷۲، ۷۹، ۸۸-۹۳، ۱۰۳-۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹-۱۱  
۷-۱۱۴، ۷-۱۲۶، ۱۳۴، ۱۵۰-۱  
ایله‌الاهو، ۳۷  
اینشوشینک، ۲۲، ۳۰، ۳۲، ۴-۴۳، ۴۹  
اینشولینک، ۵۱  
ایونیه‌ای / ایونیه‌ای‌ها، ۱۰۹، ۴۰-۱۳۹، ۱۵۰-۱  
بابلی، بابلی‌ها، ۲۳، ۶۰، ۶۴، ۷۳، ۷۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۰-۱، ۱۵۷  
بارنت، ر، د، ۱۱۳، ۱۳۳، ۹-۱۳۶، ۸-۱۴۷  
بدخشان، ۱۴۰  
برایس، و، ۳۶  
بُرك، فردیناند، ۱۵، ۲۵، ۱۲۶  
بُرگر، ریکله، ۶۴، ۷۳، ۸۵  
برم دلك، ۷-۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۳، ۷-۲۹۶  
بَریاكسیس، ۱۱۱  
بزولد، ۸۶  
پسوس، ۱۱۱  
بصیری، علی‌اکبر، ۳۰۰-۲۹۹  
بغداد، ۱۶۹، ۲۳۲  
بلخ / بلخی / بلخی‌ها، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱-۱۴۰، ۱-۱۵۰  
بندر عباس، ۱۹۷  
بَنُونیست، امیل، ۱۱۶، ۲۰۹، ۳۰۹  
بومر، ر، م، ۳۳  
بهرام اول، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲-۱۹۱، ۲۰۲، ۲۵۱، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۱۹  
بهرام دوم، ۱۲۶، ۱۸۶، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۸-۲۶۲، ۲۷۳، ۲۸۲، ۵-۲۸۴، ۲۸۹، ۳-۲۹۲، ۷-۲۹۶  
بهرام سوم، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۹  
بیستون، ۳۰، ۶۳، ۶۵، ۹۱-۸۹، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۶، ۹-۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۹  
بیشاپور، ۱۷۲، ۲۳۱، ۴-۲۳۳، ۹-۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۶۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۳، ۸-۳۱۷، ۳۴۲  
پاپک (بیدخش)، ۲۶۵، ۸-۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۳  
پاپک (پدر اردشیر اول)، ۹-۳۰۸، ۳۳۷  
پاجلیارو، ۲۰۹  
پارت / پارتی / پارتی‌ها، ۶-۱۳۵، ۱-۱۴۰، ۵۱-۱۴۹، ۱۶۲، ۱۷۶، ۳۰۶، ۳۰۹-۱۲، ۳۱۸، ۳۲۵  
پارس / پارسی / پارسی‌ها، ۹۳، ۹۹، ۳-۱۰۱، ۷-۱۰۵، ۱۱-۱۰۹، ۷-۱۱۴، ۷-۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۰۱  
پارسه، ۹۳، ۱۰۲  
پاسارگاد، ۱۰۳، ۳۲۰  
پایکولی، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۸۲  
پَرگَسَنبَه، ۹۸  
پریزاتیس، ۱۰۹  
پزار، موریس، ۳۲، ۳۷  
پُسگوگ، ۳۴۱  
پورادا، ادیت، ۲۳۳  
پورمند، عبدالعلی، ۱۴  
پولوکس، بولیوس، ۱۰۷، ۱۰۹  
پونت / پونتی / پونتی‌ها، ۱۴۷، ۵۱-۱۴۹  
پهلبد، م، ۱۴  
پیروز (۴۵۷-۴۸۳)، ۱۸۷  
پیروز (پسر اردشیر اول)، ۱۷۰، ۵-۱۹۳  
پیروز (پسر شاپور دوم)، ۱۹۳  
پیروز - شاپور، ۲۰۴  
تائینس، جورجینا، ۱۰۷  
تالار صد ستون، ۴۹۹، ۴-۱۳۳، ۱۴۷، ۵۰-۱۴۹  
تخت جمشید، ۴-۱۳، ۲۵، ۴۰، ۶۰-۵۹، ۹۰، ۴-۹۳، ۱۰۰-۹۸، ۳-۱۰۲، ۱۰۵، ۱-۱۱۰، ۷-۱۱۴، ۱۲۶، ۶-۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱-۱۵۰، ۷-۱۵۶، ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۹  
تخت طاووس، ۳۳۹

- تراکیه‌ای / تراکیه‌ای‌ها، ۱۴۸، ۱۵۱  
 ترکستان، ۱۳۹  
 ترومپلمن، لئو، ۲۸۷  
 تقی‌زاده، سید حسن، ۳۱۳  
 تنگاب، ۱۶۲، ۱۶۹  
 تنگ براق، ۳۰۰-۲۹۹، ۳۰۶، ۳۲۵  
 تنگ خشک، ۲۹۹، ۳۲۰، ۵-۳۲۴، ۸-۳۲۷  
 توران، ۲۰۲  
 توکلی، عبدالله، ۲۹۹  
 تیسفون، ۱۶۹  
 تیلیا، جوزپه، ۱۳۴  
 تنگوشی، ۱۵۱، ۱۵۶  
 حاجی آباد، ۳۰۱، ۳۰۶، ۱۲-۳۰۹  
 حبشی / حبشی‌ها، ۱۰۱، ۱۴۹، ۱۵۱  
 حوض دخترگیر، ۳۱۳  
 خسرو اول (ارشک دوم)، ۱۸۵  
 خشیارشا، ۶۰-۵۹، ۶۲، ۶۵، ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۴-۹۳، ۹۹  
 ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۸-۱۴۷، ۱۵۰  
 خوارزمی / خوارزمی‌ها، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۰  
 خواسک، ۱۷۶  
 خورانیژم، ۱۷۵، ۱-۱۹۰  
 خوشید، ۳۴۱  
 داراب (دارابگرد)، ۲۰۰-۱۹۷، ۳-۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰  
 ۲۳۱، ۵-۲۳۴، ۹-۲۳۷، ۴-۲۴۳  
 دارابنداد، ۱۶۲  
 داریوش اول، ۳۰، ۶۰-۵۹، ۶۲، ۵-۶۴، ۷۰-۶۹، ۷۳  
 ۸۳، ۸۶، ۴-۹۲، ۹۶، ۹-۹۸، ۳-۱۰۱، ۱۰۵-۱۱۰، ۱۱۰-۱۱۱  
 ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۳، ۹-۱۳۸، ۱۴۷، ۵۱-۱۴۹  
 ۲۴۱، ۱۵۶  
 داریوش دوم، ۱۳۵  
 داریوش سوم، ۱۱۱  
 داهه / داهه‌ای، ۱۴۸، ۱-۱۵۰، ۱۵۶  
 دربند، ۳۱۳  
 درنگی / درنگی‌ها / درنگیان، ۱۳۷، ۵۱-۱۴۹  
 دریاچه ارومیه، ۱۰۲، ۱۸۵  
 دریای خزر، ۵۰-۱۴۹  
 دزکرد، ۳۰۰  
 دموکریتوس، ۱۰۹  
 دینک (دینک)، ۱۷۵  
 دوشن‌گیمن، ژاک، ۱۴۷  
 دِه بُد، ۲۶۵  
 دیکو، ۹۸  
 دیویس، ۱۳۴  
 رابن، مایرود، ۱۱۵، ۲۴۴  
 رُزه، آنه، ۱۰۵  
 رستمی، م، ۲۹۹  
 روستو و تیسف، میخائیل، ۲۳۲  
 روله، رناته، ۱۸۶  
 روم / رومی، ۱۸۵، ۲۰۰-۱۹۷، ۵-۲۰۳، ۴-۲۳۱  
 ۹-۲۳۷، ۴-۲۴۲، ۲۶۲  
 زاره، فریدریش، ۱۶۲، ۳-۱۷۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۳۱، ۲۶۴  
 زیگلر، کُترات، ۱۰۹  
 ساسانیان، ۲-۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۵۵  
 ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۹۹  
 سامی، علی، ۲۹۹  
 سیده، ۳۰۰  
 سرمشهد، ۲۵۷، ۲۸۲، ۲۸۴  
 سغدی / سغدی‌ها، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱-۱۵۰  
 سکایی امیرگی / سکاها‌ی امیرگی، ۱۴۷، ۱-۱۵۰، ۱۵۷  
 سکایی پونتی / سکاها‌ی پونتی، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱-۱۵۰  
 سکایی خودتیز / سکاها‌ی خودتیز، ۱۱۶، ۱۳۹، ۱-۱۵۰  
 ۱۵۷  
 سکودرا، ۱۴۸  
 سکونخا، ۱۳۹، ۱۴۹  
 سلماس، ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۰۰-۱۹۹، ۲۳۲  
 سناخریب، ۱۰۲  
 سودانی‌ها، ۱۴۹  
 سورن، ۲۸۲  
 سوری / سوری‌ها، ۸-۱۳۶، ۱-۱۵۰، ۷-۱۵۶

۳۵۶ ♦ یافته‌های تازه از ایران باستان

- سه دروازه، ۱۳۳-۴، ۱۴۷، ۱۴۹-۵۰، ۲۶۵  
سیاشوم، ۲۲  
سیربادس، ۱۹۸، ۲۳۱-۲  
سیستان، ۲۰۲  
سیونند، ۳۲۰، ۳۳۹
- شاپور اول، ۹۶، ۱۶۲، ۷۳-۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۵-۶، ۱۸۸، ۱۹۰-۵، ۱۹۰-۵، ۲۰۰-۱۹۷، ۲۰۲-۷، ۲۱۰، ۲۳۱-۵، ۲۳۷-۹، ۲۴۱-۴، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۲-۴، ۲۶۷، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۶-۹، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۳۷-۸  
شاپور (بیدخش)، ۲۱۰، ۲۶۷  
شاپور دوم، ۱۹۳، ۳۱۹  
شاپور (میشانشاه)، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۶۳  
شاپور دختک، ۲۶۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۹  
شادکام، ۳۰۰  
شارپ، نورمن، ۵۹، ۶۳  
شاردن، ژان، ۹۵  
شایل، و، ۲۱، ۲۷، ۱-۳۰، ۲-۴۱، ۱۰۸  
شیلدر، هانس هایتریش، ۱۰۳  
شوش، ۱۵، ۲۲، ۲۵، ۳۰، ۴۰-۳۹، ۴۳-۴، ۴۷، ۵۳، ۸۸  
۱۰۵، ۱۰۸-۱۰۷، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۷۶  
شیراز، ۱۳، ۱۹۷  
شیلهاک - اینشوشینک، ۲۹، ۳۴، ۳۷  
صفوی، صفویان، ۹۴، ۱۰۰  
طبری، محمد بن جریر، ۱۶۲، ۱۷۶  
عثمانی، ۱۸۶  
عرب / عرب‌ها، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۰  
فارس، ۱۴، ۹۳، ۱۰۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۹۹  
فراده، ۱۴۹  
فرانک، کارل، ۱۵، ۲۱، ۴۱  
فرای، ریچارد، ۲۰۹، ۲۵۹، ۲۸۲  
فرخزاد، ۳۴۲، ۳۴۴  
فلاندن، اوژن، ۹-۱۹۸، ۲۰۱، ۵-۲۰۳، ۲۳۴  
فون گال، هوبرتوس، ۲۴۳
- فهلان، ۲۶۵  
فیروزآباد، ۲-۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۷۶  
فیلیپوس عرب (فیلیپ عرب)، ۲۰۴، ۳-۲۳۲، ۹-۲۳۸، ۴-۲۴۲، ۲۶۲  
قریب، بدرالزمان، ۶۰  
قندهاری / قندهاری‌ها، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۶  
کابل، ۱۹۳  
کاپادوکیه ای / کاپادوکیایی، ۱۳۸، ۱-۱۵۰، ۱۵۶  
کاپادیا، د، ۲۱۸  
کارائلی، جوانی پوکیزه، ۲۳۲  
کازرون، ۲۳۱، ۲۶۵، ۳۱۸  
کاسی‌ها، ۲۳  
کامرون، جرج گلن، ۶۳  
کتسیاس، ۱۰۹  
کراسنایاپولیان، ۲۶۸، ۲۷۳  
کربورترو، روبرت، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۳۱  
کرخه، ۱۸۵  
کردیر، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۷-۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۲، ۵-۲۸۴، ۳-۲۹۲، ۷-۲۹۶، ۳۱۹  
گرفتر، فریدریش، ۱۰۰  
کرمان، ۱۷۰، ۱۹۳، ۲۰۲  
کریستنن، آرتور، ۲-۱۶۱  
کعبه زرتشت، ۹۶، ۱۹۱، ۲۰۲، ۷-۲۰۵، ۲۱۰، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۱۸  
کلیما، اوتاکار، ۳۰۹، ۳۱۱  
کمبرجیه، ۹۸  
کیمفر، انگلبرت، ۹۴، ۱۰۰، ۱۹۷، ۲۶۵  
کنت، رونالد، ۵۹، ۶۳، ۶۸-۹  
کوتیک - اینشوشینک، ۱۵، ۲۲، ۲۴، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۲-۵۱  
کونیک، فریدریش ویلهلم، ۱۵، ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۹۱  
کوروش صغیر (برادر اردشیر دوم)، ۱۰۶، ۱۰۹  
کوروش کبیر، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۳  
کوری - ناهیتی، ۳۰، ۳۸  
کوست، پاسکال، ۱۹۸  
کوشان، ۱۹۳

- کیاسار، ۹۳  
 کیردیسرو، ۲۱۰  
 کیلیکیه / کیلیکیه ای / کیلیکیایی، ۱۵۱، ۱۳۷  
 گنوماته، ۹۶  
 گارگان، ۳۰۰  
 گازوه، ژان، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۳  
 گدار، آندره، ۲۵۹  
 گرجستان، ۲۶۵-۸، ۲۶۷  
 گرشویچ، ایلینا، ۶۵  
 گروپ، گرد، ۱۴، ۲۸۲، ۷-۲۸۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۱۰-۳۰۹  
 گزنفن، ۹۶، ۱۰۰-۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹-۱۰  
 گلدمن، ب، ۱۰۳  
 گوبل، روبرت، ۱۹۳، ۲۶۳  
 گوردیان سوم، ۵-۲۰۴، ۲۳۲، ۵-۲۳۴، ۹-۲۳۸، ۲۴۴  
 گوشکیک، ۳۰۰  
 گیرشمن، رومن، ۹۴، ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۳۳، ۲۶۸، ۲۸۲  
 گیلان، ۱۹۲، ۲۰۲  
 لار، ۱۹۸  
 لنتس، ولفگانگ، ۳۱۰  
 لوشای، هاینز، ۱۱۷، ۱۳۹  
 لوکونین، ولادیمیر، ۴-۲۶۳، ۲۶۶  
 لیدبایی / لیدبایی ها، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰-۱  
 ماد / مادها / مادی، ۴-۹۳، ۱۰۲-۹۸، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۴-۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۰-۱  
 ۱۵۷، ۲۶۳  
 مارکوارت، ۱۰۱  
 ماریادس، ۲۳۱  
 ماریک، آندره، ۱۷۰، ۲۳۲  
 ماکسیمینوس تراکس، ۱۸۵  
 مالالاس، ۲۴۳  
 مانایی ها، ۱۰۲  
 مانی، ۱۷۰، ۵-۱۹۴، ۲۵۱  
 مانیشوسو، ۲۲  
 مایر هفیر، مانفرد، ۷۰  
 مروی / مروی ها، ۱۴۹  
 میریجی، پیرو، ۱۵، ۲۵، ۳۳  
 میسنه، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۲  
 مشکین شهر، ۳۱۰، ۳۱۹  
 مصری / مصری ها، ۱۳۸، ۱-۱۵۰  
 مصطفوی، سید محمدتقی، ۲۸۴  
 مقدسی، مطهر بن طاهر، ۲۵۶  
 مک ادامز، رابرت، ۷۳  
 مک درمات، ب، ۱۹۸، ۴-۲۰۴، ۴-۲۳۲، ۲۳۸، ۴-۲۴۲  
 میکیم، ر، ۴۰  
 میناس، ژان پیر، ۳۴۲  
 موردمن، ۱۷۶  
 مهرشاه، ۵-۱۹۴  
 مهرنرسی، ۱۶۹  
 میشه، ۲۰۴  
 ناپیر، ۲۲  
 نارونده، ۴-۲۱، ۲۶، ۴۲، ۵۳  
 ناهیتی، ۲۲، ۲۷  
 نبوگدنزار، ۱۳۸  
 نبونید، ۱۳۸  
 نجمیا، ۹۴  
 نخجوانی، محمد بن هندوشاه، ۲۰۹  
 نرام - سین، ۲۱، ۲۹، ۳۸  
 نرسه (پسر شاپور اول)، ۱۹۱، ۳-۲۰۲، ۲۵۵، ۴-۲۶۳  
 ۸-۲۶۷، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳-۲۹۲، ۲۹۷  
 نرسه (پسر عموی شاپور اول)، ۱۹۵  
 نریمان (نریمان)، ۳۲۵، ۳۲۸  
 نصیبین، ۱۸۵  
 نقش بهرام، ۷-۲۶۵، ۲۸۲  
 نقش رجب، ۱۷۱، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۳۳۷  
 نقش رستم (داراب)، ۱۹۷  
 نقش رستم، ۱۴، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۷۳، ۸۶، ۹۶، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۳، ۶-۱۳۵، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۰۲، ۴-۲۳۱  
 ۲۴۱، ۵-۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۸-۲۶۷، ۲۷۶  
 ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۹، ۸-۳۳۷  
 نمازی، ۲۹۷  
 نویبایی ها، ۱۴۹  
 نیبرگ، هنریک ساموئل، ۲۰۶، ۲۰۹، ۳۰۹، ۲-۳۱۱

- نیدینتو - پل، ۱۳۸  
نیسا، ۳۲۵  
نیلندر، کارل، ۱۰۳
- والاش، ۱۹۵  
والرین، ۹-۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۳-۲۳۱، ۹-۲۳۷، ۴-۲۴۲، ۲۶۲  
والزر، گرولد، ۹۴-۱۰۳، ۱۱۵، ۴-۱۳۳، ۴۰-۱۳۶، ۸-۱۴۷  
واندین برک، لوئیس، ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۳۳، ۲۸۲  
وایسباخ، ف، ۶۵، ۷۶، ۸۹، ۲-۹۱  
ویپر، دبیر، ۹۰  
وَزْهَران، ۱۷۲  
وَهیزدایه، ۸۸، ۱۰۷  
ویدینگن، گنو، ۱۰۷  
ویشناسپ، ۱۴۹  
ویندقرنا، ۹۶
- هاردی، ۱۶۲  
هانه، ۳۰  
هخامنش، ۹۳، ۱۰۲  
هخامنشی / هخامنشیان، ۱۴، ۳۵، ۶۰-۵۹، ۶۳، ۹۳، ۹۶، ۹۹-۱۰۱، ۱۱-۱۰۹، ۴-۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۷، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۸۷، ۳۲۰  
هرتسفلد، ارنست، ۱۴، ۵-۶۳، ۹-۶۸، ۷۳، ۷۶، ۸-۸۵، ۱۰۳، ۱۱۴، ۵-۱۳۳، ۹-۱۳۷، ۱۴۱، ۹-۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۳-۶-۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۸۲، ۳۳۷
- هرکولس، ۱۷۲  
هرکولس / بهرام، ۱۷۲، ۱۹۱  
هرمز اول (هرمز اردشیر)، ۳-۱۷۲، ۱۷۵، ۲-۱۹۰، ۲۰۲  
۲۵۱، ۲۳۸  
هرمز (برادر بهرام دوم)، ۲۹۳  
هرمز (تنگه)، ۱۹۷  
هرمز دگان، ۱۶۲  
هرمز دوم، ۱۶۹، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۶  
هرودوت، ۹۶، ۹۸، ۸-۱۴۷، ۱۸۶  
هزیش، ۱۰۹  
هتلای / هندی ها، ۱۳۸، ۱۵۱، ۳۱۱  
هینیک، والتر برونو، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۶۷، ۳۰۵  
۲-۳۱۱، ۳۳۹  
هوزینگ، گشورگ، ۱۰۷  
هوفمن، کارل، ۶۹  
هومباخ، هلموت، ۳۱۳، ۳۱۸  
هومبان - نیمنا، ۱۰۲  
هومیر، ۱۱۶  
هیتا، ۲۱  
هیرکانی / هیرکانیایی / هیرکانیایی ها، ۱۴۹، ۱۵۱  
یزدگرد سوم، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۹  
یوستی، فردیناند، ۱۰۱، ۳۲۶  
یوسف اف، ۱۲۶  
یونگه، پتریولیوس، ۹۴، ۱۰۱، ۱۳۳، ۹-۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۸  
۱۵۰، ۱۵۶

## A painting of a hand holding a tulip flower, with a watermark 'www.tabarestan.info' and Persian text 'تبرستان'. The painting is in a classical style, with warm, golden-brown tones. The hand is shown from the side, with the fingers gently cupping the base of the tulip. The tulip is in full bloom, with its petals showing a mix of red and white. The background is dark and textured, with some hints of other flowers or foliage in the upper right corner. The overall mood is serene and contemplative.

تیسرا سہ ماہی

تبرستان  
www.tabarestan.info

W A L T H E R H I N Z



9 789643 116385



9 789643 116385

طبع جلد: ۱، رقم: ۹۷۲